

چکیده‌ای از رساله

«ثروت ملل»

به همراه

چکیده بسیار کوتاهی از رساله

«تئوری عواطف اخلاقی»

ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی



چکیده‌ای از رساله

«ثروت ملل»

به همراه

چکیده بسیار کوتاهی از رساله

«تئوری عواطف اخلاقی»

نویسنده: ایمون باتلر

ترجمه: بردیا گرشاسبی



The Condensed Wealth of Nations
and The Incredibly Condensed Theory of Moral Sentiments

سرشناسه	:	باتلر، ایمون، ۱۹۵۲ - م.
	:	Butler, Emonn
عنوان و نام پدیدآور	:	چکیده‌ای از رساله «ثروت ملل» به همراه چکیده بسب کوتهای از رساله «تئوری عواطف اخلاقی» / نویسنده ایمون باتلر؛ ترجمه بردیا گرشاسبی.
مشخصات نشر	:	تهران: سارگل، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۱۲۰ ص.
شابک	:	978-961-5890-95-5
وضعیت فهرست نویسی	:	فیفا
یادداشت	:	عنوان اصلی: The Condensed Wealth of Nations and The Incredibly Condensed Theory of Moral Sentiments, 2012.
یادداشت	:	کتابنامه
موضوع	:	اسمیت، آدام، ۱۷۲۳ - ۱۷۹۰ م. ثروت ملل
موضوع	:	اقتصاد
موضوع	:	سیاست اقتصادی
موضوع	:	اقتصاد آزاد
شناسه افزوده	:	گرشاسبی، حسین، ۱۳۴۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۲ ج۲۳ب/ HB۷۱
رده‌بندی دیویی	:	۳۳۰
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۱۶۲۹۵۲

نام کتاب	:	چکیده‌ای از رساله «ثروت ملل» به همراه چکیده بسیار کوتاهی از رساله «تئوری عواطف اخلاقی»
نویسنده	:	ایمون باتلر
مترجم	:	بردیا گرشاسبی
ویراستار	:	سمیه شریعتی‌راد
ناشر	:	سارگل
نوبت چاپ	:	اول ۱۳۹۲
تیراژ	:	۵۰۰
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۵۸۹۰-۹۵-۵
قیمت	:	۸,۰۰۰ تومان

نشر سارگل: تهران، میدان فاطمی، خیابان یکم، پلاک ۱۲، طبقه پنجم

۸۸۹۵۴۰۴۱ - ۸۸۹۸۳۳۲۴

www.goto847.ir

فهرست مطالب

۵	پیش‌گفتار مترجم
۷	مقدمه
۱۱-۱۱۰	چکیده‌ای از رساله «ثروت ملل»
۱۳	دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید
۴۵	دفتر دوم: انباشت ثروت
۵۹	دفتر سوم: پیشرفت رشد اقتصادی
۶۷	دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی
۸۷	دفتر پنجم: نقش حکومت
۱۱۱-۱۱۹	چکیده‌ای بسیار کوتاه از رساله «تئوری عواطف اخلاقی»
۱۲۰	منابع دیگر برای مطالعه بیشتر



ADAM SMITH INSTITUTE

9 July 2013

To Whom It May Concern:

As copyright owner I hereby give Bardia Garshasbi permission to translate into Farsi and publish in Iran the publication listed below:

Butler, E (2011) *The Condensed Wealth of Nations*, Adam Smith Institute, London.

Yours faithfully

Dr Eamonn Butler
Director

THE FREE-MARKET THINK TANK

Adam Smith Institute, 23 Great Smith Street, London SW1P 3BL, UK
Tel +44 (0)20 7222 4995 • Fax +44 (0)20 7222 7544 • E-mail info@adamsmith.org • www.adamsmith.org
ASI (Research) Ltd • Registered in England no 1553005 • President: Dr Madsen Pirie • Director: Dr Eamonn Butler

تصویر اجازه نامه نویسنده برای ترجمه و انتشار اثر توسط مترجم

پیش‌گفتار مترجم

آشنایی با اندیشه‌های «آدام اسمیت» یک ضرورت تحصیلی برای دانش‌پژوهان علم اقتصاد است. ورود به مباحث اقتصادی بدون آشنایی با آرای «آدام اسمیت» مانند این است که کسی بخواهد فلسفه یا فیزیک بخواند، اما نداند که «ارسطو» یا «نیوتن» که بوده‌اند و چه گفته‌اند. چنین ضرورتی البته به این معنا نیست که همه دانش‌آموختگان علم اقتصاد الزاماً رسالات فلسفی و اقتصادی او را به دقت خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اتفاقاً قضیه درست برعکس است زیرا گر چه «آدام اسمیت» در زمره آن دسته از مشاهیر برجسته دنیا است که آوازه‌اش را همه دانش‌آموختگان علوم انسانی شنیده‌اند، اما آن چه از اندیشه‌های او به گوش به دیگران رسیده عمدتاً در حد نقل قول چند جمله مشهور و یا نقد و تحلیل گفته‌های او از زبان کسانی بوده که با نظریاتش موافقت یا مخالفت داشته‌اند و کمتر کسی متن اصلی آثار او را بدون واسطه و به دقت مطالعه کرده است. بنابراین، می‌شود گفت که او از فرط شهرت تا حد شگفت‌انگیزی ناشناخته مانده است!

در اثبات ادعای فوق می‌توان دلایل فراوانی آورد، اما در این جا به ذکر یک دلیل اکتفا می‌کنم. نویسنده کتاب حاضر، ایمون باتلر، دانش‌آموخته دانشگاه معروف «سنت اندروز» اسکاتلند در رشته‌های روان‌شناسی و اقتصاد است و از همان دانشگاه نیز دکترای فلسفه گرفته است. او در عین حال بنیان‌گذار و مدیر یک اندیشکده معتبر اقتصادی در لندن به نام «مؤسسه آدام اسمیت» است. دکتر باتلر سال‌ها رسالات آدام اسمیت را به دقت مطالعه کرده و به قدری به او علاقه دارد که اندیشکده‌اش را به نام او نام‌گذاری کرده است. وی در ابتدای این کتاب اظهار می‌کند که رساله «ثروت ملل» با حجمی در حدود هزار صفحه، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دنیا است، اما علی‌رغم اهمیتش، به دلیل پیچیدگی‌های بیانی برای «خوانندگان» امروزی نفوذناپذیر باقی مانده است. منظور نویسنده از «خوانندگان» طبعاً نمی‌تواند خوانندگان چینی یا فارسی زبان باشد. او دارد از خوانندگان انگلیسی زبانی حرف می‌زند که تحصیل کرده هستند و به فلسفه و علوم اقتصادی و اجتماعی علاقه دارند اما باز هم برای خواندن این کتاب و

درک آن با مشکل مواجهند. حال باید پرسید که اگر رساله «ثروت ملل» برای همشهریان انگلیسی زبان «آدام اسمیت» نفوذناپذیر بوده، برای من فارسی زبان چگونه می‌توانسته شناخته شده باشد؟ متأسفانه باید پذیرفت که ما هرگز شناخت درستی از اندیشه‌های آدام اسمیت نداشته‌ایم زیرا کتاب‌هایش را نخوانده‌ایم و همیشه به آن چه دیگران در مورد او به ما گفته‌اند بسنده کرده‌ایم.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد «آدام اسمیت» نیک‌خواهی و باور خلل‌ناپذیر او به نیکی ذاتی انسان است. او برخلاف بسیاری از متفکران پیش و بعد از خود برای بدی‌های آشکار آدم‌ها فلسفه‌بافی نکرد. از نظر او بدی‌هایی مانند حسد، دروغ، عهدشکنی، لاف زدن، آزمندی، و حتی پلیدی‌هایی نظیر دزدی، خیانت، ظلم، و جنایت هیچ کدام اصلاتی ذاتی و مستقل در فطرت انسانی ندارند، بلکه همگی حاصل «نادانی» انسان‌های ذاتاً خوب هستند. آدم لاف‌زنی که دروغ می‌گوید یا کسی که دزدی می‌کند موجود پلیدی نیست، بلکه یک نادان است، نادانی که در قوه تشخیص و قضاوت عقلی‌اش دچار ضعف و خطا شده و نمی‌تواند رفتار خود را با قواعد کنش و غایات جهان‌شمول رفتار انسانی تطبیق دهد.

به علاوه، «آدام اسمیت» با مشاهده رفتار انسان‌ها و دقت در نحوه تعاملات مردم در زندگی و کسب و کار روزانه‌شان به کشفیات به ظاهر ساده، اما بی‌نهایت تأثیرگذار و سودمندی نائل آمد. به طور مثال، او برای نخستین بار به این حقیقت شگفت پی برد که خویش‌نخواهی آدم‌ها (که فی‌نفسه موجوداتی نیک‌سیرت هستند) و پی‌جویی منافع شخصی‌شان نه تنها امری نکوهیده نیست و حکایت از بدی انسان‌ها ندارد، بلکه از مهم‌ترین عوامل ایجاد صلح و همدلی بین انسان‌ها و موتور اصلی تولید ثروت و خوشبختی در جامعه است. کشفیات او به سرعت تبدیل به قواعد و مبانی علم مدرن اقتصاد شدند و زندگی جوامع انسانی در این سیاره را به میزان شگرفی بهبود بخشیدند.

روشن‌اندیشی، نیک‌خواهی، و صداقت فکری «آدام اسمیت» در تمام نوشته‌های او به روشنی آشکار است. امیدوارم که ترجمه این کتاب مقدمه‌ای تحریف‌ناشده باشد برای آشنایی بیشتر با افکار و اندیشه‌های این فیلسوف گران‌قدر اسکاتلندی از زبان خود او و نه از دریچه نگاه کسانی که به احتمال زیاد هرگز آثار او را به دقت نخوانده‌اند.

مقدمه

رساله معروف آدام اسمیت به نام «جستاری در ماهیت و علل ثروت ملل»^۱ کتابی پیشرو در باب اقتصاد است با حجمی در حدود ۹۵۰ صفحه. خوانندگان امروزی این اثر سترگ را تقریباً نفوذناپذیر می‌یابند: «ثروت ملل»، با زبانی مشحون از آرایه‌های بلاغی و واژگانی نامرسوم در زبان کنونی، به حاشیه‌های مطولی گریز می‌زند که در یک مورد هفتاد صفحه ادامه یافته است و بی‌شمار مثال‌های قرن هیجدهمی آن بسیاری اوقات به عوض این که خواننده امروزی را روشن کنند او را سردرگم می‌سازند.

با وجود این، رساله «ثروت ملل» یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دنیا است. آدام اسمیت با این کتاب در عرصه اقتصاد همان کاری را کرد که نیوتون و داروین در فیزیک و زیست‌شناسی کردند. «ثروت ملل» معارف قدیمی و مرسوم در باب تجارت و بازرگانی و سیاست عمومی را در پیش نهاده و آن‌ها را مطابق با اصولی کاملاً جدید دوباره بیان نمود که ما تا همین امروز نیز به گونه‌ای ثمربخش از آن بهره می‌بریم. آدام اسمیت مفهوم «تولید ناخالص داخلی»^۲ را چونان میزانی از ثروت ملی طرح کرد؛ منافع تولیدی عظیمی را که به واسطه تقسیم کار و «تخصص‌گرایی»^۳ ممکن می‌گردند شناسایی کرد؛ تشخیص داد که از تجارت نه فقط فروشنده، بلکه طرفین مبادله هر دو نفع می‌برند؛ متوجه شد که بازار یک مکانیسم خودکار است که با کارآمدی بسیار منابع را تخصیص می‌دهد، و دریافت که این مکانیسم خودکار همکاری گسترده و پرباری را در بین تولیدکنندگان مختلف امکان‌پذیر کرده است. اکنون پس از گذشت بیش از دو قرن، تمام این ایده‌ها همچون بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار اساسی علم اقتصاد پا برجا مانده‌اند.

1. An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations

2. gross domestic product

3. specialization

بنابراین، رساله «ثروت ملل» ارزش خواندن را دارد، اما خواندنش تقریباً ناممکن است. آن چه ما امروز نیاز داریم نسخه‌ای بسیار مختصرتر از این رساله است: نسخه‌ای که ایده‌های آدام اسمیت را نه با عبور از صافی نظر مفسران مدرن، بلکه به زبانی مدرن ارائه کند. کتاب حاضر دقیقاً با همین هدف نگاشته شده است: به روزرسانی زبان و اصطلاحات تخصصی، همراه با ذکر تعدادی از جملات معروف آدام اسمیت و مثال‌های او تا آن حد که برای به دست دادن حال و هوای نسخه اصلی کتاب کفایت کند، به اضافه یادداشت‌هایی در حاشیه به منظور روشن ساختن این که مفاهیم اقتصادی امروز چگونه از بطن ایده‌های اولیه آدام اسمیت پرورش و توسعه یافته‌اند.

همین شیوه در مورد دیگر اثر سترگ آدام اسمیت نیز اعمال شده است، یعنی رساله «تئوری عواطف اخلاقی»^۱ که در سال ۱۷۵۹ منتشر گردید و او را به شهرت رساند. رساله مزبور (که ماحصل دوران تدریس وی در درس فلسفه در «دانشگاه گلاسکو»^۲ بود) به توضیح اخلاق با رجوع به طبیعت انسان چونان یک موجود اجتماعی می‌پردازد. این کتاب پدرخوانده «هنری اسکات»^۳ نوجوان را [که یکی از عالی‌ترین مقامات و اشراف‌زادگان اسکاتلند بود] به قدری تحت تأثیر قرار داد که وی فوراً آدام اسمیت را با پرداخت حقوق مکفی مادام‌العمر به عنوان آموزگار شخصی نوه‌اش و همراهی او در یک سفر آموزشی در سرتاسر اروپا استخدام کرد.

اسمیت که اکنون دیگر به اندازه کافی وقت آزاد در اختیار داشت، با بهره‌گیری از بینش‌های تازه‌ای که طی این مسافرت سراسری در اروپا به دست آورده بود طرح اولیه کتابی را آغاز کرد که در نهایت به رساله «ثروت ملل» تبدیل شد. وی پس از بازگشت از مسافرت، به مدت ۱۰ سال در منزلش در اسکاتلند به نوشتن و پیرایش و تکمیل متن این کتاب و بحث درباره ایده‌های خود با روشنفکران برجسته آن دوران در لندن پرداخت. نسخه نهایی کتاب «ثروت ملل» موفقیت بزرگ دیگری برای آدام اسمیت به ارمان آورد و به سرعت به زبان‌های مختلف ترجمه و بارها تجدید چاپ شد.

1. The Theory of Moral Sentiments

2. Glasgow University, Scotland

3. Henry Scott, 3rd Duke of Buccleuch

مقدمه

این کتاب مضمونی انقلابی داشت. طرز تفکر غالب در آن زمان این بود که ملت‌ها می‌بایست امور تجاری خود را از کشورهای دیگر در امان نگه دارند و «ثروت ملل» مستقیماً به این طرز تفکر حمله می‌کرد. این کتاب نشان می‌داد که تجارت آزادانه بین ملت‌ها (و نیز بین افراد یک ملت) به بهبودی وضع طرفین تجارت می‌انجامد. اسمیت در «ثروت ملل» استدلال می‌کرد که دولت‌ها با مداخله در این آزادی (از طریق اعمال کنترل‌ها، تعرفه‌ها، و مالیات‌ها) نه تنها مردمشان را ثروتمندتر نمی‌کردند بلکه موجب فقیرتر شدن آن‌ها می‌شدند.

ایده‌های آدام اسمیت بر سیاستمداران تأثیر گذاشت و روند امور را تغییر داد. این ایده‌ها منجر به عقد پیمان‌های تجاری، اصلاح وضعیت مالیات، و لغو تعرفه‌ها و سوبسیدها شد که همین امر به نوبه خود عصر طلایی تجارت آزاد و کامیابی جهانی قرن نوزدهم را رقم زد.

چگونگی طرح مطالب در این کتاب

در آن چه در پی خواهد آمد، تمام مطالبی که با فونت و حاشیه‌بندی عادی چاپ شده چکیده‌ای از استدلال‌های آدام اسمیت به قلم نویسنده کتاب است. پاراگراف‌هایی که تورفتگی دارند کلمات و جمله‌های خود آدام اسمیت هستند. مطالبی که به صورت «ایتالیک» با اندکی تورفتگی چاپ شده توضیح نویسنده کتاب است از آن چه آدام اسمیت گفته و نیز توضیح در مورد این که چرا این گفته‌ها حائز اهمیت هستند.

توضیح مترجم: جملات و عباراتی که مابین علامت کروشه [] قرار گرفته‌اند همگی توسط مترجم و به منظور روشن‌تر شدن موضوع به متن اضافه شده‌اند.



چکیده‌ای از رساله «ثروت ملل»



ثروت یک ملت سرانۀ تولید ملی آن ملت است- یعنی مقدار و میزانی که یک فرد عادی در عمل تولید می‌کند. برای هر آمیزه‌ای از منابع طبیعی که یک کشور ممکن است در تملک داشته باشد، اندازه یا میزان سرانۀ تولید آن کشور به نسبت جمعیت شاغل در کارهای تولیدی بستگی خواهد داشت. اما این میزان سرانه به یک عامل بسیار مهم‌تر نیز بستگی دارد، یعنی به سطح کارایی و مهارتی که این نیروی کار با آن به استخدام در آمده است.

ایده فوق در آن زمان یک نوآوری عظیم محسوب می‌شد. در آن دوران حکمت غالب این بود که ثروت در پول خلاصه می‌شود- در فلزات گران بها مانند طلا و نقره. اما اسمیت اصرار می‌کند که ثروت حقیقی به واقع آن چیزی است که پول آن را خریداری می‌کند- یعنی «محصول سالانۀ زمین و نیروی کار جامعه». این همان مفهومی است که امروزه آن را به نام «تولید ناخالص ملی»^۱ می‌شناسیم و به عنوان معیار پیشرفت و کامیابی کشورهای مختلف از آن استفاده می‌شود.

1. Gross National Product or GNP

دفتر اول رساله «ثروت ملل»^۱ به بررسی مکانیسمی می‌پردازد که به وسیله آن کارایی تولید بهبود می‌یابد. اشتغال مولّد (همان گونه که در ادامه نشان داده خواهد شد) بستگی به این دارد که سرمایه^۲ (و چه مقدار از سرمایه) به چه نحوی مورد استفاده قرار می‌گیرد و دفتر دوم «ثروت ملل» به همین موضوع می‌پردازد. تولید ملی همچنین به میزان زیادی از سیاست عمومی تأثیر می‌پذیرد که دفتر سوم آن را مورد توجه قرار می‌دهد. دفتر چهارم در پرتو ملاحظات فوق به ارزیابی نظریه‌های گوناگون اقتصادی می‌پردازد و دفتر پنجم نیز به شناسایی نقش صحیح دولت، اصول مالیاتی، و تأثیر دولت بر اقتصاد می‌پردازد.



۱. رساله ثروت ملل به پنج دفتر، و هر دفتر آن به فصول مختلف تقسیم شده است.
۲. هر جا اسمیت از کلمه «stock» (یعنی «موجودی») استفاده می‌کند ما به جای آن از «سرمایه» یا «capital» استفاده می‌کنیم.



دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید



تخصص‌گرایی و بهره‌وری

تخصص‌گرایی^۱ (تقسیم کار) کلید کارایی اقتصادی است. به طور مثال، تولید بی‌اهمیت یک کارگاه سوزن‌سازی را در نظر بگیرید. حتی اگر مواد اولیه مورد نیاز برای تولید سوزن از پیش از معدن استخراج شده باشند و فلز مربوطه را برای ما گذاشته و آماده کرده باشند باز هم اکثر ما حتی برای ساخت یک عدد سوزن در روز به رنج و زحمت خواهیم افتاد و بدون شک ساخت ۲۰ تا از آن‌ها به کلی از عهده ما خارج است. با وجود این، ده نفر در یک کارگاه سوزن‌سازی روزانه ۴۸۰۰۰ عدد سوزن تولید می‌کنند. دلیل این امر آن است که این افراد هر کدام در یک بخش از تولید سوزن تخصص دارد. یکی رشته‌های سیمی را برای کار آماده می‌کند، دیگری سیم‌ها را صاف می‌کند، یکی آن‌ها را به اندازه برش می‌دهد، یکی نوک سوزن‌ها را تیز می‌کند و آن دیگری ته آن‌ها را می‌کوبد. ساختن و کار گذاشتن ته سوزن عملیات تخصصی بیشتری طلب می‌کند و آبرکاری سوزن‌ها و بسته‌بندی آن‌ها باز هم نیازمند تخصص بیشتر است. تخصص‌گرایی (تقسیم کار) بهره‌وری فرآیند تولید سوزن را هزاران بار بیشتر کرده است.

این دستاورد عظیم در بهره‌وری موجب گردید که تخصص‌گرایی نه تنها در درون حرفه‌ها، بلکه ما بین آن‌ها نیز باب گردد. به عنوان مثال، حرفه مزرعه‌داری بسیار کارآمدتر می‌شود اگر مزرعه‌داران تمام وقت خود را صرف رسیدگی به زمین و



۱. در مباحث اقتصادی دو اصطلاح «تخصص‌گرایی» (specialization) و «تقسیم کار» (division of labour) اغلب با هم مترادف هستند و دلیل این ترادف نیز کاملاً روشن است چون متخصص شدن در یک کار فقط زمانی معنا پیدا می‌کند که «تقسیم کار» به معنای واقعی آن صورت پذیرفته باشد؛ یعنی زمانی که شما کاری مشخص و مجزا از کار دیگران انجام دهید و به واسطه تکرار آن کار به مرحله تخصص برسید- مترجم.

محصولات کشاورزی و دام و طیور خود کنند و مجبور نباشند خودشان برای ساختن ابزارآلات مزرعه و اثاثیه منزلشان وقت صرف کنند. به همین منوال، آهنگران و میز و صندلی‌سازان نیز قادرند به مراتب اثاثیه منزل و ابزارآلات بیشتری تولید کنند اگر مجبور نباشند وقت و تلاش خود را صرف پرورش دام و کشت گندم برای تهیه خوراک خود کنند. حتی کشورها در کلیتشان به تخصص‌های خاصی می‌پردازند و آن چه را که به بهترین نحو می‌سازند صادر کرده و در مقابل کالاهای مورد نیازشان را وارد می‌کنند.

به نظر می‌رسد که بیشترین بهبود در نیروی مولد کار، و بخش اعظمی از زبردستی، قوه قضاوت و تصمیم‌گیری و مهارتی که به واسطه آن‌ها این نیرو در جهتی هدایت یا در زمینه‌ای اعمال می‌شوند، از آثار تقسیم کار بوده باشند.^۱

افزایش چشم‌گیر کارایی (که تخصص‌گرایی آن را امکان‌پذیر ساخته) توسط سه عامل قابل توضیح است:

- عامل نخست «افزایش سطح مهارت» است، مهارتی که افراد به واسطهٔ تکرار مداوم یک کار کسب می‌کنند. گاهی اوقات سرعت عمل کارگران ماهر در انجام برخی کارها واقعاً شگفت‌انگیز است.
- عامل دوم «کاهش اتلاف وقت» است، اتلافی که در نتیجهٔ رها کردن یک کار و پرداختن به کار دیگر به وجود می‌آید. بافنده‌ای که چند هکتار زمین زراعی را کشت می‌کند ناچار است که از کار بافندگی‌اش دست بکشد، ابزارآلات کشاورزی فراهم آورده، و مسافت زیادی در زمین‌های زراعی راه برود. آدم‌ها هنگامی که از یک کار دست می‌کشند تا به کار دیگری بپردازند مقداری زمان لازم دارند تا بتوانند ذهنشان را به کار جدید مطعوف کنند و به هنگام بازگشت به کار نخست باز هم نیازمند صرف وقت برای تمرکز دوباره هستند. اهمیت این گسست‌های ذهنی را نباید دست کم گرفت.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

- و عامل سوم این که تخصص گرایی امکان استفاده از «دستگاه‌ها و ابزارآلات اختصاصی» را فراهم می‌سازد، دستگاه‌هایی که زمان و تلاش مورد نیاز برای تولید را به میزان زیادی کاهش می‌دهند. گاهی اوقات کارگران خودشان شیوه‌ها و دستگاه‌هایی برای صرفه‌جویی در نیروی کار ابداع کرده‌اند و در موارد دیگر، بهسازی دستگاه‌ها از سوی سازندگان ماشین‌آلاتی صورت پذیرفته که اینک خود تبدیل به مجموعه‌های فنی و حرفه‌ای مختلفی شده‌اند و هر یک در زمینه خاصی تخصص دارند.

واضح است که «تقسیم کار» مستلزم درجه پیشرفته‌ای از همکاری بین همه افراد دخیل در کارهای تولیدی است. به واقع، حتی تولید ساده‌ترین کالا نیز همکاری هزاران نفر را به خدمت می‌گیرد. به طور مثال، تولید یک کت پشمی نیازمند کار چوپانان، پشم‌چینان، رَج‌گران، رنگ‌رزان، نخ‌تابان، بافندگان و بسیاری افراد دیگر است. حتی قیچی‌های پشم‌چینی نیازمند کار معدن‌چیان و آهن‌گران است؛ و حمل و نقل پشم‌ها به خدمات دریانوردان و کشتی‌سازان و تعمیرکاران نیاز دارد. فهرست این حرفه‌ها و افراد پایانی ندارد.

مثلاً پشمینه‌ای که بالاپوش کارگر روزمزد است، با همه زبری و زمختی ظاهری‌اش، محصول تلاش مشترک کارگرانی پرشمار است. از چوپان و پشم‌چین و پشم‌ریس و رنگ‌رز و ریسنده و بافنده گرفته تا دستیار پوشاک و منشی ثبت ارقام و بسیاری افراد دیگر همگی باید هنرها و مهارت‌های گوناگون خود را در هم بیامیزند تا همین محصول به ظاهر ساده و پیش پا افتاده تکمیل شود.^۱

این تشریک مساعی بین هزاران متخصص بسیار کارآمد خود یک نظام بسیار پیشرفته اقتصادی محسوب می‌شود، و به واقع همین تشریک مساعی منشأ ثروت عظیم کشورهای توسعه‌یافته است.^۲ همکاری بین افراد به معنای آن است که کالاها و

که

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل اول، ص. ۲۲، پاراگراف ۱۱

۲. مقایسه کنید تفاوت شگفت‌انگیز دیدگاه آدام اسمیت را با حکمت رایج زمانه‌اش. در دورانی که همه دنیا منشأ ثروت را یا در طلا و نقره می‌جستند یا در محصول به دست آمده از زمین و زراعت، او «همکاری بین افراد متخصص» را سرچشمه اصلی ثروت و توانایی یک ملت می‌دانست - مترجم.

خدمات با بهره‌وری به مراتب بیشتری تولید می‌گردند و افزایش بهره‌وری نیز باعث ارزان‌تر شدن قیمت تولیدات خواهد شد. در نتیجه، حتی فقیرترین اقشار جامعه نیز به طیف گسترده و گوناگونی از کالاها و خدمات دسترسی خواهند داشت. اگر تخصص‌گرایی یا تقسیم کار در جامعه صورت نگرفته بود هزینه تولید به قدری بالا می‌رفت که خرید این کالاها و خدمات به کلی از استطاعت اقشار فقیر خارج می‌بود.^۱

منفعت‌های متقابل حاصل از مبادله

تقسیم کار (یا تخصص‌گرایی) از بطن تمایل طبیعی انسان به داد و ستد و مبادله به وجود آمد و توسعه یافت. ما به هنگام مواجهه با دیگرانی که چیزهایی دارند که ما خواهانش هستیم می‌دانیم که بسیار بعید است که آن چیزها را صرفاً از روی خوش قلبی به ما بدهند. اما شاید ما هم در عوض چیزهایی داشته باشیم که آن‌ها می‌خواهند و به همین خاطر ممکن است حاضر باشیم که داشته‌هایمان را در ازای به دست آوردن داشته‌های آن‌ها معاوضه کنیم.

ما شام شبمان را از مهربانی قصاب و نوشابه فروش و نانوا نداریم؛ شام شب ما حاصل توجهی است که نانوا و قصاب به منافع خودشان دارند. ما در معامله با این افراد خطاب و توجه‌مان به انسانیت ایشان نیست، بلکه به عشق و علاقه‌ای است که آن‌ها به خودشان دارند و هرگز از نیازمندی‌هایمان به آن‌ها چیزی نمی‌گوییم، بلکه از منافی که آن‌ها از معامله با ما می‌برند حرف می‌زنیم.^۲

آن چه آدام اسمیت از «عشق به خویشتن» و «نفع شخصی» مراد می‌کند «آزمندی» یا «خودخواهی» نیست. مقصودی که او از این کلمات در ذهن دارد ناظر به توجه و دغدغه‌ای است که ما برای سعادت خودمان داریم که کاملاً طبیعی و به واقع شایسته نیز هست. او در کتاب «تئوری عواطف اخلاقی» این توجه و دغدغه را «دوراندیشی»^۳ می‌نامد، اما در عین حال

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل اول، ص. ۲۲، پاراگراف ۱۰.

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل دوم، صفحات ۲۶ و ۲۷، پاراگراف ۱۲.

۳. prudence - به نقل از رساله تئوری عواطف اخلاقی، دفتر ششم، قسمت اول.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

تأکید می‌کند که «عدالت» (و نه خودپرستی و آزار رساندن به دیگران) ضرورتی بنیادین برای یک جامعه سالم انسانی است.

و به واقع، ما از طریق همین عمل مبادله است که مایحتاج مورد نیازمان را تأمین می‌کنیم و نه از طریق ساخت و تولید آن‌ها به دست خودمان؛ و تجارت وضع هر دوی ما را که طرفین مبادله هستیم بهتر کرده است. هر کدام از ما برای به دست آوردن آن چه در نظرمان ارزشمندتر بوده از آن چه ارزش کمتری برایش قائل بوده‌ایم گذشت کرده‌ایم.

این یکی دیگر از بینش‌های بسیار مهم و اساسی است که فهم آن را مدیون آدام اسمیت هستیم. در دنیایی که آدام اسمیت در آن می‌زیسته، درست مانند دنیای کنونی ما، اکثر کالاها با پول مبادله می‌شدند و نه با داد و ستد پایاپای کالا. از آن جا که در زمان او پول عین ثروت تلقی می‌شد، چنان به نظر می‌رسید که گویی در روند مبادله فقط فروشنده می‌توانست از مبادله نفع ببرد [چرا که او دریافت‌کننده پول بود؛ یعنی او ثروت را به دست می‌آورد و خریدار ثروت را از دست می‌داد]. همین تصور واهی منجر به ایجاد شبکه گسترده‌ای از مقررات محدودکننده بر سر راه تجارت شده بود تا مگر به این وسیله از نشت پول به خارج از کشور یا شهر یا حتی به خارج از یک حرفه جلوگیری شود. اما اسمیت نشان می‌دهد که نفع مبادله یک نفع دوسویه است و بنابراین نیازی به وضع مقررات محدودکننده نیست.

منافع حاصل از مبادله، و تمایل طبیعی ما به انجام مبادله، محرکی برای ایجاد تقسیم کار است. برای ما صرف می‌کند که از آن چه خودمان به خوبی قادر به تولیدش هستیم همیشه مقداری مازاد بر مصرفمان تولید کنیم تا بتوانیم در تجارت خود با دیگران، آن مازاد را مبادله کنیم. به ساده‌ترین بیان، یک جامعه قبیله‌ای را تصور کنید که در آن به واسطه وجود برخی استعدادهای مشخص فیزیکی و ذهنی، یکی از بقیه افراد آن قبیله

لازم به ذکر است که واژه «prudence» در زبان انگلیسی در بر دارنده معانی مختلفی است که در اساس با هم مرتبط هستند و آدام اسمیت از این واژه مجموعه‌ای از آن معانی را مراد می‌کند. به همین لحاظ مشکل بتوان یک معادل خاص برای این کلمه در زبان فارسی یافت که ناظر به تمام آن معانی باشد زیرا «prudence» هم به معنای توانایی شخص در اداره و انضباط امور خود با بهره‌گیری از عقل خویش است و هم به معنای خردمندی و زیرکی در مدیریت امور به طور کلی، و نیز به معنای کاردانی و قوه تصمیم و قضاوت درست در استفاده از منابع و هم به معنای احتیاط علاقلانه و برخورداری از ژرف‌نگری در هنگام مواجهه با امور، به ویژه اموری که متضمن خطری برای شخص باشند- مترجم.

در ساخت تیر و کمان یا کلبه یا لباس یا فلزات بهتر و ماهرتر است. اگر آن که مثلاً بهتر از دیگران تیر و کمان می‌سازد بیش از اندازه نیاز شخصی‌اش تیر و کمان تولید کند (مثلاً یک انبار پر از تیر و کمان داشته باشد) آن وقت برای مبادله با دیگران و تأمین کالاهایی که در ساختشان مهارت ندارد چیزی برای عرضه خواهد داشت. به این ترتیب هر کدام از افراد آن جامعه کوچک می‌تواند روی تولید آن چیزی که در ساختش تخصص دارد تمرکز کند و بقیه مایحتاج خود را از طریق مبادله از دیگر تولیدکنندگان باکفایت تأمین نماید. فلزکار مازاد چاقوهای خود را با مازاد تولید پیکان‌ساز مبادله می‌کند و دباغ مازاد پوست‌های دباغی‌شده‌اش را با آن که کلبه و سرپناه می‌سازد مبادله خواهد کرد. در آن صورت، هر کدام از افراد قبیله مجموعه‌ای از وسایل گوناگون خواهد داشت که هر یک با مهارت و کارآمدی بسیار تولید شده‌اند.

بدین ترتیب حتی ناهمگون‌ترین آدم‌ها نیز می‌توانند با هم همکاری کنند- گرچه همکاری دو نفر با یکدیگر، نه از سر احساسات شکوهمند مهربانی و نیک‌خواهی، بلکه به این دلیل است که هر دو می‌بینند و درمی‌یابند که از مبادلاتی که با هم داشته‌اند نفع شخصی برده‌اند.

بازارهای گسترده‌تر منفعی بزرگ‌تر به همراه می‌آورند

نفعی که ما از مبادله می‌بریم همان نیرویی است که ما را به سوی تخصص‌گرایی سوق می‌دهد و در نتیجه موجب افزایش آن مازادی می‌گردد که ما اضافه بر مصرفمان تولید کرده و برای مبادله با دیگران در جایی نگه داشته‌ایم. این که تخصص‌گرایی تا کجا می‌تواند پیش برود به گستره امکان‌پذیری مبادله بستگی دارد، یعنی به گستره و حدود بازار.^۱

برخی کسب و پیشه‌ها (مثلاً حرفهٔ باربری) فقط در شهرهای بزرگ امکان‌پذیرند، یعنی در جایی که به اندازه کافی مشتری برای تداوم کار وجود داشته باشد. هر چند در سوی دیگر این گستره، مثلاً در ارتفاعات دورافتادهٔ اسکاتلند، هر خانواده ناچار است که هم کشاورز خودش باشد، هم قصاب و نانوا و نجار خود. در جایی بین این دو طیف، یعنی بین شهرهای پرجمعیت و دورافتاده‌ترین روستاها، مناطق حاشیه شهری وجود دارد که

✍

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل سوم

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

در آن‌ها آهنگر می‌بایست خودش به هر نوع کار مربوط به فلز و آهنگری بپردازد و نجار ناچار است که علاوه بر نجاری هم لولگری کند هم کابینت‌سازی، و حکاکی و چرخ‌سازی و واگن‌سازی را همه با هم بداند و انجام دهد.^۱

پول و ارزش

یکی از چیزهایی که قطعاً به گسترش بازار می‌انجامد **پول**^۲ است. در یک جامعه مبتنی بر تجارت و بازرگانی که تخصص‌گرایی در آن نیرومند است، ما بخش اندکی از مایحتاج خود را خودمان می‌سازیم و برای تأمین نیازهایمان به مبادلات خود با دیگران متکی هستیم. اما مبادله بی‌نهایت سخت خواهد بود چنان‌چه، به طور مثال، نوشابه‌سازان گرسنه همیشه ناگزیر باشند که در پی نانویان تشنه بگردند. نیاکان ما در جوامع انسانی دوران باستان تلاش بسیار کردند تا واسطه‌ای برای مبادله پیدا کنند- واسطه‌ای که یک کالای ثالث محسوب شود و اکثر مردم با رضایت و خشنودی آن را با کالای خودشان معاوضه کرده و سپس در معاملات بعدی خود با دیگران از آن استفاده کنند تا به این ترتیب مجبور نباشند برای مبادله کالاهای خود به دنبال اشخاصی بگردند که نیازی دقیقاً معکوس نیاز آنان دارند (مثلاً نانوی تشنه به ناچار دنبال نوشابه‌ساز گرسنه بگردد).

این کالای واسطه در زمان «هومر»^۳ احشام و در سرزمین «حیشه»^۴ نمک بود. در هندوستان از صدف برای این منظور استفاده می‌شد، در «نیوفاندلند»^۵ از ماهی دودی، در ویرجینیا از تنباکو، و در «هند غربی»^۶ کالای واسطه شکر بود. اما به مرور زمان فلز تبدیل به وجه رایج متعارف شد. فلز از پایداری برخوردار است و می‌شود آن را (برخلاف مثلاً احشام) بدون ضایع شدن به مقادیر کوچک‌تر تقسیم کرده و سپس دوباره آن را (بسته به نیاز و شرایط) به مقادیر بزرگ‌تر تبدیل نمود. اوایل در رم باستان میله‌ها یا



۱. لذا بنا به استدلال آدام اسمیت، میزان گسترش تخصص‌گرایی و تقسیم کار بستگی به گستره و حدود بازار دارد. در نتیجه در جوامعی که گستره بازار و تجارت محدود باشد تقسیم کار نیز محدود و ابتدایی خواهد بود. درستی استدلال آدام اسمیت را می‌شود به وضوح در دنیای امروز مشاهده کرد: جوامعی که بازارهای گسترده و تجارت پر رونق دارند عموماً از درجات بسیار بالاتری از تخصص برخوردارند- مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل چهارم

۳. Homer. شاعر حماسی یونان باستان

۴. Abyssinia یا اتیوپی فعلی

۵. Newfoundland استانی در سواحل شرقی کانادا

۶. West Indies یا جزایر کارائیب

شمش‌های ساده فلز مس به جای پول به کار می‌رفت، اما وزن و اندازه این میله‌ها با هم فرق داشتند و می‌بایست هر بار برای استفاده در هر معامله‌ای به دقت وزن می‌شدند. بنابراین، نهایتاً «سنه»^۱ ابداع شد که استاندارد وزن و مرغوبیت فلز را نشان می‌داد و این آغاز اختراع نخستین سکه‌ها بود.

اما فارغ از این که واسطه مبادله پول باشد یا نباشد، چه چیزی تعیین‌کننده نرخ است که مطابق با آن محصولات متفاوت با هم مبادله می‌شوند؟ واژه «ارزش» دو معنا دارد: یکی «ارزش در استفاده»^۲ و دیگری «ارزش در مبادله»^۳، که به آن «**ارزش مبادله**»^۴ می‌گوییم. به طور مثال، آب بی‌نهایت مفید است اما تقریباً هیچ ارزش مبادله‌ای ندارد، در عوض الماس به میزان زیادی بی‌فایده است اما ارزش مبادله آن بسیار زیاد است.

توضیح اصولی که ارزش مبادله و مؤلفه‌های قیمت را تعیین می‌کند و نیز توضیح عواملی که باعث ایجاد نوسان در این قیمت می‌شوند کار ساده‌ای نیست.

و حقیقتاً نیز کار ساده‌ای نیست. *آدام اسمیت* ناگزیر شد تا بخش‌های متعددی از رساله ثروت ملل (به ویژه دفتر اول، فصول پنجم تا نهم) را به توضیح این اصول اختصاص دهد. امروزه ممکن است ما مسئله آب و الماس را با استفاده از تئوری «مطلوبیت حاشیه‌ای»^۵ حل کنیم و بگوییم چون الماس بسیار کمیاب است داشتن یا به دست آوردن یک قطعه الماس اضافی غنیمتی بزرگ محسوب می‌شود اما چون آب منبعی بسیار فراوان است، داشتن یا به دست آوردن یک لیوان آب اضافی مطلوبیت یا مفیدیت بسیار ناچیزی برای ما دارد. یا ممکن است برای توضیح این مسئله از فرمول «تحلیل تقاضا»^۶ استفاده کنیم. اما این فرمول‌ها و ابزارهای نظری علم اقتصاد در زمان آدام اسمیت هنوز به وجود نیامده بودند.

Stamp سنبه یا مهری که برای نشان‌دار کردن فلز و درج اطلاعاتی نظیر وزن و اسم و مرغوبیت فلز از آن استفاده می‌شد- مترجم.

2. value in use
3. value in exchange
4. exchange value
5. marginal utility
6. demand analysis

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

سنجۀ واقعی ارزش مبادله‌ای همه کالاهای آن مقدار از نیروی کار انسانی است که در تولید آن کالاهای به کار گرفته شده است. این که چرا ما برای درست کردن کالایی که می‌فروشیم وقت و تلاش صرف می‌کنیم دقیقاً به این دلیل است که می‌خواهیم خودمان را از الزام صرف وقت و تلاش برای درست کردن چیزهایی که می‌خریم برهانیم. آن چه که ما به هنگام تجارت و مبادله با دیگران می‌خریم در واقع نیروی کار دیگران است. و نهایتاً این که ثروت پول نیست، بلکه آن مقدار از نیروی کار دیگران است که می‌توانیم به خدمت بگیریم یا بخریم. (البته برخی از انواع نیروی کار ممکن است نسبت به انواع دیگر سخت‌تر باشند یا مستلزم نبوغ و مهارت بیشتری باشند، اما این جور مسائل و تفاوت‌ها را می‌شود با استفاده از چانه‌زنی در بازار حل و تعدیل کرد.)

چنین رویکردی به موضوع ارزش مبادله ممکن است برای بسیاری از مفسرین اقتصادی به شکلی ناراحت‌کننده شبیه به یک نظریه خام و ابتدایی در باب مفهوم ارزش به نظر برسد که صرفاً بر مبنای نیروی کار استوار است، نظریه‌ای که تمرکزش بر هزینه‌های تولید است و تقاضا را نادیده می‌گیرد. برخی استدلال می‌کنند که چیزی شبیه همین رویکرد بود که «کارل مارکس»^۱ را به سمت اشتباهات مخوف و نفرت‌انگیزی درباره نیروی کار انسانی سوق داد. برخی دیگر ممکن است به دفاع از آدام اسمیت برخیزند و اظهار کنند که او فقط می‌کوشید تا موضوعات را ساده‌سازی کند و حرف‌ها و استدلال‌های او مربوط به زمانه‌ای ماقبل دوران مالکیت زمین و سرمایه بود (زمانه‌ای که نیروی کار بیگانه هزینه تولید محسوب می‌شد) و موقتاً در این چند بخش از رساله خود عوامل دیگری مانند زمین و سرمایه و هم‌چنین عامل تقاضا را نادیده می‌گرفت- عواملی که همه آن‌ها را در بخش‌های بعدی کتابش بررسی کرده است. به هر حال، می‌شود گفت حرف‌های آدام اسمیت در بهترین حالت خواننده را به اشتباه می‌اندازند و

1. Karl Marx

گمراه می‌کنند و در بدترین حالت برداشتی غلط از گفته‌های او می‌شود. اما قدر مسلم آن است که او سرگرم درانداختنِ طرحی نو بود.

البته ما معمولاً ارزش مبادله را بر مبنای پول تخمین می‌زنیم چرا که پول در مقایسه با نیروی کار بسیار ملموس‌تر و اندازه‌گیری‌اش بسیار آسان‌تر است. اما پول سنجۀ کاملی برای اندازه‌گیری ارزش نیست. ارزش فلزاتی مانند طلا یا نقره که ما برای ضرب سکه از آن‌ها استفاده می‌کنیم ممکن است در طولانی مدت (و بسته به عواملی مانند بهره‌وری معادن یا هزینه حمل و نقل) دچار نوسان گردد. لذا قیمت واقعی هم‌چنان همان نیروی کار خواهد بود. قیمت‌های پولی صرفاً «قیمت‌های اسمی»^۱ هستند. ما با پول چیزهایی را می‌خریم که هزینه کار و زحمت ساختنشان برای خودمان بیشتر تمام خواهد شد. آن ثروت واقعی که ما در هنگام مبادله با دیگران به چنگ می‌آوریم نیروی کار آن‌هاست، نه پول آن‌ها.

نیروی کار، سرمایه، و زمین

در یک جامعه بدوی شکارچی نیروی کار تنها عامل تولید است چرا که زمین رایگان است و موجودی و سرمایه‌ای وجود ندارد. از آن جا که در چنین جامعه‌ای لزوم و معنایی ندارد که کسی چیزی را که خودش با تلاش کمتر می‌تواند به دست آورد خریداری کند، قیمت‌ها می‌بایست همواره (و به طور ثابت) بازتاب‌دهندۀ نیروی کاری باشند که در تهیه یک چیز صرف شده است. اگر هزینه کار و زحمت برای شکار یک سگ آبی دو برابر شکار یک آهو باشد، طبعاً یک سگ آبی را می‌شود با دو آهو مبادله کرد^۲؛ هر چند که سختی یا مهارتِ نیروی کار لازم در این مورد نهایتاً در قیمت‌های بازار بازتاب خواهند یافت.^۳

در این جامعه شکارچی ماحصلِ نیروی کار به تمامی به کنندۀ کار تعلق خواهد داشت. البته وقتی مردم سرمایه کسب می‌کنند و دیگران را به استخدام درمی‌آورند تا با آن

1. nominal prices

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل چهارم، ص. ۶۵. پاراگراف ۱

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل پنجم، ص. ۴۹. پاراگراف ۴

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

سرمایه کار کنند موضوع فرق می کند زیرا در آن صورت محصول حاصل از کار می بایست بین افراد تقسیم گردد و همه در آن سهیم شوند- سهیمی که کارگران می برند دستمزد ایشان است و سهیمی که استخدام کننده می برد سود حاصله است. گر چه باید توجه داشت که سود با دستمزد تفاوت دارد: سود بازتاب دهنده کار استخدام شدگان نیست بلکه بازتاب دهنده ارزش سرمایه ای است که در تولید به کار گرفته شده.

آدام اسمیت در فصل های نخستین رساله ثروت ملل به جای واژه «سرمایه»^۱ از واژه «موجودی»^۲ استفاده می کند. او در فصول بعدی توضیح می دهد که «موجودی» شامل سرمایه ثابت و سرمایه در گردش است و نیز شامل مواد به کار رفته در فرآیند تولید، کالاهای ساخته و تمام شده ای که هنوز به فروش نرفته اند، و کالاهایی که جهت مصرف در آینده نگه داشته شده اند. و پس از این توضیحات است که او تازه شروع به صحبت درباره «سرمایه» می کند، از جمله «موجودی» کالاهای نیمه تمام، کالاهای مصرف نشده، و کالاهای به فروش نرسیده. لذا به نظر می رسد که استفاده از اصطلاح «موجودی» هم آسان تر بوده و هم قابل فهم تر.

هنگامی که زمین به مالکیت خصوصی در می آید، گروه سومی ظهور می کند که در تولید ملی سهیم می شود؛ یعنی گروه ملاکین یا زمین داران. از این پس، دیگر موجود بودن یا در دسترس بودن غذا، سوخت، و مواد معدنی فقط به نیروی کاری که برای جمع آوری و تهیه آن ها صرف شده منوط نیست. اکنون مالکین زمین طلب می کنند که بخشی از محصول یا کالای تولید شده در زمین آن ها به صورت اجاره به ایشان داده شود.

بنابراین، حالا سه عامل تولید وجود دارد و سهم پرداخت و پاداشی که هر یک از این عوامل تولید استحقاق دریافت آن را دارند بر اساس اصول مختلفی تعیین می گردد. قیمت گندم قسمت های مختلفی را شامل می شود: بخشی از آن اجاره صاحب زمین است، بخش دیگر دستمزد کارگران است، و بخشی نیز سود مزرعه دار است که پول و

1. capital

2. stock

وسایل کشاورزی را برای کشت و کار تأمین می‌کند. در قیمت آرد، باید سود آسیابان و کارگران شاغل در آسیاب نیز ملحوظ گردد، و به همین منوال سود نانوا و دستمزد کارگران نانوايي می‌بایست که در قیمت نان لحاظ شود. فارغ از این که چه تعداد افراد در یک فرآیند تولید دخیل باشند، هزینه‌ها همواره در ترکیبی از سه عامل یا سه عنصر پیش‌گفته (اجاره، سود، دستمزد) سرشکن می‌شوند.^۱

البته احتمال دارد دو یا چند تا از این مجاری درآمدی به یک شخص تعلق داشته باشند. یک کشاورز ممکن است هم‌زمان هم مالک زمین باشد و هم مزرعه‌دار، یا هم‌زمان مزرعه‌دار و نیروی کار کشاورزی باشد. بنابراین، سهم او ترکیبی از اجاره، سود، و دستمزد خواهد بود.

هزینه‌های تولید و قیمت‌های بازار

دستمزدها و سودها در هر فرآیند تولیدی اغلب به سمت نرخ میانگینی میل می‌کنند که وابسته به بازار است. زمانی که قیمت یک کالا دقیقاً با هزینه تولید آن (یعنی با اجاره، سود، دستمزد) و هزینه انتقال آن به بازار سر به سر باشد، می‌شود آن را «قیمت طبیعی» نامید. اگر آن کالا به قیمتی بالاتر از آن هزینه‌ها به فروش برسد، فروشنده سود خواهد کرد و اگر با قیمتی پایین‌تر به فروش برسد فروشنده متضرر خواهد شد.

زبان به کار رفته در رساله ثروت ملل زبانی از رواج افتاده است، اما آن چه اسمیت از «قیمت طبیعی» منظور دارد چیزی بیش از هزینه تولید نیست که شامل نرخ معمولی سود در شرایط رقابت در بازار هم می‌شود. این نگرش در مورد قیمت به واقع در امتداد نگرش او نسبت به مفهوم «ارزش» است (که ارزش را بیشتر مربوط به چیزهایی می‌داند که در تهیه و تولید یک کالا به کار رفته‌اند) در حالی که ما امروزه به هنگام صحبت در مورد قیمت از مفاهیمی مانند عرضه و تقاضا حرف می‌زنیم. به همین سبب واگردانی معنای «قیمت طبیعی» به زبان مدرن امروزی دشوار است

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل ششم

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

اما اگر به جای اصطلاح قیمت طبیعی از ترکیب «هزینه تولید» استفاده کنیم به نظر قابل فهم‌تر خواهد رسید.

قیمتی که کالاها در نهایت با آن به فروش می‌رسند «قیمت بازار» نامیده می‌شود. این قیمت بستگی به عرضه و تقاضا دارد، یعنی به کمیت یا مقدار کالایی که فروشنده به بازار می‌آورد، و حجم و اندازه تقاضا از سوی خریداران بالقوه.^۱ هر گاه عرضه از تقاضا کمتر شود، بین خریداران رقابت ایجاد خواهد شد و در نتیجه نرخ پیشنهادی از سوی خریداران برای خرید آن کالا بالا می‌رود. به طور مثال، اگر یک شهر در محاصره قرار بگیرد قیمت کالاهای اساسی به شدت افزایش می‌یابد. در مقابل وقتی میزان عرضه از تقاضا فراتر رود و به حد اشباع برسد، فروشندگان ناچار به کاهش قیمت‌ها خواهند شد - به ویژه اگر کالای مزبور فاسد شدنی باشد (مثلاً میوه‌جات) و قابل عرضه مجدد به بازار نباشد. البته چنان چه عرضه و تقاضا کاملاً برابر باشند، قیمت طبیعی و قیمت بازار با هم برابر خواهند بود و اصطلاحاً بازار به «وضعیت پایایی»^۲ کامل می‌رسد.

در بازاری که از کالا اشباع شده و قیمت‌ها پایین‌تر از هزینه تولید هستند، زمین‌داران و کارفرمایان و کارگران به عوض آن که متحمل ضررهای پی در پی در فعالیت تولیدی‌شان برای آن بازار شوند، زمین و موجودی و سرمایه و نیروی کار خود را از آن بازار خارج خواهند کرد. در نتیجه خروج این عوامل از بازار، کمیت عرضه کاهش خواهد یافت و با کاهش عرضه بار دیگر متقاضیان نرخ‌های بالاتری برای کالاها پیشنهاد می‌دهند و قیمت‌های بازار به سطح قیمت طبیعی می‌رسد، یعنی نقطه‌ای که بازار مجدداً به حالت تعادل رسیده و عرضه و تقاضا برابر می‌شوند. در مقابل، چنان چه موجودی کالا در بازار کمتر از میزان تقاضا گردد و قیمت‌ها بالا باشند، تولیدکنندگان منابع بیشتری را به این خط تولید سودآور تخصیص خواهند داد. در نتیجه کمیت عرضه

۱. اسمیت این را اصطلاحاً effective demand یا «تقاضای مؤثر» می‌نامد (یعنی تقاضا از سوی متقاضیانی که به صورت مؤثر و واقعی قدرت خرید کالای مورد نظر را دارند) و اشاره می‌کند که برخی از مردم ممکن است متقاضی خرید یک کالا باشند، اما در عمل قدرت خرید آن را نداشته باشند و در نتیجه، تقاضای ایشان از نظر اسمیت مؤثر و تعیین‌کننده نیست. نکته مورد اشاره اسمیت امروزه کاملاً درک شده است ولی ما به جای اصطلاح او فقط کلمه «تقاضا» را به کار می‌بریم.

2. market clearing

بالا می‌رود و با زیاد شدن کالاهای قیمت‌های بازار به سطح قیمت طبیعی نزول کرده و بار دیگر بازار به تعادل می‌رسد.

بنابراین، بازار ماهیتی «خود-تنظیم‌کننده»^۱ دارد. تحت یک شرایط رقابتی قیمت‌ها همواره به سمت هزینه تولید میل می‌کنند و تولیدکنندگان هدفشان همیشه این است که میزان تولیدشان دقیقاً با تقاضای مشتریان مطابقت داشته باشد.

در این جا بار دیگر با بینشی بسیار مهم و روشنگرانه از آدام اسمیت مواجهیم. بازار یک سیستم کاملاً اجتناب‌ناپذیر است. فروشندگان در پی‌گیری طبیعی‌شان به دنبال کسب سود، منابع در اختیار خویش را به سمتی سوق می‌دهند که تقاضا وجود دارد، یعنی همان سمتی که طبعاً قیمت‌ها در بالاترین حد ممکن است، و در نتیجه با این فعالیت خود به اقناع تقاضا کمک می‌کنند. به عبارت دیگر، منابع به سمت ارزشمندترین کاربرد کشیده می‌شوند، بدون آن که در این بین هیچ نیازی به هدایت و برنامه‌ریزی مرکزی وجود داشته باشد.

عوامل خاص قیمت^۲

البته قیمت‌های بازار به هر حال نوسان خواهند داشت و از هزینه تولید بیشتر یا کمتر می‌شوند زیرا به طور مثال برداشت محصولات کشاورزی امری متغیر است و احتمال دارد که یک میزان نیروی کار ثابت در یک سال نسبت به سال دیگر گندم و انگور و دانه‌های روغنی بیشتر یا کمتری تولید کند و در نتیجه قیمت بازار افزایش یا کاهش یابد. تولید کالاهای محصولات دیگر، مثلاً پارچه‌های نخی یا پشمی، نسبت به برداشت محصولات کشاورزی متحمل نوسانات کمتری هستند و قیمت آن‌ها نیز از پایداری بیشتری برخوردار است. اما به طور مثال، یک عزای عمومی می‌تواند قیمت پارچه مشکی را همراه با دستمزد خیاطان روزمزد افزایش دهد.

1. self-regulating

2. specific price factors

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

وقتی تقاضا زیاد می‌شود و قیمت بازار یک کالا از هزینه‌های تولید آن بالاتر می‌رود، تأمین‌کنندگان آن کالا طبیعتاً سعی می‌کنند این واقعیت را که دارند سودهای کلان می‌برند از دیگران پنهان نگه دارند زیرا نمی‌خواهند رقبای خود را نسبت به این موضوع هشیار کنند. بنابراین، امکان دارد که قیمت‌ها چند صباحی بالا بمانند. اما این قبیل رازها دیر یا زود فاش خواهند شد و نمی‌شود آن‌ها را به مدت طولانی پنهان نگاه داشت.

رازهای مربوط به ساخت و تولید ممکن است دیرتر فاش شوند. مثلاً یک رنگرز که شیوه تولید رنگ خاصی را با نصف هزینه معمول کشف کرده احتمال دارد سال‌ها تا پیش از آن که رقبایش به شگرد او پی ببرند سودهای بسیار کلان ببرد. در این جور مواقع ممکن است قیمت بازار برای مدت زمانی طولانی با قیمت طبیعی فاصله بگیرد و از آن بالاتر باشد.

شرایط ویژه دیگر نیز می‌توانند تأثیری مشابه داشته باشند. به طور مثال، وضعیت و خاک مساعد در یک تاکستان خاص در فرانسه امکان دارد اجاره زمین تاکستان را در مقایسه با اجاره تاکستان‌های مجاور بالا ببرد. یا مثلاً تأمین‌کننده یک کالای خاص که به او انحصار ویژه‌ای اعطا شده می‌تواند به سادگی با کم کردن عرضه کالای خود قیمت آن را بالا نگه دارد. به همین منوال، قوانینی که شرایط کارآموزی در برخی حرفه‌ها را محدود می‌کنند و یا موانعی بر سر راه متقاضیان ورود به آن حرفه‌ها ایجاد می‌کنند، به فعالین آن حرفه‌ها امکان می‌دهند تا قیمت‌های خود را بالا نگه دارند.

در نتیجه این گونه اتفاقات تصادفی، علل طبیعی، و قوانین دولتی قیمت بازار یک کالا ممکن است برای مدتی بالاتر از سطح هزینه تولید آن کالا باقی بماند. اما این قیمت نمی‌تواند به مدت طولانی پایین‌تر از هزینه تولید بماند زیرا در آن صورت تأمین‌کنندگان (یعنی زمین‌داران و صاحبان سرمایه و کارفرمایان و صاحبان نیروی کار) به سادگی زمین و سرمایه و نیروی کار خود را از خط تولید آن کالا خارج خواهند کرد و حاضر نمی‌شوند متحمل ضررهای مداوم گردند (البته به شرطی که در انجام این کار «آزاد» باشند) — برخلاف مثلاً دوران مصر باستان که پسران به زور ناچار بودند تحت هر شرایطی حرفه پدرانشان را دنبال کنند).

میزان دستمزدها بستگی به رشد اقتصادی دارد

همان طور که مشاهده کردیم، در دورانی که زمین هنوز به مالکیت افراد اختصاص نیافته و هنوز سرمایه توسط استخدام‌کنندگان انباشت نشده، کل ماحصل نیروی کار متعلق به کننده کار است. اما به محض آن که زمین به مالکیت افراد در می‌آید، مالکین سهمی از تولید را برای استفاده از زمین خود طلب می‌کنند و به مجرد آن که سرمایه انباشت می‌شود، صاحبان سرمایه و استخدام‌کنندگان نیز همین گونه عمل نموده و سهمی از تولید را برای استفاده از سرمایه خود مطالبه می‌کنند.

البته تعداد اندکی از کارگران وجود دارند که خود مالک همه موجودی مورد نیاز برای فعالیت‌های تولیدی هستند (یعنی هم زمین دارند، هم سرمایه و ابزار و تخصص و هم نیروی کار)، اما چنین وضعیتی خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد. به طور معمول، کارگران به استخدام دیگران در می‌آیند، به استخدام افرادی که مالک دارایی‌های تولیدی هستند. این که «استخدام‌کنندگان»^۱ و کارگران هر یک می‌بایست چه مقدار از درآمد حاصل از تولید سهم ببرند موضوعی است که در قرارداد بین طرفین تعیین می‌گردد، اما در اغلب قراردادها این استخدام‌کنندگان هستند که دست بالا را دارند. از آن جهت که استخدام‌کنندگان تعدادشان نسبت به کارگران خیلی کمتر است آسان‌تر می‌توانند با هم متحد شوند تا با توسل به نیرنگ، بازار نیروی کار را دستکاری کرده و میزان دستمزدها را پایین نگه دارند. این عده منابع بزرگ‌تری در اختیار دارند [محتاج نان شب و دستمزد روزانه نیستند] که به ایشان امکان می‌دهد تا در مواقع بروز اختلافات و مشاجرات صنفی بین آن‌ها و کارگران [یا تهدید کارگران به دست کشیدن از کار] مدت زمانی طولانی نسبت به خواسته‌های کارگران بی‌اعتنا باشند یا از شرکت در جلسات حل اختلاف امتناع کنند تا این که سرانجام کارگران از خواسته‌های خود بگذرند. در همان حال که قانون به



۱. در ترجمه حاضر سعی شده است که تا حد امکان برای کلمه انگلیسی «employer» از معادل فارسی «استخدام‌کننده» استفاده شود زیرا این ترکیب (به ویژه با توجه به معنایی که آدام اسمیت از آن مراد می‌کرده) نسبت به ترکیب آشنا و معمول «کارفرما» دقیق‌تر به نظر می‌رسد. در زبان فارسی گاهی اوقات کلمه «کارفرما» به معنای مدیر و رئیس هم به کار می‌رود (که می‌تواند مدیر، سرپرست یا رئیس عده‌ای از کارگران در یک قسمتی از کارخانه باشد که خودش هم در واقع در استخدام صاحب یا صاحبان اصلی کارخانه و سرمایه و ابزارآلات است و نه الزاماً استخدام‌کننده کارگران) و آدام اسمیت قطعاً این معنا را از کلمه «employer» منظور نداشته است— مترجم.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

کارگران اجازه نمی‌دهد که با هم متحد شوند^۱، اتحاد و تبانی استخدام‌کنندگان در همه جا به چشم می‌خورد و امری عادی است.^۲

آدام اسمیت در سرتاسر نوشته‌هایش نسبت به مردم محروم و طبقه کارگر زمان خودش احساس همدردی بسیار نشان می‌دهد و خیلی به ندرت با تاجران و استخدام‌کنندگان همدردی می‌کند و اغلب به آن‌ها به چشم افرادی می‌نگرد که با نیرنگ و تبانی سعی در دستکاری بازار به نفع خویش دارند. این موضوع معمولاً باعث شوکه شدن کسانی می‌شود که گمان دارند آدام اسمیت به عنوان فردی باورمند به بازار و تجارت آزاد می‌بایست علی‌القاعده طرفدار کارفرمایان باشد. اما اسمیت معتقد است که برای گسترش ثروت (و به ویژه برای گسترانیدن ثروت در جهت مستمندان) بازارهای آزاد و رقابتی بهترین روش هستند و درست به همین دلیل نیز باید در برابر تلاش‌های سیاستمداران و تاجرانی که خواستار کاستن از رقابت و آزادی هستند ایستادگی کرد.

البته وقتی تقاضا برای نیروی کار افزایش می‌یابد اوضاع به نفع کارگران می‌شود و رقابت بین استخدام‌کنندگان بر سر نیروی کار موجب بالا رفتن نرخ دستمزدها می‌شود. اما از آن جهت که دستمزد را تنها از محل درآمد یا سرمایه می‌توان پرداخت کرد، تقاضا برای نیروی کار فقط زمانی افزایش می‌یابد که «تولید ناخالص ملی»^۳ افزایش بیابد. به طور مثال، وقتی زمین‌داران ثروتمند درآمدهای سرشار داشته باشند پیشخدمتان بیشتری را به استخدام در می‌آورند؛ وقتی بافندگان یا کفاشان موجودی انبارشان لبریز می‌شود کارگران روزمزد بیشتری را به خدمت می‌گیرند. اگر تولید ملی در یک سطح راکد بماند یا کاهش بیابد هیچ امکانی برای بالا رفتن دستمزدها وجود ندارد.

۱. در زمان آدام اسمیت اتحادیه کاری به معنای امروزی‌اش وجود نداشت و قوانین کشور نیز اجازه تشکیل چنین اتحادیه‌هایی را نمی‌داد- مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل هشتم، ص. ۸۴، پاراگراف ۱۳

3. gross national product

چین مدت‌ها یک کشور غنی، حاصل‌خیز، صنعتی، و پر جمعیت بوده، اما به نظر می‌رسد از زمان دیدار «مارکوپولو» از چین، یعنی از ۵۰۰ سال پیش تا کنون، تقریباً هیچ پیشرفت و توسعه‌ای در این کشور صورت نگرفته است. زمین‌ها همچنان در چین کشت می‌شوند و بایر و بی‌حاصل به حال خود رها نگشته‌اند، اما اقتصاد چین رشد نمی‌کند. به همین دلیل است که فقر فقیرترین کارگران چین حتی از فقیرترین ملت‌های اروپا نیز بیشتر است.

«بنگال» نیز سرزمینی حاصل‌خیز است، اما فقر آن چنان بیداد می‌کند که سالانه صدها و هزاران نفر بر اثر گرسنگی می‌میرند. واضح است که تولید ملی مورد نیاز برای برقرار نگه داشتن کارگران فقیر بنگالی به واقع رو به افول است و مدام از سطح آن کاسته می‌گردد که تقصیر آن را می‌توانیم متوجه ظلم «کمپانی هند شرقی» بدانیم.

عوامل تأثیرگذار بر نرخ‌های دستمزد

البته در اقتصادهای رشدکننده نظیر بریتانیای کبیر دستمزدها علی‌رغم متغیر بودنشان بالاتر از سطح امرار معاش هستند. به طور مثال، دستمزدها در ماه‌های گرم تابستان بالاترند زیرا کارگران ناچارند برای ماه‌های سرد زمستان که دستمزدها پایین و هزینه‌ها بالا هستند پس‌انداز کنند. همچنین دستمزدها در مناطق مختلف کشور با هم تفاوت دارند. نرخ نیروی کار معمولی در لندن حدود ۱۸ پنس در روز است، در حالی که این نرخ در «ادینبرو» (مرکز اسکاتلند) ۱۰ پنس و در مناطق حاشیه شهرهای اسکاتلند ۸ پنس در روز است. تازه علاوه بر پایین‌تر بودن دستمزدها در اسکاتلند، نرخ غذای مردم عادی در اسکاتلند نیز بالاتر از انگلستان است زیرا در انگلستان نسبت به اسکاتلند محصولات کشاورزی بهتر و بیشتر عمل می‌آیند. این امر که کارگران اسکاتلند قادرند با این دستمزدهای پایین و قیمت‌های بالای گندم و حبوبات به نوعی روزگار بگذرانند و از پس مخارج بر بیایند بیانگر آن است که کارگران انگلستان (نسبت به هم‌تایان خود در اسکاتلند) می‌بایست از نوعی رفاه و فراوانی برخوردار باشند.

گرچه نرخ‌های دستمزد در بریتانیای کبیر رو به افزایش است، اما قیمت‌ها به طور کلی رو به کاهش هستند که این نتیجهٔ بالا رفتن بهره‌وری حاصل از تخصص‌گرایی است.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

به طور مثال، قیمت محصولاتی نظیر سیب زمینی، شلغم، هویج، و کلم نصف قیمت این محصولات در ۴۰ سال پیش است. پارچه های نخی و پشمی ارزان تر از قدیم هستند همان طور که آهن آلات و میز و صندلی و لوازم منزل نیز ارزان تر از سابق شده اند. ما باید با شادمانی پذیرای این واقعیت باشیم که مردم فقیر به تدریج وضعیتشان از گذشته بهتر می شود. کشوری را که اکثریت مردمش در فقر زندگی می کنند به زحمت می توان یک کشور ثروتمند و سعادتمند نامید. البته درست است که صابون و نمک و شمع و چرم گران تر شده اند، که آن هم عمدتاً به دلیل وضع مالیات های سنگین بر آنها است - اما کالاهای مزبور اقلام لوکسی هستند که در دخل و خرج اکثریت طبقه کارگر وارد نمی شوند و به حساب نمی آیند.^۱

یقیناً هیچ جامعه ای نمی تواند به شکوفایی و سعادتمندی برسد وقتی اکثریت اعضای آن جامعه در فقر و مسکنت به سر می برند.^۲

دستمزد خوب و معقول لازمه رفاه و شادمانی کارگران و خانواده های آنها است. اما پرداخت دستمزد خوب فقط به نفع کارگران نیست، بلکه به نفع استخدام کنندگان آنها نیز هست. وقتی دستمزدها بالا هستند تغذیه کارگران بهتر و قدرتشان بیشتر است. به علاوه، دستمزد خوب به کارگران امکان پس انداز داده و امید به بهبود اوضاع در آینده را در آنها افزایش می دهد که همین امر سبب می شود با جدیت و پشت گرمی بیشتری کار کنند. و وقتی به کارگران فرصت کافی برای استراحت داده شود، احتمال تندرستی آنان بیشتر شده و بهره وری کارشان بالاتر خواهد رفت.

سرمایه و سود

سودی که استخدام کنندگان از سرمایه به دست می آورند حتی از دستمزد نیروی کار نیز متغیرتر و اندازه گیری اش دشوارتر است. این سود به قیمت های بازار و بسیاری عوامل دیگر بستگی دارد، از جمله به عملکرد رقبا و به مشکلات عدیده ای که ممکن است در

۱. در زمانی که آدام اسمیت سرگرم نوشتن رساله ثروت ملل بود (یعنی اواسط قرن هیجدهم) در بریتانیا و تقریباً در تمام اروپا اجناسی نظیر صابون و نمک و ادویه جات کالاهایی بسیار گران و لوکس محسوب می شدند که فقط ثروتمندان توان تهیه و خریدشان را داشتند - مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل هشتم، ص. ۹۶، پاراگراف ۳۶

فرآیند تولید، حمل و نقل، و انبار و نگهداری کالاها رخ دهند.^۱ با وجود این، نرخ‌های بهره را می‌شود به عنوان شاخصی تقریبی از سودآوری در نظر گرفت: اگر مردم بتوانند با استفاده از پول سود خوبی کسب کنند، طبعاً حاضرند برای قرض آن بهره خوبی بپردازند.

همان طور که دیدیم، افزایش در سرمایه اجازه می‌دهد تا کسب و کار بیشتری در جامعه انجام بگیرد و بنابراین افزایش در سرمایه، امور را به سمتی سوق می‌دهد که موجب بالا رفتن دستمزدها می‌گردد. در عین حال، همین افزایش در سرمایه به سمت کاستن از سودها نیز میل می‌کند. عرضه بیشتر سرمایه رقابت بین صاحبان سرمایه را افزایش می‌دهد و در نتیجه نسبت بازده سرمایه را پایین می‌آورد و به همین ترتیب نرخ‌های بهره‌ای را که قرض‌کنندگان سرمایه حاضر به پرداختش هستند کاهش می‌دهد.

البته در برخی شرایط خاص استثنائاتی هم در این زمینه وجود دارد. به طور مثال، در مستعمرات آمریکای شمالی و هند غربی، دستمزدها، و به تبع آن نرخ‌های بهره، بالا هستند. همین دو شاخص نمایانگر آنند که سودها نیز در این مستعمرات بالا هستند. دلیل چنین امری وفور زمین‌های حاصل‌خیز در این مناطق است، اما در حال حاضر به اندازه کافی نیروی کار و سرمایه برای کشت این زمین‌ها وجود ندارد. تقاضا برای نیروی کار و ابزار و تجهیزات در این مستعمرات بسیار بالا است و در نتیجه قیمت نیروی کار و تجهیزات نیز بسیار زیاد است. البته چنین وضعیتی تا ابد پایدار نخواهد ماند. همگام با رشد جمعیت در مستعمرات جدید، آن‌ها ناگزیر می‌شوند که زمین‌های حاشیه‌ای بیشتری را به زیر کشت درآورند و سودها نیز به تدریج کاهش خواهند یافت.

مورد خاص دیگر احتمالاً زمانی رخ می‌دهد که یک کشور تا آن اندازه که خاک و وضعیتش اجازه می‌دهد ثروتمند شده باشد و دیگر جایی برای رشد نداشته باشد. در کشوری که از جمعیت اشباع شده رقابت بین کارگران برای به دست آوردن کار خیلی شدید می‌شود و این رقابت موجب پایین ماندن سطح دستمزدها خواهد شد. در چنین کشوری سرمایه‌گذاری نیز به حد اشباع می‌رسد و این به معنای شدت یافتن رقابت بین

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

استخدام کنندگان و صاحبان سرمایه است و بنابراین سودها نیز اندک و پایین خواهند بود. اما فعلاً هیچ کشوری به این سطح از ثروت و جمعیت نرسیده است.

امروزه ما هیچ حد و مرزی برای رشد اقتصادی نمی‌شناسیم. سرمایه و تکنولوژی ما موجب ظهور انواع مختلفی از بخش‌های جدید در کسب و کار و فرصت‌های شغلی شده است. اما در زمان آدام اسمیت، اقتصاد یکسره در سیطره کشاورزی بود و او به اشتباه امکان‌ناپذیری توسعه زمین فراتر از میزان باروری‌اش را چونان حدی برای رشد اقتصادی می‌انگاشت.

نرخ‌های دستمزد بازار^۱

در هر منطقه‌ای، منافع خالص حاصل از استخدام نیروی کار یا سرمایه می‌بایست در تمام موارد استفاده از کار و سرمایه به سمت تعادل یا برابر شدن میل کند. اگر چنین نباشد و چنان چه دستمزدهای پرداختی و سودهای حاصله در برخی صنایع خاص خیلی بیشتر از دیگر بخش‌ها و صنایع باشد، استخدام‌شوندگان و استخدام‌کنندگان هر دو به سمت آن صنعت یا حرفه خاص هجوم می‌برند و با هجوم نیروی کار و سرمایه به آن صنعت، دستمزدها یا سودهای آن بار دیگر کاهش یافته و به حالت طبیعی باز می‌گردند. در عالم واقعیت البته واضح است که بازده مالی یا پاداشی که عملاً در برخی رشته‌های کاری و صنایع مختلف تحصیل می‌گردند به میزان بسیار زیادی با هم تفاوت دارند. اما در اظهار نکته‌ای که در فوق اشاره شد (یعنی این که منافع خالص یا بازده حاصل از استخدام نیروی کار و سرمایه می‌بایست در تمامی موارد مورد استفاده به سمت برابری میل کند) لازم است که به موازات بازده مالی، هزینه‌ها و منافع غیر نقدی صنایع مختلف نیز در نظر گرفته شوند. در این جا چندین عامل دخیل هستند:

- نخست این که برخی حرفه‌ها ممکن است ساده‌تر، تمیزتر، و یا محترم‌تر از دیگر حرفه‌ها باشند. یک بافنده بیشتر از یک خیاط در می‌آورد زیرا کارش سخت‌تر است و آهنگر از بافنده بیشتر درآمد دارد زیرا کارش

1. market wage rates

مستلزم کثیف کاری بیشتری است. دستمزد کسی که با ذغال سنگ سر و کار دارد از آهنگر نیز بیشتر است چون محیط کارش تاریک، کثیف، و خطرناک است. قصاب‌ها دستمزد بالایی دارند زیرا کارشان مستلزم بیرحمی و تحمل بوی بد است، و سختی و بیرحمی کار جلادی که مأمور زدن گردن مجرمین است از قصاب نیز بیشتر، و طبعاً دستمزدش نیز از او بالاتر است.

- دوم آن که یادگیری برخی حرفه‌ها سخت‌تر و گران‌تر است. زمان و تلاش صرف شده برای یادگیری این حرفه‌ها می‌بایست در نرخ دستمزد کاری که شاغلین این حرفه‌ها انجام می‌دهند جبران شود. بنابراین، یک کارگر ماهر دستمزد بالاتری نسبت به یک کارگر غیر ماهر دارد.

- سوم آن که برخی حرفه‌ها فصلی هستند. یک کارگر ساختمانی نمی‌تواند در هوای بد و یخبندان کار کند و ناچار است در فصل‌های مناسب کارش به اندازه کافی درآمد کسب کند تا در فصل سرما و بی‌کاری قادر به تأمین زندگی باشد. به همین دلیل، کارگران معمولی در هفته چهار یا پنج شلینگ درآمد دارند، اما کارگران ساختمانی در فصول مناسب برای کارشان حدود هفت یا هشت شلینگ درآمد دارند.

- چهارم این که حرفه‌هایی که مستلزم درجه بالایی از اعتماد هستند (نظیر طلاسازی، وکالت، یا پزشکی) درآمدشان هم بیشتر است. خبرگی و امتداداری شاغلین در این حرفه‌ها پرداخت دستمزدهای بیشتری را از مشتریان می‌طلبد.

- پنجم این که درآمدها بازتاب‌دهنده احتمال موفقیت در هر حرفه هستند. وکلا دستمزدشان خیلی خوب است زیرا تعداد بسیار اندکی از کسانی که در دانشکده‌های قانون درس می‌خوانند دوره درس خود را با موفقیت تمام می‌کنند. مشتریان وکلا علاوه بر هزینه موفقیت وکیل خود، به واقع

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

هزینهٔ مردود شدگان این دانشکده‌ها را نیز می‌پردازند. درآمدهای سرشار هنرپیشگان و خوانندگان محبوب و امثال ایشان نه تنها نمایانگر پرداخت هزینهٔ شکست‌خوردگان عرصه هنر از سوی طرفداران هنرمندان محبوب است، بلکه بازتاب‌دهندهٔ کمیابی و زیبایی استعدادهای این هنرمندان نیز هست و همین طور نمایان‌گر هزینهٔ بدنامی استخدام آن‌ها.^۱

برخی وضعیت‌های ویژهٔ دیگر نیز هستند که در نرخ‌های دستمزد و سود تفاوت ایجاد می‌کنند. به طور مثال:

- نخست این که نرخ سود و دستمزد بستگی به این دارد که حرفه مورد نظر تا چه اندازه قدمت و اعتبار دارد. کارآفرینانی که شرکتی جدید تأسیس می‌کنند ناچارند برای جذب کارکنان باتجربهٔ مؤسسات معتبر و قدیمی به شرکت خودشان دستمزدهای بالاتری بپردازند. اشتغال در مؤسسات یا حرفه‌های تازه تأسیس ممکن است چندان مطمئن به نظر نرسد و تغییرات بازار و بی‌ثباتی در سلیقه‌ها و مُد می‌تواند آن‌ها را (در مقایسه با مؤسسات قدیمی و باسابقه) بیشتر تحت تأثیر قرار دهد و از میدان به در کند.
- دوم آن که ممکن است در روند عرضه و تقاضا یک تغییر ناگهانی خاص صورت بگیرد. مثلاً در زمان وقوع جنگ دستمزد ملوانان کشتی‌های تجاری از ۲۱ یا ۲۷ شلینگ در ماه به بیش از ۴۰ یا ۶۰ شلینگ در ماه افزایش می‌یابد. و یا برداشت محصولات نظیر گندم، رازک، انگور، تنباکو، و غیره ممکن است در یک سال نسبت به سال دیگر تفاوت چشمگیری داشته باشد و طبعاً سودهای تجار و واسطه‌ها نیز متفاوت خواهد بود.
- سوم این که وقتی مردم بیش از یک شغل داشته باشند دستمزدها می‌توانند تغییر کنند. کلبه‌نشینان اسکاتلند در ازای کارهای گاه به گاه در

۱. باید توجه داشت که در زمان آدام اسمیت حرفه‌هایی مانند خوانندگی و هنرپیشگی و رقص در زمرهٔ مشاغل پست و بدنام محسوب می‌شدند و استخدام‌کنندگان این افراد علاوه بر پرداخت دستمزد نیروی کار (و استعداد و هنر) آن‌ها در واقع ناچار به پرداخت یک هزینهٔ اجتماعی هم بودند و باید بدنامی مرتبط با این استخدام را نیز می‌پذیرفتند— مترجم.

مزرعه مقداری زمین برای کشت و چیزی حدود ۱۶ کیلو بلغور جو از مزرعه دار دریافت می‌کند. آن‌ها این را مستمری ثابت خود فرض می‌کنند و حاضرند در ازای مبالغی بسیار کمتر در اوقات فراغشان برای دیگران کار کنند.

دستمزدها و سیاست

آن چه به بروز ناهمگونی در دستمزدها می‌انجامد فقط به ماهیت اقتصادی حرفه‌های مختلف محدود نمی‌شود. عوامل سیاسی نیز می‌توانند در این زمینه تعیین کننده باشند.

نخست آن که مقرراتی وجود دارد که ورود به برخی حرفه‌ها را محدود می‌سازد. هر چه تعداد افرادی که مجاز به پرداختن به یک حرفه هستند کمتر باشد نرخی که شاغلین آن حرفه برای خدمات خود طلب می‌کنند بیشتر خواهد بود، و حرفه‌ها با استفاده از همین حربه به ترویج قواعد مختلفی پرداخته‌اند که حاکم بر نحوه کارآموزی و ورود به این حرفه‌ها است. به طور مثال، آیین‌نامه‌های داخلی، استادکار حرفه چاقوسازی در «شفیلد»^۱ را از پذیرفتن بیش از یک کارآموز در هر دوره منع می‌کند، و بافندگان در «نورفولک»^۲، و کلاهدوزان انگلیسی، و ابریشم‌بافان لندن نیز در هر دوره مجاز به پذیرش و آموزش بیش از دو کارآموز نیستند. در ضمن مطابق با آیین‌نامه‌های مزبور، دوره کارآموزی نیز بسیار طولانی است و معمولاً حدود هفت سال طول می‌کشد. طولانی بودن مدت کارآموزی مثلاً قرار است از مردم در مقابل شیادی استادکاران قلابی حفاظت کند، اما به واقع به تحقق چنین هدفی نمی‌انجامد و درست مانند اعمال محدودیت در پذیرش تعداد کارآموزان فقط به بالا نگه داشتن نرخ دستمزدها در حرفه‌های مربوطه می‌انجامد. متأسفانه منفعتی که صاحبان حرفه‌ها از این مقررات می‌برند فقط با اجبار مردم در پرداخت نرخ‌های گزاف‌تر تحصیل می‌گردد و نیز با

۱. Sheffield شهری در استان یورکشایر جنوبی در انگلستان. شفیلد یکی از مراکز مهم «انقلاب صنعتی» بود و صنعت فلزکاری این شهر به ویژه در طی قرن نوزدهم میلادی شهرتی بین‌المللی داشت - مترجم.

۲. Norfolk شهری ساحلی در شرق انگلستان - مترجم.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

محروم کردن دیگران از حق استفاده از مالکیت مقدسی که بر نیروی کار خود دارند، به هر طریقی که خودشان می‌خواهند.

البته کاملاً طبیعی است که اصناف حرفه‌ای سعی در گسترش بازار کار خود و محدود کردن رقابت داشته باشند تا به این وسیله منافع صنفی خودشان را در مقابل منافع بقیه افراد و گروه‌ها به پیش ببرند. اما متأسفانه [این منفعت‌خواهی از حالت طبیعی خود خارج شده چرا که] قوانین کشوری به کمک اصناف آمده‌اند و به آنان مزایای انحصاری اعطا کرده‌اند. به طور مثال، تأسیس دفاتر رسمی ثبت نام و مشخصات اعضای یک حرفه به آنان اجازه می‌دهد که راحت‌تر گرد هم جمع شوند (و البته راحت‌تر با هم رایزنی کنند که چگونه قیمت‌های صنف خودشان را بالا ببرند و موانع ورود دیگران به حرفه خود را افزایش دهند و بازار کار خودشان را محدودتر سازند). قوانینی که به اصناف و حرفه‌ها اجازه می‌دهد تا به شکلی الزامی برای منفعت اعضای خودشان صندوق رفاه تشکیل دهند، اتحاد و گردهمایی آن اصناف را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مجاز داشتن اصناف در تعیین سیاست‌های صنفی از طریق رأی اکثریت اعضا، رقابت در آن صنف یا حرفه را محدود می‌کند و محدودیت حاصل از تبانی و اتحاد صنفی نسبت به محدودیت‌های حاصل از هر نوع دیگری از تبانی افراد در اتحادهای آزاد و داوطلبانه دیرپاتر و مؤثرتر است.^۱

خیلی به ندرت پیش می‌آید که همکاران صنفی، حتی برای تفریح و خوش‌گذرانی، هم را ملاقات کنند، مگر آن که مصاحبتشان به توطئه‌ای به ضرر عموم مردم ختم شود و یا به نقشه‌ای برای افزایش قیمت‌ها.^۲

تنها قاعده انضباطی که بر کسب و کارها مؤثر می‌افتد «ترس از دست دادن مشتری» است.^۳ ایجاد یک بازار رقابتی که در آن مشتریان حاکم بلامنازع هستند تنها راه مطمئن برای به انضباط درآوردن و سامان دادن به رفتار کسبه است؛ تأثیر یک چنین بازاری از تمام

ک

۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل دهم، قسمت دوم، ص. ۱۴۵، پاراگراف ۳۰.

۲. ثروت ملل، دفتر اول، فصل دهم، قسمت دوم، ص. ۱۴۵، پاراگراف ۲۷.

۳. ثروت ملل، دفتر اول، فصل دهم، قسمت دوم، ص. ۱۴۶، پاراگراف ۳۱.

قوانین و مقررات رسمی [که ظاهراً برای حمایت از مصرف‌کنندگان تصویب شده‌اند] بیشتر است—مقرراتی که تقریباً همیشه نتیجه‌ای خلاف منظور وعده داده شده به بار می‌آورند.

دوم آن که سیاست دولتی گاه می‌تواند درآمدهای یک حرفه یا تجارت را به واسطه تشویق بیش از حد مردم برای ورود به آن حرفه کاهش دهد. صندوق‌های مستمری دائمی، کمک هزینه‌ها و بورسیه‌های دولتی، و نظایر آن‌ها نیز ممکن است همین تأثیر را داشته باشند.

سوم آن که قانون موجب انسداد گردش آزادانه نیروی کار و سرمایه از حرفه‌ای به حرفه دیگر و از محلی به محل دیگر می‌شود. به طور مثال، هنرها و مهارت‌های مربوط به بافندگی نخ و پشم و ابریشم تفاوت خیلی زیادی با هم ندارند. اگر یکی از این صنایع به دلایلی با رکود مواجه شود، شاغلین در آن صنعت می‌توانند به سرعت آموزش مجدد ببینند و در یکی دیگر از صنایع مشابه مشغول کار شوند. اما آن دیگر صنایع هر کدام برای خودشان اقتدار قانونی محفوظ و مقررات سفت و سختی دارند (از جمله مقررات مربوط به ورود کارآموزان به آن صنعت و نحوه آموزش کارآموزان) که به آن‌ها اجازه می‌دهد از اشتغال این کارگران جدید در آن حرفه ممانعت به عمل بیاورند. به همین گونه است قوانین مربوط به مستمندان، که هر بخش یا محله را مسئول حمایت از فقرای همان محله می‌کند، و میل و رغبتی برای مسئولین شورای آن محله باقی نمی‌گذارد تا به مستمندان بخش‌ها و محلات دیگر اجازه ورود به حوزه استحفاظی خود را بدهند—حتی اگر آن مستمندان تازه وارد مایل به پیدا کردن یک کار جدید در محله ایشان باشند.

زمین و اجاره

سومین عامل تولید «زمین» است و اجاره آن مبلغی است که به خاطر نقش و سهمی که زمین در تولید ملی دارد به صاحب آن پرداخت می‌شود.^۱ اجاره با دستمزد (که

۱. ثروت ملل، فصل یازدهم

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

می‌بایست برای تحصیلش نیروی کار صرف شود) تفاوت دارد و با سود سرمایه (که می‌بایست به دقت انباشت و مدیریت شود) نیز تفاوت دارد. اجاره صرفاً به خاطر مالکیت صاحب زمین بر ملکش به او پرداخت می‌گردد و نه به واسطه توجه یا تلاشی از جانب او. به واقع، حتی بابت زمین بایر نیز اجاره دریافت می‌شود [یعنی حتی نیازی نیست که صاحب زمین توسعه یا بهبودی در ملکش صورت دهد تا مستحق دریافت اجاره شود]. زمین‌داران اسکاتلند که املاکشان تا سواحل مملو از جلبک‌های دریایی امتداد یافته از افرادی که این جلبک‌های سودمند را (که دریا به صورت طبیعی به ساحل زمین آن‌ها آورده) از کنار دریا جمع می‌کنند اجاره می‌گیرند، درست با همان قاطعیتی که برای زمین‌های گندم‌زار خود اجاره دریافت می‌کنند.

در مباحث مربوط به زمین‌داران در کتاب ثروت ملل، آدام اسمیت عمدتاً اربابان بزرگ اسکاتلندی و طبقه اشراف را در نظر دارد که بر زمین‌های پهناوری در آن کشور مالکیت داشتند. در زمان او بیشتر این زمین‌ها محصور بودند و املاکی که از اواخر قرن هفدهم توسط «ژاکوبیت‌ها»^۱

۱. Jacobites - تا جایی که به بحث این کتاب مربوط است، برای درک بهتر موضوع اهمیت زمین و مالکیت زمین در بریتانیا و سپس آشنایی مختصر با «ژاکوبیت‌ها» و نهضت سیاسی «ژاکوبیتسم» (Jacobitism) لازم است برخی رویدادهای سیاسی و مذهبی قرون شانزدهم و هفدهم در بریتانیا را در نظر گرفت. ریشه بسیاری از حوادث سیاسی و اجتماعی بریتانیا در طی این قرون و سده‌های بعدی، به جدایی نهاد رسمی دین در انگلستان از کلیسای کاتولیک رم و تأسیس «کلیسای انگلستان» بازمی‌گردد که در سال ۱۵۳۴ و در زمان سلطنت «هنری هشتم» رخ داد. از آغاز این تأسیس، نهاد سلطنت در بریتانیا به انحای مختلف سعی کرد تا اقتدار «پاپ» و استیلای هزار و پانصد ساله کلیسای کاتولیک رم بر ارکان زندگی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی بریتانیا را در هم بشکند. نمایندگان «پاپ» و ارباب کلیسای کاتولیک در زمره بزرگ‌ترین و قدرتمندترین زمین‌داران در بریتانیا بودند و بخش عمده‌ای از اجاره و عایدی این زمین‌های پهناور به شخص «پاپ» و کلیسای رم تعلق می‌گرفت. «هنری هشتم» با پیشنهاد قوانین پی در پی و با فشاری در تصویب آن‌ها در پارلمان، زمین‌ها و دارایی‌های کلیسای کاتولیک را به نفع «کلیسای انگلستان» (و در واقع به نفع شخص پادشاه که در رأس این کلیسا قرار داشت) غصب کرد و بسیاری از کلیساهای کاتولیک در شهرهای مختلف را ویران نمود (صحنه سقف‌های ریخته و دیوارهای شکسته پرستشگاه‌های متروک کلیساهای کاتولیک که در آن دوران در سرتاسر انگلستان به چشم می‌خورد در یکی از غزل‌های معروف و زیبای شکسپیر- سونات ۷۳- در استعاره‌ای بی‌نظیر جاودانه شده است). دشمنی با کاتولیک‌ها و سلب مالکیت از ایشان در همه حوزه‌ها، در طی زمامداری «هنری هشتم» و تا پایان سلطنت دخترش «ملکه الیزابت اول» (یعنی تا سال ۱۶۰۳) با شدت هر چه تمام‌تر ادامه یافت. پس از مرگ الیزابت و با شروع سلطنت «جیمز اول» (که پیش از آن با لقب «جیمز ششم» پادشاه اسکاتلند بود) اوضاع رفته رفته تغییر کرد زیرا او نسبت به اسلاف خود مدارایی بیشتری با کاتولیک‌ها داشت. پس از مرگ او، پسرش «چارلز اول» به سلطنت رسید که خواستار سلطنت مطلقه بود و با هر گونه دخالت پارلمان در امور سلطنت به شدت مخالفت می‌کرد. گرایشات کاتولیکی «چارلز اول» و درگیری‌های او با پارلمان سرانجام به جنگ‌های داخلی و دستگیری و محاکمه وی توسط قوای پارلمان به رهبری «الیور کرامول» ختم شد و «چارلز اول» در ژانویه سال ۱۶۴۹ در لندن گردن زده شد. پس از اعدام او، نظام هزار ساله سلطنتی در انگلستان برای نخستین بار به نظام جمهوری تبدیل گردید (دوران ۱۱ ساله‌ای که به «دوران فترت» معروف است- از ژانویه ۱۶۴۹ تا ماه می ۱۶۶۰). در طی این دوران، سلطنت‌طلبان به دنبال بر تخت نشاندن «چارلز دوم» پسر پادشاه معزوم و احیای سلطنت بودند و با تاجگذاری «چارلز دوم» به خواسته خود رسیدند. با مرگ «چارلز دوم» در فوریه ۱۶۸۵، برادرش «جیمز دوم» به سلطنت رسید که رسماً پادشاهی کاتولیک بود. البته «جیمز دوم» نیز مانند پدر و برادرش خواهان سلطنت مطلقه بود. او سرانجام طی انقلابی

ضبط شده بود رفته رفته به مالکین جدید واگذار می‌شد. شاید همین واقعیات علت اصلی نگاه تحقیرآمیز و ملامت‌گر وی بود که زمین‌داران را طبقه‌ای حریص می‌دید که همواره «عاشق خرمن برگرفتن بودند بی آن‌که هرگز چیزی کاشته باشند».

مالکین هر چه قدر که بتوانند اجاره می‌گیرند؛ هر گاه دستمزدها و سودها بالا باشند اجاره‌ها نیز طبعاً در پی آن بالا خواهند بود. از بخت‌یاری زمین‌داران است که تقریباً هر زمینی توان تولید محصول و غذایی بیشتر از معاش روزانه کارگرانی دارد که روی آن کار می‌کنند. حتی دشت‌های بایر در نروژ و اسکاتلند نیز برای گله‌های احشام چراگاه فراهم می‌آورند و گوشت و شیر این احشام به قدری فراوان است که از نیاز آن چند گله‌بانی که از احشام مراقبت می‌کنند فراتر می‌رود. به عبارت دیگر، زمین همواره مقداری مازاد تولید دارد که از محل آن مازاد اجاره زمین‌دار تأمین می‌گردد. زمینی که بسیار حاصل‌خیز است و یا در محل مناسبی قرار دارد (مثلاً در نزدیکی شهر و بازارهایش) اجاره بالاتری تولید می‌کند.

البته زمین، علاوه بر غذا، تأمین‌کننده پوشاک و فضایی برای زندگی نیز هست. در این موارد هم زمین همواره قابلیت تولید مازاد دارد، مثلاً تولید مازاد پوشاک از پوست حیوانات. سرخ‌پوستان بومی آمریکای شمالی به قدری پوست خام مازاد بر استفاده داشتند که گاه آن‌ها را هم‌چون کالایی فاقد ارزش دور می‌انداختند تا این که اروپاییان

آرام معروف به «انقلاب شکوهمند» (Glorious Revolution) در سال ۱۶۸۸ از سلطنت خلع شد و جانشینان وی («شاه ویلیام سوم» و «ملکه مری دوم» که مشترکاً به سلطنت رسیدند) نظام سلطنت مشروطه را پذیرفتند و از آن پس قدرت پادشاهان بریتانیا برای همیشه محدود و مشروط به نظام پارلمانی گردید. اما پس از «انقلاب شکوهمند» سلطنت‌طلبان از پای ننشسته و بیش از نیم قرن به مقاومت و ستیزه‌جویی برای احیای سلطنت ادامه دادند. «ژاکوبیت‌ها» به واقع طرفداران احیای سلطنت مطلقه آخرین پادشاه کاتولیک (یعنی «جیمز دوم» بودند- کلمه «ژاکوب» شکل لاتینی اسم «جیمز» است و از آن جهت که طرفدار «جیمز» بودند به «ژاکوبیت‌ها» شهرت داشتند. فعالیت عمده «ژاکوبیت‌ها» بیشتر در ارتفاعات اسکاتلند و ایرلند شمالی (دور از مراکز اصلی قدرت در لندن و ادینبرو) متمرکز بود. آن‌ها با هر گونه دخالت پارلمان در امور سلطنت مخالفت داشتند چرا که برای قدرت و اختیارات مطلقه پادشاه کاتولیک یک منشأ فرازمینی و مقدس قائل بودند. «ژاکوبیت‌سیم» نهضتی سیاسی بود و به یک سلسله ناآرامی‌ها و درگیری‌ها اشاره داشت که نزدیک به ۶۰ سال به طول انجامید (یعنی از ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۶). این عده زمین‌های پهناوری را در اسکاتلند تصاحب کرده بودند و در زمانی که آدام اسمیت سرگرم نوشتن رساله «ثروت ملل» بود نهضت «ژاکوبیت‌سیم» خامه یافته و زمین‌های مزبور از آن‌ها گرفته شده و به مالکین جدید واگذار می‌شد. اما آدام اسمیت سرتاسر رویداد مالکیت زمین توسط طبقه اشراف و اربابان کلیسا را (و نحوه این واگذاری‌ها را که صرفاً از مالکیت عده‌ای خاص خارج می‌شد و به مالکیت مخالفان آن‌ها در می‌آمد) رویدادی ظالمانه می‌دانست و خواستار شکسته شدن انحصار مالکیت زمین به شیوه‌ای بود که خودش برخی راهکارهای آن را در رساله «ثروت ملل» توضیح داده است- که از آن جمله می‌توان به راهکار انقو قانون «تخت‌زادگی» یا حق ارشدیت فرزند ذکور اشاره کرد- مترجم.

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

از راه رسیدند و برای مبادله پوست‌های خام بومیان با اجناسی مانند پتو و تفنگ و غیره اشتیاق نشان دادند.

کمیت غذایی که یک خانواده ثروتمند مصرف می‌کند چندان تفاوتی با یک خانواده فقیر ندارد، هر چند که کیفیت غذای ثروتمندان ممکن است بهتر باشد. اما زمین‌دارانی که غذایی مازاد بر مصرفشان دارند (که یا خود کاشته‌اند و یا به واسطه اخذ اجاره از مستأجرین به دست آورده‌اند) به نظر اشتهاهی سیری‌ناپذیر برای پوشاک و مسکن و تجملات به رخ کشیدنی دارند. قصرهای فراخ و کمدهای لباس ثروتمندان را مقایسه کنید با کلبه‌های محقر و گلیم‌پاره‌های افراد فقیر.

ثروتمندان همیشه خواهان آن هستند که چیزهای مازاد بر مصرفشان را با چیزهای تجملی از قبیل پوشاک و کاخ و اجناس گران‌قیمت مبادله کنند و فقرا نیز به همین میزان مایل به عرضه داشته‌های خود (از جمله نیروی کارشان) برای تأمین این تقاضای ثروتمندان هستند تا از رهگذر این مبادله بتوانند نیازهای اولیه خود را به دست آورند. فقرا برای تأمین تقاضای ثروتمندان با هم به رقابت می‌پردازند و هر یک تخصص‌های ویژه‌ای کسب می‌کنند. این تخصص‌ها کارامدی و تولید را افزایش می‌دهند، دستمزدها را بالا می‌برند و به رشد فزاینده تقاضا برای ساختمان‌سازی می‌انجامد، و نیز تقاضا برای پوشاک، لوازم منزل، سوخت، مواد خام و معدنی، سنگ‌های قیمتی، و تمام دیگر امکانات و تسهیلاتی که زمین‌قادر به تولید آن است. البته در این روند افزایش تولید و تقاضا، زمین‌داران سهم خودشان را می‌برند چرا که تمام آن مزارع و جنگل‌ها و معادن برای آن‌ها اجاره تولید می‌کنند.

بر مبنای قاعده او مبتنی بر این که هر بخشی از تولید یک ملت بازتاب‌دهنده اجاره و دستمزد و سود است، آدام اسمیت نشان داده است که همه نقش‌آفرینان در یک اقتصاد- یعنی زمین‌داران، کارگران، و استخدام‌کنندگان- به واقع به یکدیگر وابستگی متقابل دارند. در حقیقت، وابستگی متقابل این نقش‌آفرینان از تولید فراتر می‌رود [و کل سامان

جامعه را دربر می‌گیرد] زیرا از آن جا که کالاها به منظور مبادله شدن تولید می‌شوند (یعنی دلیل اصلی تولید هر کالایی این است که با چیز دیگری مبادله و سپس مصرف شود) همه نقش‌آفرینان تولید به شکلی قطعی و تعیین‌کننده در فرآیند ارزش‌گذاری و توزیع آن کالاها دخیل هستند. به عبارت دیگر، این سه نقش‌آفرین عرصه تولید، بخش‌هایی از یک منظومه یکپارچه و بی‌وقفه از جریانات فناوری هستند که در آن کالاها خلق و ارزش‌گذاری می‌شوند، مبادله می‌شوند، به مصرف می‌رسند و پس از مصرف دوباره جایگزین می‌گردند. در این منظومه، منابع نیز بی‌هیچ هدایتی به سمت بهترین استفاده کشیده می‌شوند و به بهترین مصرف می‌رسند. تمام این امور به شکلی کاملاً خودکار در بطن یک سیستم اقتصادی کارآ و فعال به وقوع می‌پیوندند. این در اساس همان فهم مدرنی است که ما امروزه آن را «اقتصاد بازار» می‌نامیم. طرح و کشف این موضوع توسط آدام اسمیت یک نوآوری نظری عظیم بود.

با وجود این، همان طور که اسمیت در ادامه توضیح می‌دهد، این وابستگی متقابل بین نقش‌آفرینان عرصه تولید مانع از آن نمی‌شود که بعضی از عوامل دخیل در اقتصاد به نفع خودشان از دیگران بهره‌برداری و سوء استفاده نکنند.

نفع شخصی و عوامل مختلف

همان طور که مشاهده کردیم، قوانین و مقررات می‌توانند منافع گروه‌های خاصی را (و البته منافع عموم مردم را) ترویج یا ضایع کنند. اما آنان که بیشترین بهره را از قوانین و مقررات می‌برند (و به بهترین نحو می‌توانند از مقررات به نفع خودشان استفاده کنند) استخدام‌کنندگان هستند که صاحبان سرمایه محسوب می‌شوند. زمین‌داران بعید است که به درستی قادر به درک ظرایف و پیامدهای ناشی از قوانین و مقررات باشند. این واقعیت که درآمد زمین‌داران نه از کاربرد تلاش بدنی یا فکری، بلکه صرفاً از مالکیت

دفتر اول: کارایی اقتصادی و عوامل تولید

ایشان بر زمین حاصل می‌شود، آن‌ها را تنبل‌تر و نادان‌تر از آن می‌کند که قادر به اندیشیدن به چنین موضوعاتی باشند.

برای صاحبان نیروی کار، یعنی کسانی که جهت امرار معاش و گذران زندگی محتاج دریافت دستمزد ماهانه هستند، نفع عمومی جامعه از اهمیتی حیاتی برخوردار است. هر گاه در جامعه رونق و پیشرفتی باشد کارگران منتفع می‌شوند، و وقتی کسب و کار در جامعه دچار رکود یا زوال می‌گردد کارگران مزدبگیر به ظالمانه‌ترین وجهی متحمل رنج و سختی می‌شوند. اما صاحبان نیروی کار در نتیجه کم‌سودای و عدم دسترسی به اطلاعات قادر نیستند به درستی درک کنند که منافع جامعه چگونه می‌تواند منافع آنان را تحت تأثیر قرار دهد. آن‌ها که فقط برای زنده ماندن تقلا می‌کنند توان و فرصتی ندارند که بخواهند صرف اندیشیدن دربارهٔ سیاست عمومی کنند. و صدای مردم عادی آن قدر بُرد ندارد که در بحث‌های مربوط به سیاست عمومی به گوش برسد.

در عوض، آنان که درآمدشان از سرمایه ناشی می‌شود وضعی به کلی متفاوت دارند. منافع این افراد با منافع دیگر آحاد جامعه چندان منطبق نیست زیرا هر گاه اقتصاد رو به شکوفایی داشته باشد سودهای این افراد مضیق‌تر می‌گردد. منفعت صاحبان سرمایه در وسیع‌تر کردن بازار و محدودتر کردن رقابت است، هدفی که این افراد در تحقیق مهارت فراوان دارند. از آن جا که برنامه‌ریزی و مدیریت عنصری بنیادین در کسب و کار این عده است، آن‌ها برای پیشبرد موازین و مقرراتی که می‌دانند به نفعشان تمام خواهد شد هم دانش و اطلاعات کافی در اختیار دارند و هم روابط و تیزهوشی لازم را.

اما این گونه منفعت شخصی به قیمت تحمیل ضرر به عموم مردم تمام می‌شود، مردمی که به هنگام تحریف بازار و محدود شدن رقابت دچار رنج و متحمل ضرر می‌شوند. بنابراین هر گاه که صاحبان سرمایه مقررات جدیدی برای تصویب پیشنهاد می‌دهند لازم و ضروری است که پیشنهادشان مورد دقیق‌ترین بررسی‌ها قرار بگیرد زیرا این پیشنهاد از سوی کسانی طرح می‌شود که منافعی با منافع عموم مردم انطباقی ندارد، کسانی که قادرند با فریب مردم درآمدی کسب کنند و ایایی نیز از این کار ندارند.

همواره می‌بایست به پیشنهاد تصویب هر گونه قانون و مقررات تجاری جدیدی که از سوی این افراد طرح می‌گردد با وسواس و احتیاط فراوان گوش داده شود و آن قوانین و مقررات هرگز نباید اتخاذ کردند مگر آن که از پیش به دقت و طولانی مدت بررسی شوند، و نه تنها با سخت‌گیرانه‌ترین، بلکه با بدگمان‌ترین توجه و مراقبت. این قبیل پیشنهادات از سوی گروه خاصی از آدم‌ها طرح می‌شوند که منافعی هرگز با منافع عموم مردم دقیقاً یکی نیست، آدم‌هایی که عموماً از فریب مردم و یا حتی از ظلم به ایشان نفع می‌برند و به همین دلیل، و در بسیاری مواقع، هم مردم را فریب می‌دهند و هم به آن‌ها ظلم می‌کنند.^۱



۱. ثروت ملل، دفتر اول، فصل یازدهم، نتیجه‌گیری پایان فصل، ص. ۲۶۷. پاراگراف ۱۰. لازم به یادآوری است که جملات فوق عیناً از متن رسالهٔ ثروت ملل نقل شده‌اند، یعنی از زبان فیلسوف برجسته‌ای که در جهان با عنوان «پدر علم اقتصاد» و بنیان‌گذار نظام سرمایه‌داری شناخته می‌شود. اما آن نظام سرمایه‌داری که مورد نظر آدام اسمیت بود تفاوتی ماهوی دارد با سرمایه‌داری آلوده‌ای که بنیانش بر رفیق‌سالاری و دسیسه‌چینی‌های ظالمانه است. حقیقت اندیشه آدام اسمیت به روشنی از لابه‌لای این جملات صریح و عاری از ابهام هویدا است. همین چند خط برای توضیح نظر او دربارهٔ آن دسته از صاحبان سرمایه و ثروتمندان دغلبازی که همیشه دست در دست صاحبان قدرت سیاسی دارند کفایت می‌کند و خط بطلانی است بر تهمت‌های ناروایی که اغلب از سر بی‌اطلاعی و گاه از روی غرض‌ورزی به آدام اسمیت و نظام سرمایه‌داری مورد نظر او نسبت داده و او را در نظر مخاطبین بی‌اطلاع خود به عنوان مدافع بی‌قید و شرط صاحبان سرمایه معرفی می‌کنند- مترجم.

~~~~~

## دفتر دوم : انباشت ثروت

~~~~~

در یک اقتصاد پیشرفته اکثر نیازهای ما نه از طریق ساخت آن‌ها توسط خودمان، بلکه از طریق مبادلهٔ داوطلبانه ما با دیگران تأمین می‌گردد. اما معنای این سخن آن است که ما پیش از آن که چیزهای مورد نیازمان را از طریق مبادله با دیگران به دست بیاوریم ناچاریم که ابتدا چیزی را تولید کرده و مازاد بر مصرف خودمان را به فروش برسانیم. به طور مثال، بافندگان برای خرید یا اجاره دستگاه بافندگی و دیگر وسایل و مواد اولیه نیاز به سرمایه دارند و همچنین باید به قدر کافی پول یا سرمایه داشته باشند که بتوانند تا زمان تکمیل پارچه‌ها و ارسال آن‌ها به بازار و به فروش رسیدن تولیداتشان از پس مخارج روزمرهٔ زندگی بر آیند.

به عبارت دیگر، پیش از آن که مردم بتوانند فعالیتشان در یک حرفهٔ تخصصی را آغاز کرده و درآمدهای کلان حاصل از بهره‌وری تولید در آن حرفه را تحصیل کنند می‌بایست که یک سرمایه‌ای از پیش انباشته شده و موجود باشد. هر اندازه میزان تخصص‌گرایی در اقتصاد بیشتر باشد به سرمایهٔ بیشتری برای حفظ و ادامهٔ آن تخصص‌گرایی احتیاج است. بنابراین، رشد اقتصادی از انباشت سرمایه تغذیه می‌شود. به واقع، رابطهٔ میان سرمایه و تخصص‌گرایی و رشد اقتصادی یک چرخهٔ مؤثر و قدرتمند است: رشد سرمایه به پیشبرد تخصص‌گرایی می‌انجامد که آن نیز به نوبه خود مازاد بیشتری ایجاد می‌کند، و این مازاد بار دیگر برای خرید تجهیزات سرمایه‌گذاری مجدد می‌شود، و این تجهیزات جدید تخصص‌گرایی و رشد بیشتر را امکان‌پذیر می‌سازند.^۱

✍

۱. ثروت ملل، دفتر دوم، مقدمه، صفحات ۲۷۶ و ۲۷۷، پاراگراف‌های ۲ تا ۴

تقسیم سرمایه

سرمایه از دو بخش تشکیل شده است. نخست بخشی که تولید درآمد بیشتری از آن انتظار می‌رود. این ممکن است سرمایه ثابت باشد (که همیشه با صاحب سرمایه باقی می‌ماند) و یا سرمایه در گردش باشد (که همراه صاحب سرمایه باقی نمی‌ماند). بخش دوم آن سرمایه‌ای است که تأمین‌کننده مصرف فوری است: این شامل موجودی انباشت شده کالاهایی می‌شود که قرار است به مصرف برسند، و نیز شامل درآمد از هر منبعی، و همچنین کالاهایی نظیر پوشاک یا اثاثیه منزل که هنوز کاملاً به مصرف نرسیده‌اند.

در واقع اسمیت می‌گوید که «موجودی» به دو بخش «سرمایه»^۱ و دیگری «موجودی‌ها»^۲ تقسیم می‌شود. واگردانی مضمون حرف او به زبان و اصطلاحات مدرن کار ساده‌ای نیست؛ به نظر می‌رسد که اصطلاح کلی «سرمایه» بهترین واژه برای چیزی باشد که او مد نظر دارد. همچنین تعریف اسمیت، برخلاف تعریف اقتصاددانان مدرن، شامل «دخل و دریافتی»^۳ نیز می‌شود، هر چند که امروزه پول نقد در دست، کارهای در حال انجام، و اموال منقول و غیر منقول نیز به عنوان اقلام سرمایه‌ای در نظر گرفته می‌شوند.^۴

پول

گرچه ما معمولاً درآمد یک شخص را بر مبنای پول می‌سنجیم (که نمایانگر کمیت مشخصی از طلا یا نقره است) اما پول فی‌نفسه فاقد ارزش ذاتی است.^۵ پول صرفاً یک

که

1. capital
2. stocks
3. revenue

۴. به طور کلی تعریف آدم اسمیت از «سرمایه» شامل دو عنصر است. نخست، «سرمایه ثابت» — مثلاً کارخانه و تجهیزات؛ و دوم «سرمایه در گردش» که شامل همه اموال و دارایی‌های مالی است. اقتصاددانان مدرن قطعاً این دو عنصر مورد نظر آدم اسمیت را در تعریف خود از مفهوم سرمایه مد نظر قرار داده و می‌گنجانند، اما در تعریف آدم اسمیت از سرمایه، عنصر دوم خود شامل چند چیز است که به ترتیب عبارتند از: — موجودی انبار شده از کالاهایی که قرار است به مصرف برسند (که این احتمالاً علاوه بر موجودی انبارهای بزرگ شامل اجناس موجود روی قفسه‌های مغازه‌داران نیز می‌شود) و اقتصاددانان مدرن با این جنبه از تعریف وی موافقت، — درآمد (income) که اقتصاددانان امروزه این را جزو سرمایه محسوب نمی‌کنند، — کالاهایی که هنوز کاملاً به مصرف نرسیده‌اند (مثلاً لباس‌هایی که کهنه نشده و قابل پوشیدن هستند). مشخص نیست که آیا اقتصاددانان امروزه این قبیل کالاها را جزو سرمایه محسوب می‌کنند یا خیر. احتمالاً این‌ها هم سرمایه هستند، اما ارزشی اندک دارند و به طور کلی کالای دست دوم به حساب می‌آیند، — اکثر اقتصاددانان «دخل و دریافتی» یا revenue را در تعریف خود از «سرمایه» نمی‌گنجانند، اما چیزهایی را سرمایه محسوب می‌کنند که آدم اسمیت در تعریف خود از آن‌ها غافل بود؛ مثلاً پول نقد در دست، یا کار در حال انجام و ناتمام، — نهایتاً همان طور که در متن اشاره شد اقتصاددانان مدرن با اسمیت هم عقیده‌اند که سرمایه شامل اموال منقول و اموال غیر منقول نیز می‌شود — مترجم. ۵. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل دوم

دفتر دوم: انباشت ثروت

ابزار مبادله است، شاهراهی است که کمک می‌کند تا تولید یک ملت به بازار برسد، اما خودش هیچ کالایی تولید نمی‌کند. ثروت واقعی در آن چیزی است که پول می‌تواند اکتیاف کند، نه در خود پول یا سکه.

این که ثروت و پول چیزهای جداگانه‌ای هستند واقعیتی است که خیلی ساده می‌توان آن را نشان داد. به هر حال، کسی که امروز یک «گینی»^۱ به عنوان درآمد دریافت می‌کند ممکن است فردا آن را خرج کند و بنابراین درآمد شخص دومی را (با همان یک گینی) تأمین کند و آن شخص دوم نیز ممکن است روز بعد سکه خودش را خرج کند که به این ترتیب درآمد شخص سومی را تأمین کرده است. بنابراین، مقدار پول در گردش به وضوح بسیار کمتر از درآمد کل یک ملت است. درآمد ملی کمیت کالاهای خرید و فروش شده است، نه تکه‌هایی از یک فلز که به صورتی اتفاقی جهت تسهیل مبادله آن کالاها مورد استفاده می‌گیرند.

این جا اسمیت بار دیگر به «مرکانتیلیست‌ها»^۲ و سوداگران زمان خودش حمله می‌کند و سعی دارد باطل بودن افسانه‌ی یکی فرض کردن پول و ثروت را اثبات کند. به اعتقاد او این افسانه موهوم (که بر اساس آن ملت‌ها با ایجاد محدودیت در تجارت سعی در محدودسازی جریان خروج پول از کشور را دارند) باعث بروز اشتباهات سیاسی متعددی می‌گردد زیرا برخلاف این تصور واهی، هرگاه تجارت چالاک و تپنده و آزاد باشد ثروت ملی کشور افزایش می‌یابد.

که

۱. guinea سکه طلای رایج در انگلستان طی سال‌های ۱۶۶۳ تا ۱۸۱۳ به ارزش تقریبی ۲۱ شلینگ- مترجم.

۲. مرکانتیلیسم (mercantilism) را اغلب در فارسی «سوداگری» ترجمه می‌کنند و لذا مرکانتیلیست (mercantilist) را «سوداگر» می‌نامیم. گرچه سوداگر در زبان فارسی مترادف با «تاجر» است، اما در فرهنگ ما معمولاً به تاجر یا کاسبی «سوداگر» گفته می‌شود که به هیچ یک از اصول اخلاقی پای‌بند نیست و جز آزمندی به هیچ چیز نمی‌اندیشد و می‌خواهد به هر شیوه‌ای کسب ثروت کند (حتی از راه فریبکاری و ظلم به دیگران). البته برداشتی که ما از واژه سوداگری داریم به میزان زیادی با تعریف مرکانتیلیسم مطابقت دارد، اما در زبان‌های اروپایی واژه مرکانتیلیست علاوه بر خصوصیتی که ما برای «سوداگران» قائل هستیم، ناظر به یک معنای خاص دیگری نیز هست و آن عبارت است از تاجران ثروتمند و صاحب‌نفوذی که با دستگاه حاکمه روابطی گرم و صمیمانه دارند و همواره خواهان اعمال نظارت‌ها و محدودیت‌های دولتی بر تجارت (به ویژه تجارت خارجی) هستند تا از این طریق، به قول خودشان، یک نوع تعادل یا «موازنه تجاری» در کشور برقرار گردد. تاجران مزبور تقریباً در تمام استدلال‌های خود و در تمایل و پافشاری بیش از حدی که برای وضع قوانین و مقررات محدودکننده تجاری نشان می‌دادند همیشه طوری وانمود می‌کردند که گویی این مقررات به سود عموم مردم و «منافع ملی» کشور خواهد بود. اما در عمل، فقط خودشان (و رفقای دولتی‌شان) از آن مقررات سود می‌بردند و نتیجه حاصل از آن مقررات در نهایت و همیشه به ضرر عموم مردم تمام می‌شد و حتی موجب فقیرتر شدن کل کشور می‌گردید. مرکانتیلیسم بیش از دو قرن (طی سده‌های ۱۶ و ۱۸ میلادی) طرز تفکر غالب در تجارت در سرتاسر اروپا بود و آدام اسمیت شدیداً به این طرز تفکر غالب حمله می‌کرد و با انتشار کتاب «ثروت ملل» خشم بسیاری از سیاستمداران و سوداگران قدرتمند زمان خویش را برانگیخته بود- مترجم.

با این حال، نمی‌توان انکار کرد که پول برخی تأثیرات مهم نیز دارد، از جمله این که سرمایه را به فعالیت و تولید می‌اندازد. وجه نقدی که معامله‌گران ناچارند برای مواقع ضروری در جایی نگه دارند به واقع سرمایه‌مرده‌ای است که هیچ چیزی تولید نمی‌کند. اما بانکداری کارآمد می‌تواند این سرمایه‌مرده را با سرعت بیشتری به حرکت درآورد و باعث شود که سرمایه بیشتر کار کند. وقتی بانک‌ها پول کاغذی (اسکناس) را جایگزین طلا و نقره می‌کنند به این سرمایه‌مرده امکان می‌دهند که دوباره زنده شود و آسان‌تر از گذشته مورد استفاده قرار بگیرد- و به این ترتیب به حرکت سرمایه در شاهراه بازرگانی سرعت می‌بخشد و بهره‌وری صنایع کشور را افزایش می‌دهند.

ممکن است در بین بانک‌ها این وسوسه ایجاد شود که بخواهند فراتر از موجودی طلا و نقره خود اسکناس بی‌پشتوانه چاپ کنند. این خطر را می‌شود کاهش داد به شرطی که به بانک‌ها اجازه چاپ اسکناس کوچک داده نشود. در غیر این صورت (و حتی اگر چنین محدودیتی برای بانک‌ها ایجاد نشود) رقابت آزاد بین بانک‌ها ضامن حفاظت از منافع مردم است زیرا رقابت آزاد بانک‌ها را مجبور می‌سازد تا خودشان مراقب حجم اسکناس‌های چاپ شده باشند و به این وسیله احتمال هجوم ناگهانی مردم برای دریافت طلا و نقره معادل اسکناس‌های خود از آن بانکی که آسیب‌های گسترده به بار آورده کاهش می‌یابد و سبب می‌شود بانک‌ها روی نیاز مشتریان خود تمرکز کنند تا مبادا مشتریان به سراغ بانک‌های دیگر بروند.

اسمیت در *زمانه‌ای کتاب «ثروت ملل»* را می‌نوشت که هنوز «پول بی‌پشتوانه»^۱ باب نشده بود- یعنی اسکناس‌ها و سکه‌هایی که امروزه دولت‌ها بی‌محاپ چاپ و ضرب می‌کنند و این پول بی‌پشتوانه را خیلی ساده به عنوان وجه رایج قانونی اعلام کرده و (به روش‌های مختلف) مردم را نیز متقاعد می‌کنند که این اسکناس‌های بی‌پشتوانه را هم‌چون پول واقعی بپذیرند! در زمان آدام اسمیت، بانک‌ها می‌توانستند تحت عنوان رسید طلای دریافتی از مشتریان، کاغذهای بانکی (یا اسکناس) چاپ کنند و طبعاً استفاده

1. fiat currency

از این کاغذها برای مشتریان خیلی ساده‌تر بود تا این که بخواهند فلزات قیمتی مانند طلا را با خودشان به این طرف و آن طرف حمل کنند. بانک‌ها حتی می‌توانستند قدری بیشتر از موجودی طلا در خزانه خود اسکناس چاپ کنند زیرا این احتمال را بعید می‌دانستند که همه مشتریان بخواهند هم‌زمان برای دریافت پس‌انداز طلای خود به بانک مراجعه کنند. اما اگر بانکی خیلی بیشتر از یک حد متعادل و معقول اسکناس بی‌پشتوانه چاپ می‌کرد ممکن بود با هجوم مشتریانی مواجه شود که همگی می‌خواستند پیش از خالی شدن خزانه بانک اسکناس‌ها را نقد کرده و امانت طلای خود را پس بگیرند. بحران بانکی شدیدی نظیر همین وضعیت مدتی پیش از آن که اسمیت اقدام به نوشتن رساله «ثروت ملل» کند در اسکاتلند رخ داده بود و دلیل حساسیت او نسبت به موضوع چاپ اوراق بانکی بی‌پشتوانه نیز همان بحران بود. آدام اسمیت معتقد است که رقابت به طور کلی سبب می‌شود که بانک‌ها محتاط و معقول رفتار کنند، اما باز هم برای حفاظت از منافع مردم لازم می‌داند مقرراتی در این زمینه وجود داشته باشد. او مخالفتی با وضع مقررات کلی در جهت حفظ منافع عمومی ندارد و فقط با مقرراتی مخالف است که در جهت تأمین منافع افراد و گروه‌های خاص باشند.

نیروی کار مولد و نیروی کار نامولد^۱

برخی از انواع نیروی کار بر ارزش آن چه کار بر رویش انجام گرفته می‌افزایند. به طور مثال، نیروی کار کسی که چیزی را می‌سازد به آن چیز ارزشی اضافه می‌کند که سپس می‌توان آن چیز را با مقداری سود به فروش رساند. ما این را «نیروی کار مولد» می‌نامیم. این نیرو چیزی قابل عرضه در بازار تولید می‌کند که می‌تواند تا مدتی پس از فروش دوام داشته باشد. برخی دیگر از انواع نیروی کار—مثلاً نیروی کار یک نوکر ساده—ارزشی به چیزی نمی‌افزاید. این نیروی کار فوراً به مصرف می‌رسد و هیچ چیز قابل عرضه و فروشی به جای نمی‌گذارد. ما این نیرو را می‌توانیم «نیروی کار نامولد» بنامیم.

1. productive and unproductive labour

انسان با استخدام سازندگان متعدد ثروتمند می‌شود و با استخدام نوکران متعدد فقیر می‌شود.^۱

البته این نوع نیروی کار هم‌چنان واجد ارزش است و مطابق با همان ارزش نیز به آن اجر و پاداش داده می‌شود.^۲ به طور مثال، ارتش و قوه قضاییه به مردم خدمت می‌کنند و حرفه آن‌ها شرافتمندانه است، اما نیروی کار امروز آن‌ها هیچ چیزی را در فردا خریداری نمی‌کند. سربازان ارتش ممکن است امسال امنیت منطقه خطرناکی را تأمین کنند، اما آن‌ها سال آینده نیز مجبورند در همان منطقه باشند و به همان کار امسال خود ادامه دهند. به همین منوال، کشیش‌ها، وکلا، پزشکان، هنرپیشه‌ها، دلقک‌های سیرک، رامشگران و رقصندگان نیز در مقوله همین کارگران نامولّد قرار می‌گیرند. آن چه این افراد انجام می‌دهند به محض انجام یافتن منقضی می‌شود و هیچ چیز قابل فروشی از خود به جای نمی‌گذارند. هزینه نیروی کار نامولّد عمدتاً از محل اجاره زمین و سودهای «موجودی» (یعنی سودهای سرمایه) تأمین می‌گردد. کارگران معمولی دستمزدهایی اندک دارند و فرصت چندانی هم برای خرج این دستمزدهای اندک ندارند.

درک و دریافت این نکته که «خدمات» نیز مانند کالاهای ساخته شده یا محصولات کشاورزی واجد ارزش هستند از دیگر نوآوری‌های آدم اسمیت است و امروزه که صنایع خدماتی به حد عظیمی رشد کرده و اهمیت یافته‌اند، ما این نوآوری آدم اسمیت را به خوبی درک کرده و به رسمیت شناخته‌ایم. اما همین واقعیت که «خدمات» و کارهای خدماتی ارزشی به زندگی ما می‌افزایند باعث می‌شود که «نامولّد» نامیدن آن‌ها قدری گمراه‌کننده باشد. ممکن است کار نوکران یک زمین‌دار ثروتمند نوعی حالت مصرفی محض داشته باشد (و خودشان مصرف‌کننده صرف باشند).



۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل سوم، ص. ۳۲۰، پاراگراف ۱

۲. برای پرهیز از هرگونه برداشت نادرست از گفته‌های آدم اسمیت باید توجه داشت که او لفظ «ارزش» را در معنای اخص تولیدی آن به کار می‌برد و هرگز قصد ندارد به افرادی نظیر نوکران ساده که کارهای ابتدایی مانند نظافت انجام می‌دهند توهین کرده یا آن‌ها را خوار و خفیف بدارد. بنابراین، وقتی او از اصطلاح «نیروی کار نامولّد» استفاده می‌کند و می‌گوید که چنین نیروی کاری هیچ «ارزشی» به چیزی اضافه نمی‌کند مقصودش ارزش افزوده تولیدی است نه این که آن فرد و کارش بی‌ارزش و حقیر باشد، گمانا این که خودش در ادامه حتی کار قضات دادگستری را (که کار آن‌ها در همه جای دنیا در زمره پرافتخارترین کارها محسوب می‌گردد) کار و فعالیتی نامولّد معرفی می‌کند که طبق تعریف او هیچ ارزش افزوده تولیدی و قابل ارائه در بازار ندارد— مترجم.

دفتر دوم: انباشت ثروت

اما خدمات معلمین، نویسندگان، آهنگ‌سازان، پزشکان و حتی وکلای می‌تواند تا مدتی پس از انجام و پایان دوام آورده و از آن‌ها بهره برده شود. درست است که دانش، ایده‌ها، موسیقی، سلامتی و قوانینی که این افراد تولید می‌کنند غیرملموس هستند و نمی‌شود آن‌ها را به فروش رساند، اما امروزه بسیار بعید است که ما چنین خدماتی را «ناموئلد» بنامیم. یک بار دیگر باید توجه داشته باشیم که آدام اسمیت در این جا دارد طرحی نو در می‌اندازد و کشفی جدید می‌کند؛ لذا این واقعیت که گاهی برای جا انداختن این مفاهیم تازه به تکاپو و زحمت می‌افتد کاملاً قابل درک است.

هر چه این خدمات بیشتر به مصرف می‌رسند درآمد و سرمایه کمتری جهت سرمایه‌گذاری‌های آتی برای ما باقی می‌ماند، و در نتیجه تولید ملی سال آینده پایین‌تر خواهد بود. درآمد آینده به میزان سرمایه ما بستگی دارد و تنها راه انباشت سرمایه پس‌انداز است. به واقع، ما حتی برای این که بتوانیم سرمایه را در همان حد فعلی‌اش نگه داریم ناچاریم که پس‌انداز کنیم زیرا مواد و تجهیزات دائماً نیاز به جایگزینی و تعمیر دارند. اگر ما به جای پس‌انداز مرتب درآمدهای فعلی خود را بابت کارهای ناموئلد به مصرف برسانیم در واقع داریم به خاطر مصرف فعلی‌مان ذره ذره سرمایه خود را می‌خوریم. این کار عین اسراف و ولخرجی است و چنان چه ادامه بیابد بدون شک به تباهی خواهد انجامید.

از نظرگاه «مرکانتیلیستی» این قبیل ناصرفه‌جویی‌ها اهمیت چندانی ندارند، به شرط آن که ولخرجی‌ها همه در وطن و در اقتصاد داخلی صورت پذیرد و هیچ طلا یا نقره‌ای به خارج از کشور فرستاده نشود. این افراد اظهار می‌کنند که چنان چه میزان کمی پول در کشور افت نکرده باشد باید نتیجه گرفت که ثروتی از بین نرفته است. اما در حقیقت حتی اگر در اثر این ناصرفه‌جویی‌ها مقدار کمی پول در کشور تغییر نکرده باشد آسیب واقعی [به کشور و ثروت ملت] وارد آمده است زیرا «سرمایه» به عوض این که حفظ گردد مصرف شده است؛ و از آن جهت که رشد آینده اقتصاد کشور به انباشت سرمایه وابسته است، درآمد آینده الزاماً پایین‌تر خواهد بود.

سرمایه از طریق تصمیمات بد در سرمایه‌گذاری نیز به هدر خواهد رفت. در این مورد نیز گرچه تصمیمات بد در سرمایه‌گذاری تأثیری در میزان ذخیره طلا و نقره کشور ندارد اما قطعاً ظرفیت تولیدی آینده را کاهش خواهد داد. هر پروژه ناموفقی در کشاورزی، معادن، ماهیگیری، تجارت یا صنایع مقداری از ذخیره‌ها یا پشتوانه‌های تولیدی کشور را هدر خواهد داد.

با وجود این، ملت‌ها هرگز به واسطه ولخرجی‌ها یا سرمایه‌گذاری‌های نابخردانه اشخاص تباه نخواهند شد؛ فقط ولخرجی‌ها و نابخردی‌های نهادهای دولتی است که ملت‌ها را به تباهی می‌کشاند.^۱ مردم عادی به خوبی آگاهند که اگر بخواهند شرایط خود را بهبود ببخشند و درآمدهای آینده خود را ترقی دهند چاره‌ای جز پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ندارند. اما اکثر درآمدهای دولتی صرف نگه‌داری از افراد عاطل و باطل و چیزهای نامولد می‌شود- دیوان و درباری شکوهمند با مستخدمینی پرشمار، کلیساهای عریض و طویل، ناوگان‌ها و ارتش‌های عظیم- که همه آن‌ها از ماحصل نیروی کار مالیات‌دهندگان ارتزاق می‌کنند. دولت‌ها دلیل چندانی جهت پس‌انداز و سرمایه‌گذاری برای خودشان نمی‌بینند. متأسفانه وقتی این هزینه‌های دولتی به چنان حجم عظیمی می‌رسد که مالیات‌دهندگان برای پرداخت آن‌ها مجبور به خوردن از سرمایه خود می‌شوند، درآمدهای آینده الزاماً کاهش خواهند یافت.

اما علی‌رغم همه این‌ها، اقتصاد آزاد به طرز چشمگیری چالاک و نیرومند است. تلاش بی‌وقفه مردم برای بهبود اوضاع زندگی‌شان (که موتور و سرچشمه اصلی پیشرفت محسوب می‌شود) در اکثر مواقع، و علی‌رغم ریخت و پاش‌ها و اشتباهات دولتی، برای تداوم بخشیدن به رشد اقتصادی کفایت می‌کند.^۲

این از نهایت گستاخی و تکبر پادشاهان و وزیران است که وانمود می‌کنند که [از سر درایت و بزرگواری] بر اقتصاد مردم نظارت دارند...

۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل سوم، ص. ۲۴۲، پاراگراف ۳۰

۲. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل سوم، ص. ۲۴۳، پاراگراف ۳۱

دفتر دوم: انباشت ثروت

در حالی که خودشان همیشه، و بی هیچ استثنایی، جزو مسرف‌ترین افراد جامعه هستند... و اگر ولخرجی‌های ایشان کشور را به تباهی نکشاند، اسراف‌کاری رعایای آن‌ها هرگز چنین نخواهد کرد.^۱

تولید کل ملی فقط از طریق رشد تعداد کارگران مؤلف رشد خواهد کرد و یا از طریق رشد بهره‌وری این کارگران. افزایش بهره‌وری نیز فقط از طریق مدیریت بهتر نیروی کار و منابع سرمایه‌ای امکان‌پذیر است و یا از طریق استفاده بهتر یا بیشتر از ماشین‌آلات و تجهیزات— که معمولاً هر کدام از این ماشین‌آلات و تجهیزات خود مستلزم سرمایه‌گذاری سرمایه جدید هستند. بنابراین، تولید بیشتر اغلب نشان‌گر آن است که مقدار کمی فزون‌تری از سرمایه در فرآیند تولید سرمایه‌گذاری شده است. لذا اگر مشاهده کنیم که زمین‌های یک کشور بهتر کشت شده‌اند، صنایعش پرشمارتر شده‌اند، و تجارتش گسترده‌تر شده است، می‌توانیم مطمئن باشیم که سرمایه آن کشور افزایش یافته است. و آن افزایش انباشت سرمایه را می‌توان به پس‌اندازهای شخصی و سرمایه‌گذاری‌های افراد نسبت داد، و نیز به «امنیت قانونی» آن کشور که آن افراد را قادر ساخته تا بدون وحشت از به سرقت رفتن دارایی‌های خود به انباشت سرمایه‌های‌شان بپردازند، و به آن «آزادی» که موجب تشویق افراد برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود وضعیت زندگی‌شان شده است.

بهره

مردم به دیگران پول قرض می‌دهند با این امید که سرمایه‌ای را که در اختیار قرض‌کننده قرار داده‌اند در نهایت به خودشان برگردانده خواهد شد و این که قرض‌کننده نوعی اجاره بابت سرمایه‌ای که در اختیار داشته به آنان پرداخت خواهد کرد. طبعاً قرض‌کننده نیز امید دارد بتواند از آن سرمایه در فعالیت‌های مؤلف استفاده کند و کارش به قدری سودآور باشد که نه تنها اصل سرمایه و بهره را به قرض‌دهنده بازگرداند بلکه برای خودش هم درآمدی کسب کند. در این جا باز هم باید توجه داشته



۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل سوم، ص. ۳۴۶، پاراگراف ۳۶

باشیم که آن چه قرض کننده می‌خواهد پول نیست، بلکه چیزی است که پول آن را می‌خرد. به عبارت دیگر، قرض (یا وام) نمایان‌گر بخش کوچکی از تولید ملی است که از سوی وام‌دهنده به وام‌گیرنده واگذار شده است.^۱

هر گاه که در یک کشور سرمایه بیشتری موجود باشد رقابت بین صاحبان سرمایه بیشتر خواهد بود و قرض‌کنندگان می‌توانند قیمت پایین‌تری [یا به واقع نرخ بهره کمتری] برای سرمایه پیشنهاد بدهند. به عبارت دیگر، هر چه سرمایه بیشتر باشد نرخ بهره کمتری می‌توان از سرمایه گرفت. رشد سرمایه، و هزینه پایین‌تر آن، به صنایع تولیدی رونق و قوت خواهد بخشید و در نتیجه نیروی کار بیشتری به استخدام در خواهد آمد، و نرخ پیشنهادی دستمزدها بالا خواهد رفت. بنابراین، استخدام‌کنندگان [مثلاً کارخانه‌داران که برای راه‌اندازی کارخانه‌های خود قرض کرده‌اند و وام گرفته‌اند] بهره کمتری برای وام‌های خود می‌پردازند- و البته استخدام‌کنندگان در این شرایط میزان سودشان کمتر خواهد شد.

برخی استدلال می‌کنند که افزایش ذخیره طلا و نقره (در نتیجه کشف معادن جدید در مستعمرات هند غربی اسپانیا) باعث پایین آمدن نرخ بهره شده است. اما این مطلب نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. اگر هیچ تغییری در کشور رخ نداده باشد و همه چیز به همان صورت گذشته باشد، آن گاه افزایش کمی مقدار طلا یا نقره هیچ تأثیری نخواهد داشت، جز آن که از ارزش آن فلز بخصوص کاسته گردد- درست مانند هر کالای دیگری که وقتی به وفور در بازار عرضه شود ارزش آن پایین می‌آید. تأثیر چنین افزایشی این است که قیمت (یا ارزش) پول ظاهراً بالا خواهد رفت. اما این افزایش قیمت صرفاً صوری است و واقعی نیست. قیمت‌ها بالا خواهند رفت اما هیچ چیز، از جمله نرخ‌های بهره، به واقع تغییر نخواهد کرد.

آدام اسمیت در این جا با استفاده از «نظریه مقداری پول»^۲ (مبنی بر این که هر چه میزان پول در گردش بیشتر باشد، ارزش آن پول کمتر می‌شود)

۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل چهارم

2. quantity theory of money

دفتر دوم: انباشت ثروت

به نفی نظر مرکانتیلیست‌ها می‌پردازد. به عبارت ساده‌تر، آدام اسمیت دارد از «تورم» حرف می‌زند. بینش شهودی^۱ او این است که همهٔ قیمت‌ها تحت تأثیر قرار می‌گیرند، اما چیزهای واقعی هیچ تغییری نمی‌کنند.

امروزه ما تشخیص داده‌ایم که «تورم» تأثیرات تحریف‌کننده‌ای در اقتصاد دارد زیرا مقادیری پول جدید (و بی‌پشتوانه) به بخش‌های خاصی از اقتصاد تزریق می‌شود و افزایش قیمت‌ها از آن جا آغاز گردیده و سپس به دیگر بخش‌های اقتصاد سرایت می‌کند و تفاوت‌های ایجاد شده بر اثر این تورم (مانند موجی ویرانگر) در مسیر خود سبب بروز ناهنجاری‌های واقعی در تخصیص منابع می‌گردد.

برخی کشورها سعی کرده‌اند قرض پول با بهره را غیرقانونی اعلام کنند. اما این اقدام به عوض جلوگیری از زشتی و فساد رباخواری، بدتر موجب افزایش آن شده است. مردم در هر حال و همیشه نیاز دارند که پول قرض کنند، اما در جایی که قرض پول با بهره یک عمل غیرقانونی باشد آن‌ها نه تنها ناچار به پرداخت بهره قرضشان هستند، بلکه مجبورند مبلغ اضافه‌ای نیز بابت ریسک قرض‌دهنده پرداخت کنند چرا که قرض‌دهنده خطر اقدام به عملی غیرقانونی را به جان خریده و حالا طبعاً انتظار پرداخت بیشتری از فرد بدهکار دارد. تلاش دولت‌ها برای ثابت نگه داشتن نرخ‌های بهره در حدی پایین‌تر از نرخ‌های بازار نیز تأثیرات مشابهی نظیر اقدام فوق خواهد داشت. استفاده از پول در بازار به هر حال ارزش مشخصی دارد و قرض‌دهندگان حاضر نمی‌شوند پول خود را با نرخ بهره‌ای کمتر از آن چه واقعاً می‌ارزد به کسی قرض بدهند؛ بنابراین، قرض‌گیرندگان ناچارند که مبلغ اضافه‌ای (بالا‌تر از نرخ‌های رسمی و دولتی و حتی بالا‌تر از نرخ‌های بازار آزاد) برای وام درخواستی خود به قرض‌دهندگان پیشنهاد بدهند تا بتوانند وام را دریافت کنند.



۱. نویسنده از این جهت نظر آدام اسمیت را نوعی بینش و بصیرت درونی می‌داند که او سال‌ها پیش از آن که موضوعات مالی و پولی دنیای امروز مطرح باشند بر اثر بینش و دانایی بی‌نظیرش وجوهی از این موضوعات را حدس زده و بررسی کرده بود- مترجم.

این یک مثال کلاسیک است که نشان می‌دهد «کنترل قیمت‌ها»^۱ در هر صورت به ایجاد بازار سیاه خواهد انجامید. وقتی قیمت‌ها به صورت مصنوعی پایین‌تر از نرخ‌های بازار نگه داشته شوند، عرضه‌کنندگان کالاها یا خدماتی که دولت قیمت‌های آن‌ها را پایین نگه داشته ممکن است خیلی ساده به بازارها و فعالیت‌های دیگری روی بیاروند که برایشان صرفه بیشتری دارد و به این ترتیب کمبود ایجاد خواهد شد. و یا ممکن است که این عرضه‌کنندگان به صورت غیرقانونی به کار خود ادامه دهند که در این حالت نیز مشتریان ناچارند برای جبران ریسک فروشنده مبلغ اضافی بپردازند و به این ترتیب قیمت کالای مورد نظر حتی از نرخ بازار آزاد نیز بالاتر خواهد بود [یعنی در نهایت قیمت آن کالا حتی از نرخى که به نظر دولت گران بوده و به همین دلیل دولت اقدام به کنترلش کرده نیز برای مشتری گران‌تر تمام می‌شود]. همین استدلال در تمام موارد دیگر هم صدق می‌کند، مواردی نظیر کنترل اجاره، کنترل دستمزدها [یا تعیین حداقل دستمزد]، و انواع دیگر محدودیت‌های تحمیلی بر قیمت‌ها.

ملاحظات دیگر در باب سرمایه

از سرمایه به چهار روش مختلف می‌توان استفاده کرد.^۲ برخی دارایی‌ها (نظیر مزارع یا محل‌های ماهیگیری) محصولات خامی به دست می‌دهند که فوراً آماده مصرف یا فرآوری هستند. برخی دیگر (نظیر ماشین‌آلات و تجهیزات) برای آماده‌سازی مواد خام جهت مصرف مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخی دیگر (نظیر گاری‌ها و کشتی‌ها) برای حمل مواد خام یا ساخته‌شده به بازار استفاده می‌شوند.

و نهایتاً این که سرمایه در خرده‌فروشی مورد استفاده قرار می‌گیرد—یعنی در حرفه‌ای که مواد خام یا مصنوعات را مطابق با نیازهای مشتریان به قسمت‌های کوچک‌تر

1. price controls

۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل پنجم

دفتر دوم: انباشت ثروت

تقسیم می‌کنند. اگر در دنیا هیچ قصابی وجود نمی‌داشت مردم ناچار می‌شدند هر بار یک گاو یا گوسفند درسته بخرند، کاری که برای ثروتمندان اسباب دردسر می‌بود و برای مستمندان به کلی ناممکن!

در این جا اسمیت یکی دیگر از دیدگاه‌های مرسوم در زمانه خودش را به چالش می‌کشد، دیدگاهی که معتقد بود «خرده‌فروشی» هیچ سهم و نقش مفیدی در جامعه ندارد و لازم است که با وضع مقررات بر کار مغازه‌داران و خرده‌فروشان نظارت گردد زیرا رقابت بین آن‌ها فی‌نفسه عملی بیرحمانه است (که به گوش‌بری و ظلم به دیگران می‌انجامد) و باعث می‌شود برخی از آن‌ها کسب و کارشان را از دست بدهند و برخی دیگر مشتریان را به سمتی سوق دهند که ناچار به خرید اجناسی شوند که مورد نیازشان نیست.

بنابراین، غرض‌ورزی‌های سیاسی فعلی نسبت به مغازه‌داران کاملاً نابجاست. مغازه‌داران و خرده‌فروشان به جامعه ارزش می‌افزایند و به مردم خدمت می‌کنند. رقابت بین مغازه‌داران ممکن است باعث گردد که عده‌ای از آن‌ها ناچار به بستن مغازه‌های خود شوند، اما این هرگز آسیبی به مشتری نخواهد نزد. وجود رقابت سبب می‌شود که مغازه‌داران تحت فشار قرار بگیرند و قیمت‌های خود را پایین نگه دارند- فشاری که دارندگان امتیازهای انحصاری هرگز تجربه‌اش نمی‌کنند. این استدلال که اگر مقرراتی نباشد بعضی از خرده‌فروشان امکان دارد مشتریان را گول بزنند و آن‌ها را به خرید چیزهایی که احتیاج ندارند ترغیب کنند استدلال نادرستی است که ظاهری فریبنده دارد. به طور مثال، این وفور گسترده قهوه‌خانه‌ها نیست که موجب زیاده‌روی مردم در نوشیدن چای و قهوه می‌شود، بلکه نیاز و تمایل مردم به نوشیدن چای و قهوه است که به رونق بازار قهوه‌خانه‌ها می‌انجامد.^۱ [آن چه رونق یا زوال یک کسب و کار را تعیین می‌کند میزان تقاضا در بازار است] و حرفه خرده‌فروشی، مانند هر کسب و کار دیگری، از تقاضا تبعیت می‌کند.

✍

۱. ثروت ملل، دفتر دوم، فصل پنجم، ص. ۳۶۰، پاراگراف ۷

به نظر می‌رسد سرمایه‌ای که در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد مولدترین نوع سرمایه است. دلیل این امر آن است که در فرآیند کشت زمین، دست پرتوان طبیعت با نیروی کار انسان همکاری می‌کند و محصول به بار می‌آورد. مستعمرات آمریکایی خیلی سریع رشد کرده‌اند چرا که تمرکز سرمایه در آن جا بیشتر بر روی این بخش مولد بوده است. مردم در این مستعمرات تأمین سرمایه برای بخش‌های تجاری و صنایع مورد نیاز خود را به دیگران سپرده‌اند (بخش‌هایی که نسبت به کشاورزی سود کمتری دارند). مصنوعات مورد نیاز آمریکا تقریباً به تمامی از خارج وارد می‌شوند و اعتبار مالی معاملات مربوط به این واردات از محل سرمایه بازرگانان بریتانیایی تأمین می‌گردد. حتی انبارهای بزرگ کالا در «ویرجینیا» و «مریلند» که برای دپو کردن مصنوعات ارسالی از آن سوی اقیانوس اطلس استفاده می‌شوند در مالکیت بازرگانان بریتانیایی قرار دارند. لذا اگر در نتیجه اختلافات موجود میان بریتانیا و مستعمراتش در آمریکای شمالی، قرار باشد که آمریکایی‌ها ناگهان به تجارت با بریتانیا خاتمه دهند و سرمایه خود را به سمت صنایع داخلی معطوف کنند، انحصار مؤثری که به تولیدکنندگان داخلی داده خواهد شد، و هزینه‌های گزافی که تولیدکنندگان با آن روبه‌رو خواهند شد، باعث فقیرتر شدن آمریکایی‌ها می‌گردد.

پیشرفت اقتصادی فقط از کشورهایی برمی‌آید که بتوانند مازاد بر مصرفشان تولید کنند و سپس این مازاد را برای به دست آوردن اقلام مورد نیاز خود با دیگران مبادله کنند. اگر کشورها دست از تلاش برای خودکفایی بردارند و سعی در ایجاد موانع تجاری با دیگران نکنند وضعشان به مراتب بهتر خواهد شد.

~~~~~

## دفتر سوم: پیشرفت رشد اقتصادی

~~~~~

معامله و تجارت اصلی یک جامعه پیشرفته آن بده بستانی است که بین شهرهای بزرگ و روستاها و مناطق حاشیه شهرها صورت می‌گیرد. به عبارتی می‌شود گفت که شهرها همه ثرویشان را از روستاها و مناطق پیرامونی خود به دست می‌آورند. اما چنین ملاحظه‌ای به معنای آن نیست که ثروت شهرها به بهای فقیرتر شدن روستاها کسب می‌گردد. در این معامله هر دو طرف سود می‌برند. روستاییان کشاورز برای ابزار کار و اثاثیه منازل خود به هنرمندان و صنعتگران شهری نیاز دارند و شهرنشینان نیز برای مصنوعات تولیدی خود به بازار و مشتری نیاز دارند. هر چه ثروت و جمعیت یک شهر بیشتر باشد بازار آن بزرگ‌تر خواهد بود و روستاییان و حاشیه‌نشینان بیشتر منتفع می‌گردند.

الویت کشاورزی

از آن جا که بقا و امرار معاش بر راحتی و تجملات ارجحیت دارد، کشاورزی و بهبود وضعیت روستاها می‌بایست پیش از رشد شهرها صورت پذیرد، و شهرها فقط تا جایی امکان رشد دارند که روستاها و مناطق حاشیه شهرها توان تولید مازاد داشته باشند.

اگر سودها در همه حوزه‌های کاری برابر می‌بود، مردم عموماً ترجیح می‌دادند که از راه کشت زمین روزگار بگذرانند تا از راه صنعت و تجارت خارجی. زمین و اجاره نسبت به تولید صنعتی و بازرگانی خارجی (که در معرض انواع تردیدها و اتفاقات هستند) خیلی مطمئن‌تر به نظر می‌رسند؛ و به علاوه زمین‌داران و زمین‌کاران از زیبایی و آرامش و صفای طبیعت بیلاقی نیز لذت می‌برند. با وجود این، مزرعه‌داران و کشاورزان هم‌چنان محتاج صنعتگران شهری (نظیر نجاران و آهنگران و چرخ‌سازان و خیش‌سازان و

معماران و آجرچینان و دباغان و کفاشان و خیاطان) هستند. این صنعتگران نیز در مقابل به غذا و مواد اولیه نیاز دارند. ساکنین شهر و روستا متقابلاً به یکدیگر وابسته‌اند. معه‌ذا، شهرها فقط در تناسب با پیشرفت و شکوفایی روستاها (و به نسبت رشد تقاضا از سوی روستاییان) می‌توانند رشد کنند.

بنابراین، هر گاه مردم تصمیم به تخصیص سرمایه در کاری داشته باشند نخست ترجیح می‌دهند که در زمین سرمایه‌گذاری کنند و سپس در صنایع. سرمایه‌گذاری در تجارت خارجی (که همیشه با ریسک فراوان مواجه است) قاعدتاً می‌بایست در مرحله آخر باشد. در جایی که زمین فراخ و حاصل‌خیز است (مثلاً در مستعمرات آمریکای شمالی) سرمایه‌ها عمدتاً به سمت کشاورزی و بهبود آن کشیده می‌شود. در کشورهایی که زمین اندک است و یا به توسعه کامل رسیده میزان بیشتری از سرمایه به سمت صنایع معطوف می‌گردد. در هر دو صورت، کار واردات و صادرات معمولاً به کشورهای دیگری واگذار می‌گردد که صنایع پیشرفته‌تری دارند. به واقع، آمریکای شمالی سریع رشد کرده است؛ دقیقاً به این خاطر که سرمایه‌ها به طرف زمین و کشاورزی رفته در حالی که منابع مالی تجارت خارجی آن توسط بازرگانان بریتانیایی تأمین شده است. ثروتی که مصر و چین و هندوستان در دوران باستان داشته‌اند نشان‌گر آن است که ملتها حتی اگر منابع مالی تجارت خارجی‌شان توسط بیگانگان تأمین شود باز هم قادر به رشد و شکوفایی هستند.

ظهور شهرها

شهرها گرچه وابسته به روستاها هستند، اما به پیشرفت و بهبود روستاها نیز کمک می‌کنند. نخست آن که شهرها بازارهای فراخی برای محصولات کشاورزی روستاها فراهم می‌آورند. ثانیاً ثروتمندان شهرنشین در روستاها و مناطق بیلاقی زمین می‌خرند و آن زمین را توسعه می‌دهند. بازرگانان ثروتمند اغلب خودشان را اربابان و نجیب‌زادگان روستایی یا بیلاقی‌نشین می‌پندارند، گرچه در عین حال کاسب‌پیشگان توسعه‌دهنده زمین نیز هستند. و سوم آن که داد و ستد و بازرگانی در شهرها به ترویج قواعد ارزشمندی هم‌چون نظم و ترتیب و دولت شایسته می‌انجامد- قواعدی که از شهرها آغاز شده و در نهایت در روستاها و دیگر مناطق کشور نیز گسترانیده می‌شوند.

شهروندی استقلال و آزادی خود را پیش از روستاییان کسب کرده‌اند. ساکنین شهرها به مرور زمان (و پس از تلاش‌ها و مبارزات فراوان) به خودمختاری و دیگر حقوق و امتیازات نائل آمده‌اند و البته در روند این تلاش‌ها و مبارزات، گاهی اوقات تمایز پادشاهان ضعیف نیز آنان را یاری داده است—پادشاهان ضعیفی که مایل به اتحاد با شهروندیان [و بازرگانان خرده‌پا، اما متعدد] در مقابل خانواده‌های اشرافی و زمین‌دار بودند زیرا این اشراف‌زادگان هم در پادشاهان به دیده تحقیر می‌نگریستند و هم در بازرگانان.^۱ بنابراین، نظم و دولت، امنیت، و آزادی نخست در شهرها پدیدار گشت و پا گرفت و به دنبال صنایع و تجارت گسترده شدند.^۲

شایان ذکر است که در دوران ماقبل صنایع، زمین‌داران بزرگ هیچ چیزی برای مبادله با مازاد تولید زمین‌های خود نداشتند. تنها کاری که آن‌ها می‌توانستند انجام دهند این بود که از ثرویشان برای حفظ لشگری عظیم از ملازمین و وابستگان خود استفاده کنند. این امر به ایشان اقتداری بی‌کران می‌بخشید و لذا، نه پادشاهانی که در کاخ‌های سر به فلک کشیده فرسنگ‌ها دورتر از مردم بودند، بلکه همین زمین‌داران ثروتمند [که با رعیت تماس مستقیم داشتند] به طور طبیعی تبدیل به شارعین اصلی قانون و اداره‌کنندگان امور شدند. اما چنین قدرتی می‌تواند خودسرانه و استبدادی باشد و معرفی



۱. دانشمندان و محققین علوم انسانی در دهه‌های اخیر بسیار کوشیده‌اند تا علل پیدایش و ترویج و پایداری مفاهیم و نهادهایی مانند آزادی، جامعه مدنی، حقوق فردی، و حاکمیت قانون در اروپا را شناسایی کنند. در این حقیقت که رواج و پایداری این مفاهیم و نهادها در اروپا بیشتر از سایر نقاط جهان بوده تقریباً هیچ تردیدی وجود ندارد و امروزه دلایل متفاوتی برای این موضوع عنوان می‌کنند، از جمله این که اروپاییان وارث تفکر عقل‌گرا و فردگرایی یونانی و به عبارتی بهترین شاگردان یونانی‌ها بوده‌اند؛ برخی نقش تجارت و دسترسی اروپاییان به آبراهه‌های بزرگ و دریاها و توسعه ناوگان‌های دریایی و تجاری را عامل مهمی در نهادینه شدن این مفاهیم و ترویج اندیشه رواداری و تحمل می‌دانند (چرا که آدم کاسب مشتریانش را دوست دارد و می‌خواهد با آن‌ها معامله کند و طبعاً کاری به باورهای مشتریانش ندارد)؛ برخی به هموردی اندیشه‌های مختلف و حتی متضاد در اروپا اشاره می‌کنند که حاصل تجمع تعداد زیادی از کشورها و فرهنگ‌ها با حاکمیت‌های گوناگون در یک قاره کوچک بوده است (در مقایسه با امپراتوری‌های پهناور و تقریباً یکدست در شرق)؛ عده‌ای نیز ایجاد شکاف و انشعاب اساسی در دین مسیحیت از یک طرف و ایجاد گسست میان حاکمیت کلیسای کاتولیک و سلطنت در برخی از کشورها (از جمله انگلستان) را عامل بروز یک فضای تنفس برای بروز آزادی‌ها و حقوق فردی می‌دانند. اما این که آدم اسमित در پیش از ۲۵۰ سال پیش با هوشمندی به شناسایی یکی از علل عمده پیدایش و پایداری آزادی در جوامع آن روز اروپا می‌پردازد خود یک ابتکار مهم محسوب می‌شود. او کسبه شهری و بازرگانان نورسیده را (که در قاموس مارکس و پیروان آتش‌آه او با عنوان «طبقه بورژوا» از آنان یاد می‌شود) متحدین پادشاهان ضعیف در مقابل اشرافیت زمین‌دار می‌داند—اتحادی که در نهایت به درهم شکستن استیلای اربابان زورگو و اضمحلال اشرافیت و سلطنت هر دو انجامید و در نتیجه برای نخستین بار در تاریخ، آزادی و حقوق فردی آدم‌های عادی (فارغ از شان و تبار) به رسمیت شناخته شد. آدم اسमित در ادامه همین بحث با استدلال‌هایی ساده و روشن (و به دور از سودازدگی‌های عوام‌فریبانه و ایدئولوژیک) نشان می‌دهد که چگونه رشد صنایع و تجارت (لااقل در زادگاه خودش، اسکاتلند) به زوال فئودالیسم می‌انجامد و گسترش کسب و کار همین طبقه به اصطلاح «بورژوا» چه نقش عمده‌ای در تثبیت حقوق و آزادی‌های فردی و حاکمیت قانون داشته است—مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر سوم، فصل سوم

«قانون فتودال» تلاشی بود در جهت مهار این قدرت با ایجاد نظام جامعی از حقوق و وظایف که از شخص پادشاه گرفته تا کوچک‌ترین زمین‌دار را در بر می‌گرفت.

اما «قانون فتودال» نیز [با همهٔ جامعیتی که داشت] باز هم نمی‌توانست قدرت و اختیار خودسرانهٔ لُردهای بزرگ را مهار کند. آن چه سرانجام بر این قدرت لگام زد، پیدایش و رشد صنایع و تجارت بود.^۱ وقتی کالاهای ساخت صنایع روانهٔ بازار شدند لُردهای ثروتمند بالاخره چیزی برای مبادله با مازاد تولید زمین‌هایشان پیدا کردند و به جای آن که ثروت خود را خرج ابقای لشگری پرشمار از مستخدمین و نوکران کنند به خرید تجملات چشمگیر و وسایل آسایش روی آوردند.

البته در نتیجهٔ این تغییر، زمین‌داران بزرگ منبع اختیار و اقتدار کامل خود را از دست دادند زیرا کسبه و بازرگانان به آن اندازه که نوچه‌ها و نوکران به اربابشان وابسته‌اند به مشتریان خود وابستگی ندارند. کسبه و بازرگانان مشتریان دیگری هم دارند و لذا وفاداری آن‌ها به مشتریان در مقایسه با وفاداری نوکران به ارباب خود، به بخش‌های مختلف تقسیم شده و منافع مختلف و حتی متضادی را در بر می‌گیرد.

از آن پس اربابان بزرگ یک جفت سگ الماس‌نشان، یا چیز پوچ و بی‌استفاده‌ای مشابه آن را، با حفظ هزار نوکر در سال، یا به واقع با بهای نگهداشت هزار نوکر در سال، مبادله می‌کردند و با این معامله، کل وزن و اقتدار قیومت بر هزار انسان را با یک جفت سگ مبادله می‌کردند.^۲

همراه با کاهش تعداد ملازمین و مستخدمین نامولّد، مزرعه‌ها گسترش یافته و کاراتر و بهره‌ورتر شدند. افزایش بهره‌وری مزارع زمین‌داران را بر آن داشت تا اجارهٔ زمین خود را بالا ببرند، اما در مقابل، مستأجران نیز خواهان ضمانت‌های بیشتری شدند. مستأجران استقلال بیشتری یافتند و از اختیار خودسرانهٔ زمین‌داران کاسته شد و رفته رفته سامان منظمی از عدالت پا گرفت و توسعه یافت. بازرگانی و صنایع شهرها باعث بهسازی و تهذیب کل کشور شده بود.



۱. ثروت ملل، دفتر سوم، فصل چهارم

۲. ثروت ملل، دفتر سوم، فصل چهارم، صفحات ۴۱۸ و ۴۱۹، پاراگراف ۱۰

تاریخ فوق البته یک تاریخ نظری [و نشأت گرفته از تأملات شخصی] است اما به هر حال، ممکن است در هم شکستن قدرت سنتی فئودال‌های بزرگ اسکاتلند نمونه‌هایی واقعی و ملموس از اتفاقات آن زمان در اختیار آدام اسمیت قرار داده باشد.

کارآمدی کشاورزی و قانون اجاره‌داری

در انگلستان، تضمین‌ها و امنیت قابل ملاحظه‌ای که به مستأجران داده می‌شود سهم و نقش مهمی در موفقیت‌های کشاورزی و شکوه و عظمت ملت ایفا کرده است. وضعیت اجاره‌نامه‌ها در دیگر کشورهای اروپایی با انگلستان تفاوت داشته است، مثلاً اجاره‌نامه‌ها کوتاه مدت‌تر از آن بوده که مستأجران را به بهبود زمین تشویق نماید، و یا اغلب در بردارندهٔ شروط مبهمی بوده که مستأجران را ملزم به دادن خدماتی «نامشخص» به موجران می‌کرده است و یا گاهی مالیات‌های نامربوط هم در آن گنجانده می‌شده (کشاورزان فرانسوی تقریباً تمام مازاد تولیدشان به نام «مالیات سلطنتی»^۱ غصب می‌شده است).

برخی مالکین خرده‌پا (نسبت به زمین‌داران بزرگ) منافع مستقیم بیشتری برای مدیریت زمین خود دارند و به همین دلیل موفق‌تر هستند و بهره‌وری زمینشان بیشتر است. اما در اروپا غلبه و ماندگاری سنت قدیمی «نخست‌زادگی»^۲ همچنان مانع از تقسیم اراضی بزرگ شده است. زمین همواره، نه یک منبعی برای درآمد یا لذت، بلکه چنان مبنایی برای قدرت، قیومت، و حمایت محسوب می‌شده است. بنابراین، در دوران پرمخاطره و ناامنی که در پی سقوط امپراتوری رم در اروپا حاکم شد این پندار پیش آمد که بهتر است

✎

۱. taille- این واژه‌ای فرانسوی است و مالیات ویژه‌ای بوده که پادشاه یا زمین‌داران بسیار عالی‌رتبه بابت استفاده از زمین (و اضافه بر اجاره) از رعایای خود به صورت مادام‌العمر اخذ می‌کردند و البته زمین‌داران جزء و نجیب‌زادگان رده پایین هم ناگزیر به پرداخت آن به پادشاه یا مقامات عالی‌رتبه بودند. این مالیات از قرن پانزدهم میلادی به بعد منحصرأ به مالیات سلطنتی تبدیل شد که صرفاً از رعایا گرفته می‌شد و فقط به شخص پادشاه تعلق می‌گرفت و کلیه نجیب‌زادگان و (سپس) کشیش‌های کلیسا) از پرداخت آن معاف شدند- مترجم.

۲. primogeniture- نخست‌زادگی یا حق ارشدیت، سنتی قدیمی و رایج در در اکثر جوامع و فرهنگ‌ها که یا بر اساس آداب و رسوم و یا به شکلی قانونی مقرر می‌دارد که تمام اموال فرد متوفی به فرزند ارشد او به ارث می‌رسد (که تقریباً همیشه نخستین فرزند ذکور مد نظر بوده)- مترجم.

زمین دست‌نخورده [و مصون از قطعه قطعه شدن] باقی بماند. این سنت هم‌چنان ماندگار مانده و در نتیجه زمین به ندرت برای فروش به بازار عرضه می‌شود- شاید یک سوم از مساحت زمین‌های اسکاتلند تحت همین نظام فکری به صورتی یکپارچه باقی مانده- و هر گاه نیز که زمین برای فروش به بازار عرضه می‌شود فقط با قیمتی بسیار گزاف و انحصاری قابل خرید و فروش است. این نظام، استفاده از زمین را ناکارآمد می‌کند. بهبود به‌صرفه زمین، درست مانند هر کسب و کار دیگری، مستلزم توجه دقیق به همه جزئیات هزینه‌ها و سودها است، اما زمین‌دارانی که املاکی پهناور دارند (نسبت به کسانی که زمین‌های کوچک خود را کشت می‌کنند) علاقه و توجه چندانی به این جزئیات ندارند. ناکارآمدی این نظام به حدی است که در اروپا چیزی نزدیک به ۵۰۰ سال طول می‌کشد تا جمعیت کشور دو برابر شود.

در عوض در آمریکای شمالی، که سنت «نخست‌زادگی» چندان رواجی ندارد، جمعیت هر ۲۵ سال دو برابر می‌شود. زمین بازاری باز و پر رونق دارد و مبلغی حدود ۵۰ یا ۶۰ پوند برای خرید زمین و آغاز کشت و کار کفایت می‌کند. اگر سنت و قوانین زمین‌داری در اروپا اجازه می‌داد که پس از مرگ مالک زمین‌های او به مساوات بین وارثین تقسیم شود، اراضی و املاک عمده‌تاً توسط وراثت به فروش می‌رسید، زمین بیشتری برای معامله به بازار عرضه می‌شد، قیمت‌های زمین متعادل‌تر می‌شد و بهره‌وری زمین افزایش می‌یافت.

البته «برده‌داری» هم عامل دیگری است که کارآمدی کشاورزی را محدود می‌کند. در روسیه، لهستان، مجارستان، و برخی مناطق آلمان نظیر «بوهیمیا»^۱ و «موراویا»^۲، زارعین فقیر و بی‌زمین [مانند جزئی از خاک] به زمین بسته شده‌اند و همراه آن به خرید و فروش می‌رسند. اما زارع فقیر یا برده‌ای که به هیچ طریقی قادر به کسب مالکیت خصوصی نیست، منفعت و علاقه‌ای ندارد جز آن که هر قدر که می‌تواند بخورد

1. Bohemia

2. Moravia

دفتر سوم: پیشرفت رشد اقتصادی

و تا حد امکان کمتر کار کند. لذا فقط به زور و اجبار می‌توان از بردگان کار مولّد کشید. گر چه نیروی کار بردگان خیلی ارزان به نظر می‌رسد، اما به همین دلیلی که ذکر شد، نیروی کار بردگان نسبت به نیروی کار کارگران عادی کم‌صرفه‌ترین (و به واقع گران‌ترین) نوع نیروی کار است.^۱ برده‌داری در مزارع نیشکر و تنباکو در مستعمرات بریتانیا رواج بسیار دارد، اما دلیل این امر فقط پهناوری و حاصل‌خیزی خاک این مزارع است که محصول فراوان به بار می‌آورد و پرداخت هزینه گزاف برده‌داری را ممکن می‌سازد.



۱. برای این که درک بهتری از اهمیت اندیشه‌های آدام اسمیت داشته باشیم ذکر دو نکته در این جا ضروری به نظر می‌رسد. نخست آن که او این مطالب را در اواسط قرن هیجدهم میلادی بیان می‌کند، یعنی در زمانی که برده‌داری در تمام دنیا رواج دارد و خصوصاً در زمینه کشاورزی و کار بر روی زمین یک اصل مسلم محسوب می‌شود. به واقع، دلیل رواج برده‌داری و بیگاری کشیدن از بردگان در کارهای کشاورزی قاعده‌تاً می‌بایست غلبه این پندار در نزد زمین‌داران بوده باشد که استفاده از برده‌ها را روشی بسیار ارزان و به صرفه می‌دانستند که برای آن‌ها سود دارد (چون بعد است زمین‌دار بیرحم و پول‌پرست بخواهد کاری بکند که به ضرر خودش باشد). اما آدام اسمیت دیدگاهی تا این اندازه فراگیر را به چالش می‌کشد و درست برخلاف حکمت مرسوم زمانه‌اش می‌اندیشد و قلم می‌زند. نکته دیگر این که آدام اسمیت همیشه نسبت به اقتضای فرودست جامعه احساس همدردی بسیار دارد و بنابراین هیچ تردیدی نیست که از ظلمی که به بردگان می‌شده شدیداً رنج می‌برده و نفرت داشته است. اما او با نکته‌سنجی همیشگی‌اش به جای آن که فقط از بُعد اخلاقی و بشردوستانه به سنت پلید برده‌داری حمله کند (کاری که احتمالاً نویسندگان و متفکران دیگر هم می‌توانستند با نشر کتاب‌ها و مقالات شورانگیز انجام دهند) حس سودجویی و عقل معاش مالکین و برده‌داران را هدف قرار می‌دهد و به آنان به زبان و فہم خودشان یادآور می‌شود که با استفاده از نیروی کار بردگان نه تنها سودی عایدشان نمی‌شود، بلکه بهره‌وری زمین‌هایشان کمتر می‌شود و به واقع در نهایت ضرر می‌کنند!- مترجم.

دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی

علم اقتصاد به طور کلی با دو چیز سر و کار دارد: چگونه می‌توان برای مردم تولید درآمد کرد و به چه طریق می‌شود یک منبع و راه درآمدی برای کشور تأمین نمود. در حال حاضر دو نظریه عمده در این زمینه وجود دارد: سیستم «مرکانتیلی»^۱ (سوادگری) و سیستم کشاورزی.

سیستم مرکانتیلی

عقیده سیستم مرکانتیلی بر این است که پول (طلا و نقره) عنصر اصلی تشکیل‌دهنده ثروت است. شخص ثروتمند، یا کشور ثروتمند، آن است که پول فراوان داشته باشد. بنابراین، طبق این دیدگاه، سیاست کلی باید در جهت انباشت کمیت انبوهی از پول باشد، پولی که باید در مستعمرات جسته شود، و ورودش به داخل کشور با آغوش باز پذیرفته شود، اما از خروج آن از کشور ممانعت گردد.^۲

برای این که تصویر روشنی از این دیدگاه داشته باشیم کافی است کاوشگران اسپانیایی را در نظر آوریم وقتی که قاره آمریکا را کشف کردند. نخستین پرسشی که به ذهن این کاوشگران خطور کرده بود این بود چه مقدار طلا یا نقره می‌توان در این سرزمین یافت. استیلای این دیدگاه و پیش‌فرض عمومی در مورد اهمیت این فلزات تا به این حد بود. به همین دلیل است که اسپانیا و پرتغال در زمینه صادرات طلا و نقره ممنوعیت‌های

بسیار شدید یا مالیات‌های گزاف وضع کرده‌اند. حتی برخی قوانین قدیمی اسکاتلند نیز صادرات این فلزات را منع می‌کنند.

البته کسبه و تجار طبعاً این قبیل محدودیت‌ها را بسیار دست و پا گیر و ناخوشایند می‌یافتند. لذا این عده استدلال می‌کردند که چنان چه به ایشان اجازه داده شود تا در ازای برخی واردات طلا و نقره پرداخت کنند خواهند توانست با فرآوری واردات و سپس صدور آن‌ها به کشورهای دیگر به واقع پول بیشتری برای مملکت کسب کرده و میزان طلا و نقره بیشتری را به کشور بازگردانند. اصرار و استدلال تاجران موجب شد تا از سخت‌گیری برخی مقررات کاسته شود؛ منع صادرات طلا و نقره از فرانسه و انگلستان فقط به سکه محدود شد و ممنوعیت خروج شمش برداشته شد. در کشور هلند حتی ممنوعیت خروج سکه نیز متفی گردید.

از آن پس همه توجهات روی «تراز تجارت خارجی»^۱ متمرکز شد زیرا اگر قرار می‌بود ورود و خروج طلا و نقره از مرزهای کشورهای آزاد گردد فقط همین تراز تجارت خارجی بود که می‌توانست میزان خالص جریان ورودی و خروجی طلا و نقره را تعیین کند. در مقابل، تجارت داخلی - که از اهمیتی بسیار بیشتر برخوردار بود - مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. مبنای این بی‌توجهی نیز این بود که در نتیجه تجارت داخلی نه پولی از کشور خارج می‌شود و نه پولی به کشور وارد می‌شود و بنابراین، تجارت داخلی هرگز نمی‌تواند کشور را ثروتمندتر یا فقیرتر کند. اما در حقیقت شیفتگی و توجه بیش از اندازه نسبت به تجارت بین‌المللی کار بی‌موردی است. تجارت خارجی (که با ورود و خروج طلا و نقره صورت می‌گیرد) بخش بسیار اندکی از تجارت یک کشور را تشکیل می‌دهد. قسمت عمده ثروت در داخل کشور ایجاد و مصرف می‌شود. جابه‌جایی‌های بین مرزی طلا و نقره بسیار بعید است که به تباهی یک ملت بزرگ بیانجامد.

در ضمن این تصور که ثروت فقط در پول نهفته یک اشتباه است. پول صرفاً وسیله‌ای برای مبادله است. مفیدیت پول در آن است که همه مردم در مبادلاتشان پول را قبول

✎

1. balance of foreign trade

دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی

می‌کنند. اما آن چه مردم به هنگام پذیرش پول واقعاً خواهند داشت هستند پول نیست، بلکه آن چیزهایی است که می‌توانند با پول خریداری کنند. تردیدی نیست که طلا و نقره نسبت به برخی دیگر از کالاها مزیت ماندگاری بیشتری دارند که این به مفید بودن آن‌ها به عنوان یک «ذخیره ارزش»^۱ می‌افزاید. اما همه چیز را نمی‌توان در دوام یا ماندگاری خلاصه کرد. ما در بریتانیا با خشنودی کامل حاضریم انواع نوشیدنی‌ها را از فرانسه وارد کنیم و در عوض به آن‌ها سخت‌افزارهای ساخت خودمان را بدهیم (مثلاً ظروف آشپزخانه ساخت بریتانیا). با این حال، فرانسوی‌ها آن قدر احمق نیستند که بخواهند بیش از نیازشان برای پخت و پز از ما دیگ و قابلمه بخرند و در منزل انبار کنند، آن هم فقط به این دلیل که دیگ و قابلمه نسبت به انواع نوشابه از دوام و ماندگاری بیشتری برخوردارند. این کار آن‌ها اتلاف کامل منابع خواهد بود. به همین منوال، نه ما و نه هیچ کشور دیگری نباید بیش از آن میزانی که برای تسهیل تجارت نیاز است در پی تلنبار کردن طلا و نقره باشیم. این کار نیز یک اتلاف است—تلنبار کردن سرمایه‌ی مرده است؛ سرمایه‌ای که به ناچار می‌بایست از منابع موجودی که برای خوراک و پوشاک و مسکن و استخدام مردم نیاز داریم استخراج و تأمین شود. پول یک وسیله است، درست مانند دیگ و قابلمه.

پس از تبیین و اثبات خطای این پندار مرکانتیلیستی که پول را برابر با ثروت می‌داند، آدام اسمیت اکنون به محدودیت‌های تجاری برپا شده توسط مرکانتیلیست‌ها حمله می‌کند که به بهانه جلوگیری از نشت پول به خارج از کشور وضع شده بودند.

محدودیت‌های تجاری

ممنوعیت‌ها یا عوارض سنگین علیه واردات—که انگیزه وضع و تصویبشان ناشی از خطا و پریشان‌فکری مرکانتیلیست‌ها در باب مفهوم پول بوده است—به معنای آن است

۱. store of value به معنای مخزن ارزش، ذخیره ارزش، یا منبع ارزش، به هر مال یا کالایی گفته می‌شود که ارزشمند بوده و قابلیت ذخیره کردن و استفاده پس از مدتی طولانی را نیز داشته باشد. طلا و نقره طبیعتاً این خصوصیات را دارند. البته ویژگی‌های مربوط به مال یا کالایی که «ذخیره ارزش» محسوب می‌گردد بنا به زمان‌ها و شرایط مختلف در هر منطقه‌ای می‌تواند متفاوت باشد. در مورد پول، امروزه عقیده کلی بر این است که مادامی که ارزش یک وجه نقد (یا ارز) به طور نسبی پایدار باشد و در معاملات گوناگون در هر جایی مورد پذیرش عمومی باشد (مثلاً اسکناس دلار آمریکا)، آن وجه نقد یا پول کارآمدترین «ذخیره ارزش» در یک اقتصاد محسوب خواهد شد—مترجم.

که به تولیدکنندگان داخلی انحصار مؤثر داده شود تا کل بازار داخلی را در اختیار خود بگیرند. به طور مثال، ممنوعیت در واردات احشام زنده انحصار عرضه گوشت قصابی‌ها را به دامداران داخلی می‌دهد. به همین ترتیب، تولیدکنندگان مصنوعات پشمی از ممنوعیت ورود پشم به کشور منتفع می‌گردند و سازندگان پارچه‌های ابریشمی نیز (مانند بسیاری دیگر از صنایع و حرفه‌ها) اخیراً از امتیازات مشابهی برخوردار شده‌اند.^۱

اما همان گونه که پیش‌تر توضیح داده شد، در یک کشور توسعه‌یافته، تعداد افرادی که می‌توانند به استخدام در بیابند نسبت مستقیم دارد با میزان سرمایه‌ای که در آن کشور به تحرک و گردش در آمده است. وضع این قبیل مقررات و محدودیت‌ها به هیچ عنوان نمی‌تواند میزان اشتغال را فراتر از آن حدی که سرمایه موجود در کشور قابلیت جذب و برقراری‌اش را دارد افزایش دهد. تنها کاری که این گونه مقررات انجام می‌دهند آن است که صنایع را از یک اشتغال به اشتغالی دیگر منحرف می‌کنند. اما کسبه و صاحبان صنایع طبیعتاً سرمایه خود را در جایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که معتقدند بیشترین ارزش را تولید می‌کند. به واقع این افراد احتمالاً صاحب بهترین تشخیص و قضاوت در این زمینه هستند و شرایط و وضعیت محلی را بهتر از تنظیم‌کنندگان مقررات (که در جایی دور از محل در دفتر کار خود نشسته‌اند) درک می‌کنند. به علاوه، دادن چنین قدرت و اختیار وسیعی به تنظیم‌کنندگان مقررات فی‌نفسه یک امر خطرناک است.^۲

تنها جایی که آدام اسمیت در رسالهٔ ثروت ملل از اصطلاح «دست نامرئی»^۳ استفاده می‌کند در ادامهٔ همین مطلب فوق است. با وجود این، باید توجه داشت که گرچه ایدهٔ «دست نامرئی» در سرتاسر این کتاب نفوذ دارد / او تمام اندیشه‌های او حول محور همین ایده بنا شده است /^۴ این اشاره مشخص و

۱. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل دوم

۲. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل دوم، ص. ۴۵۶، پاراگراف ۱۰

۳. the invisible hand یک نظم عمل‌کنندهٔ اجتماعی که از کنش‌های شخصی (و البته کنش‌های مبتنی بر منفعت شخصی) افراد تولید می‌شود
۴. استعارهٔ مشهور «دست نامرئی» که از ابداعات بسیار معروف و گاه جنجال‌برانگیز آدام اسمیت است فقط سه بار مشخصاً توسط خودش به کار رفته؛ یک بار در رسالهٔ «ثروت ملل» و در ادامهٔ همین پاراگرافی که اشاره شد؛ یک بار در رسالهٔ «تئوری عواطف اخلاقی»؛ و یک بار نیز در کتابی با عنوان «تاریخ ستاره‌شناسی» (که بخشی از مجموعه مقالات بلند فلسفی اوست که پس از مرگش منتشر شد). در دو مورد نخست او این استعاره را در معنای اقتصادی آن به کار می‌برد (که تشریح آن نیاز به توضیحات مفصل دارد، اما به طور کلی ناظر بر این معنا است که نیروی مرموز و ناپیدا، به صورتی خودکار، تصمیمات خویش‌خواهانهٔ اقتصادی اشخاص را به سمت نتیجه‌ای سوق می‌دهد که در نهایت وضع

یگانه او به اصطلاح «دست نامرئی» به واقع نوعی سبک نویسندگی است که شاه بیت اندیشه‌اش را در پرده ابهام نگه داشته و از تکرار آن امساک می‌کند.

اگر کالاهای خارجی از مشابه داخلی‌شان ارزان‌تر نباشند، در آن صورت اعطای انحصار بازار داخلی به تولیدکنندگان داخلی آشکارا یک عمل بیهوده است. بر عکس، اگر کالاهای خارجی حقیقتاً ارزان‌تر باشند، در آن صورت مقررات مضر هستند زیرا این تلف کردن وقت و منابع خواهد بود اگر شما در داخل کشور چیزی را بسازید که می‌توانید مشابه آن را با قیمتی ارزان‌تر از جای دیگر بخرید. خیاط هرگز سعی نمی‌کند برای خودش کفش درست کند، همان طور که کفاش نیز برای خودش لباس نمی‌دوزد. کشورها نیز می‌بایست آن چه را که ارزان‌تر می‌توانند بسازند تولید کرده و آن چه را که هزینه تولیدش برایشان گران‌تر تمام می‌شود از خارج وارد کنند.

در اسکاتلند می‌شود با استفاده از شیشه و گرمای فضای گلخانه‌ای انگورهای بسیار مرغوب پرورش داد و از آن‌ها آب‌انگورهای بسیار خوب گرفت که قیمت آن تقریباً ۳۰ برابر گران‌تر از قیمت محصول مشابه وارداتی از کشورهای خارجی تمام می‌شود. آیا قانونی که واردات کلیه آب‌انگورهای خارجی را منع می‌کند قانونی عاقلانه خواهد بود، آن هم فقط به این خاطر که کشت و برداشت تاک‌های مرغوب را (نظیر آن چه در مناطقی چون «بورگندی»^۱ فرانسه می‌رویند) در اسکاتلند تشویق نماید؟^۲

طرفداران محدودیت‌های تجاری هم‌چنین از این محدودیت‌ها به عنوان یک ابزار جهت جلوگیری از تراز منفی تجاری دفاع می‌کنند. اما همان طور که اشاره شد، تجارت خارجی

..... همه افراد جامعه را بهتر می‌کند). در مورد سوم اما او این استعاره را در مورد ژوپیتر (خدای اساطیری رم که معادل زئوس، خدای خدایان در اساطیر یونان بود) استفاده می‌کند. او در دو مورد نخست این استعاره را با حرف تعریف نامشخص به کار می‌برد (an invisible hand، «یک دست نامرئی» یا «دستی نامرئی») و در مورد سوم با حرف تعریف مشخص (the invisible hand of Jupiter، «آن دست نامرئی ژوپیتر»). در هر حال، این استعاره بیش از دو قرن در کانون مباحث اقتصادی و اجتماعی و سیاسی (فلسفه اقتصاد و فلسفه سیاسی) قرار داشته و هم‌چنان تا همین امروز در باره آن بحث و جدل‌های فراوان می‌شود- مترجم.

1. burgundy

۲. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل دوم، ص. ۴۵۸، پاراگراف ۱۵

امری نسبتاً بی‌اهمیت است و مادامی که یک کشور بیشتر از مصرفش تولید داشته باشد در واقع دارد پس‌انداز می‌کند و بر سرمایه‌اش می‌افزاید. چنین کشوری ممکن است بیشتر از آن چه صادر می‌کند واردات داشته باشد (یعنی تراز تجاری‌اش منفی باشد) و به‌رغم این موضوع هم‌چنان به تولید مازاد خود ادامه داده و ثروتمندتر شود.

موانع تجاری موجه و ناموجه

محدودیت‌های تجاری یک بار مالیاتی هستند که بر گرده کل کشور تحمیل می‌گردند. اما اغلب از این محدودیت‌ها به این عنوان دفاع می‌شود که گویی برای مقابله با «موارد ویژه» لازم هستند. به طور مثال، در بریتانیا توجیهی که برای وضع تعرفه‌های گمرکی بر نوشابه‌های خارجی بیان می‌شود کاستن از زیاده‌روی در مصرف نوشابه است. این ادعای خیلی جالبی است زیرا مردمان کشورهای تولیدکننده این نوشابه‌ها (نظیر فرانسه و اسپانیا) در ردیف هشیارترین ملت‌های اروپا هستند و خیلی کمتر از دیگر ملت‌های اروپایی نوشابه مصرف می‌کنند. هیچ تردیدی وجود ندارد که گاهی اوقات در مصرف نوشابه نیز ممکن است زیاده‌روی شود اما با وجود این، باز هم برای ما بهتر و به صرفه‌تر است اگر بتوانیم نوشابه را (مثل همه کالاهای دیگر) با قیمتی ارزان‌تر از خارج وارد کنیم تا این که خودمان آن را به قیمتی گزاف در داخل تولید کنیم. در هر صورت، همین واقعیت که تعرفه‌های بریتانیایی از بین دو کشور پرتقال و فرانسه جانبداری بیشتری نسبت به پرتقال دارند (چون بازرگانان ما معتقدند که پرتقالی‌ها مشتریان بهتری برای مصنوعات بریتانیایی هستند) خود دروغ نهفته در توجیهات ادعایی حامیان محدودیت‌های تجاری را آشکار می‌سازد. مورد مذکور نمونه روشنی است که نشان می‌دهد گروه‌های ذینفع به چه شیوه‌هایی قادرند سیاست‌های اقتصادی یک ملت بزرگ را منحرف سازند.^۱

در هر حال، ما با تلاش در جهت فقیر کردن همسایگان خود نمی‌توانیم به شکوفایی و به‌روزی برسیم. احتمال ثروتمندتر شدن یک ملت از راه تجارت با همسایگان ثروتمند و صنعتی خیلی بیشتر است تا با همسایگان فقیر.



۱. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل سوم، قسمت دوم، ص. ۴۹۳. پاراگراف ۸

در این جا آدام اسمیت به پیش فرض مرسوم‌ی حمله می‌کند مبنی بر این که در هر مبادله‌ای می‌بایست یک برنده و یک بازنده وجود داشته باشد. تا جایی که به سیاست تجارت بین‌المللی مربوط می‌شد، این پیش فرض نادرست به پندار دیگری دامن زده بود مبنی بر این که یک کشور فقط در صورتی می‌تواند ثروتمند شود که از دیگران پول بگیرد و آن‌ها را فقیرتر کند. آدام اسمیت البته قهرمانانه از دیدگاه مدرنی طرفداری می‌کند که معتقد است در روند تجارت آزاد و داوطلبانه طرفین معامله هر دو نفع می‌برند. از نظر او آن پندار رایج نادرست بود و سیاست‌های مبتنی بر آن پندار نیز موجب نقض غرض سیاست‌گذاران می‌شد. با وجود این، اسمیت تصدیق می‌کند که حداقل برای برخی محدودیت‌های موقتی در تجارت خارجی، آن هم فقط در وضعیت‌هایی خاص و معدود، می‌توان توجیهاتی قائل بود و در ادامه به برشمردن این توجیهات و موارد خاص می‌پردازد.

البته وضع برخی تعرفه‌ها معقول و پذیرفتنی است، به ویژه هنگامی که وجود صنایع خاصی برای دفاع از کشور ضروری باشد. یک مثال روشن در این زمینه، «قوانین مربوط به دریانوردی»^۱ است که با هدف کاستن از توان نیروی دریایی هلند به تصویب رسیدند. اما این قبیل تعرفه‌ها و قوانین هزینه نیز دارند: اگر بیگانگان از ورود به بازارهای ما جهت فروش کالاهایشان منع شوند، احتمالاً برای خرید نیز نزد ما نخواهند آمد. چنین تحریمی ممکن است از ثروت آن‌ها بکاهد، یا ممکن است که آن‌ها با دیگر ملت‌ها پیمان‌های تجاری ببندند و به جای خرید از ما، از بازارهای آنان خرید کنند.

هم‌چنین معقول و پذیرفتنی است که بر برخی اقلام وارداتی مالیات تعلق بگیرد، اما فقط در صورتی که مشابه همان اقلام که در داخل تولید می‌شوند نیز به هر دلیلی

۱. The Navigation Acts - مجموعه قوانینی که از اواسط قرن هفدهم به ترتیب در پارلمان بریتانیا به تصویب رسیدند و استفاده از کشتی‌های خارجی در حمل و نقل مواد و محصولات بین بریتانیا و مستعمراتش را با ممنوعیت‌ها و محدودیت‌هایی مواجه ساختند. نخستین قانون در این زمینه به تاریخ ۱۶۵۱ و در زمان «لیور کرامول» در پارلمان بریتانیا تصویب شد و توجیه اولیه آن نیز این بود که بازرگانی انگلستان باید با کشتی‌های انگلیسی انجام شود. قوانین مزبور به مدت بیش از دویست سال (یعنی تا اواسط قرن نوزدهم میلادی) اساس تجارت دریایی بریتانیا را تشکیل می‌دادند - مترجم.

شامل مالیات شده باشند (چنان که در مورد صابون، نمک، چرم، و شمع شده است). این قبیل مالیات‌ها در رقابت بین تولدکنندگان داخلی و خارجی تعادل و انصاف برقرار می‌کنند. با وجود این، ما نباید اجازه دهیم که چنین سیاستی گسترده‌تر شود (آن چنان که تولیدکنندگان داخلی خواهانش هستند) و به تحمیل مالیات به تمام کالاهای وارداتی که امکان رقابت با صنایع داخلی را دارند سرایت کند. به طور کلی، مالیات‌ها موجب افزایش قیمت‌ها می‌شوند و باری سنگین بر مصرف‌کنندگان تحمیل می‌کنند و مالیات گرفتن از مایحتاج اولیه زندگی مردم به طور اخص پلیدی محض است.

مورد دیگری که مقررات و تعرفه‌ها را موجّه می‌سازد، وضع تعرفه‌ها یا ممنوعیت‌های وارداتی تلافی‌جویانه است که شیوه‌ای است برای مجبور کردن کشورهای دیگر تا ممنوعیت‌های تجاری خود علیه کشور ما را لغو کنند. این دیگر بر عهده آن موجودات موزی و حيله‌گر، یعنی سیاستمداران، است که مذاکره کنند و تصمیم بگیرند که آیا اتخاذ چنین سیاست تلافی‌جویانه‌ای کارساز هست یا خیر. اما چنان چه شانس موفقیت چنین سیاستی زیاد نباشد، چه لزومی دارد که بخواهیم با تحمیل این تعرفه‌ها میزان آسیب وارده بر خودمان را شدیدتر کنیم؟

برخی استدلال می‌کنند که اگر روند تجارت بر اثر ایجاد تعرفه‌ها و ممنوعیت‌ها متوقف شده باشد، بازگردانی اوضاع به وضعیت عادی می‌بایست که حتماً به آهستگی و به تدریج صورت بگیرد؛ و این که احیای ناگهانی بازار آزاد به بروز اختلال در امور خواهد انجامید. اما واقعیت موضوع این است که تجارت خارجی فقط بخش کوچکی از صنایع و تولید یک کشور را شامل می‌شود و هر اختلالی هم که در امور پیش بیاید میزان آن بسیار کم خواهد بود. اکثر افرادی که ممکن است زندگی‌شان به واسطه آزادسازی اقتصادی تحت تأثیر بگیرد به سادگی می‌توانند مشاغل دیگری پیدا کنند— به ویژه اگر از محدودیت‌های بازار نیروی کار کاسته شده باشد [و مقررات دست و پا گیر امکان اشتغال آزادانه مردم در مشاغل دلخواهشان را سلب نکرده باشد]، و در این روند کل کشور نفع خواهد برد.

برگشتی‌های حقوق گمرکی، کمک هزینه‌ها، کنترل قیمت‌ها، و ترجیحات تجاری

«برگشتی‌های حقوق گمرکی»^۱ - قاعده‌ای که مطابق با آن صادرکننده می‌تواند مالیاتی را که در داخل پرداخته بازپس بگیرد، یا عوارضی را که برای واردات پرداخته به هنگام صادرات مجدد اعاده کند - نمی‌تواند صنایع و تجارت کشور را فراتر از سطح طبیعی‌اش به پویایی و ترقی وادارد. این گونه قواعد در اصل فعالیت اقتصادی تجاری را نهایتاً به همان سطح ماقبل وضع مالیات باز می‌گردانند.^۲ به علاوه، مقررات ویژه^۳ مربوط به این گونه امتیازات مالیاتی به قدری پیچیده هستند که موجب تحریف امور می‌گردند و اغلب مردم را دعوت به فریبکاری و تقلب نیز می‌کنند.^۴

«کمک هزینه‌ها»^۵ - یا سوبسید صادرات - به منظور رونق بخشیدن به تجارت خارجی ما در آن بخش‌هایی از صنایع و خطوط تولیدی طراحی شده‌اند که امکان صادرات سودآور آن‌ها بدون کمک هزینه میسر نیست. اما در این مورد نیز باید گفت که اگر بازرگانان این قبیل کمک هزینه‌ها را دریافت نکنند [یا امیدی به دریافت چنین سوبسیدهایی نداشته باشند] طبیعتاً سرمایه خود را در صنایع دیگر، و سودآورتر، به کار



۱. Drawbacks - استرداد یا برگشت حقوق گمرکی

۲. برای روشن شدن منظور آدم اسمیت، فرض کنید که سطح فعالیت تجاری یک کشور (در حالتی که هیچ مالیاتی از صادرات و واردات گرفته نمی‌شود) در وضعیت «الف» قرار دارد. با اخذ انواع و اقسام مالیات‌های مختلف از صادرات و واردات، سطح فعالیت تجاری کشور کاهش یافته و به وضعیت فرضی «ب» نزول می‌کند زیرا قطعاً اخذ مالیات و پیچیدگی‌ها و کاغذبازی‌های دیوان‌سالاری لازم جهت نظارت و اجرای مقررات مالیاتی موجب تشویق بازرگانان و رونق صادرات و واردات نمی‌شود، بلکه از انگیزه‌ها می‌کاهد و دشواری کارها را بیشتر می‌کند و سطح فعالیت در این حوزه را کاهش می‌دهد. حرف آدم اسمیت این است که قواعدی نظیر «استرداد حقوق گمرکی» در بهترین حالت سطح فعالیت را از «ب» به «الف» بازمی‌گردانند، یعنی به همان جایی که قبلاً بوده، و در نتیجه این فعل و انفعالات هیچ گونه پویایی و رشدی حاصل نمی‌شود - مترجم.

۳. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل چهارم

۴. Bounties - آدم اسمیت در فصل پنجم از دفتر چهارم رساله ثروت ملل در مورد این «کمک هزینه‌ها» (یا به واقع «غنیمت‌ها» یا «بخشش‌ها») توضیحات مفصلي می‌دهد. او در این فصل همه جا از واژه «bounty» (و حالت جمع آن «bounties») به جای سوبسید و سوبسیدها استفاده می‌کند. «bounty» معانی مختلفی دارد، از جمله کمک هزینه، انعام، بخشش، جایزه، یا غنیمت، و گاهی هم به معنای جایزه‌ای است که برای کشتن یا دستگیری افراد مجرم و فراری تعیین شده. در هر حال منظور آدم اسمیت از «bounty» همان سوبسید است. گرچه امروزه کلمه «سوبسید» یک اصطلاح تخصصی در علم اقتصاد محسوب می‌شود و اتفاقاً همین حالت تخصصی بودنش تا حد زیادی از زشتی آن می‌کاهد و به اصطلاح یک حالت «شیک» و علمی به این کلمه و مفهوم نهفته در آن می‌دهد، اما واقعیت امر این است که «سوبسید» یک جور غنیمت گرفتن یا باج و خراج گرفتن از عده‌ای، و پرداخت آن به عده‌ای دیگر است. البته برخی ترجیح می‌دهند که بگویند «سوبسید» یک کمک هزینه ضروری است که باید در جهت حمایت از نیازمندان و نیز حمایت از کشاورزی و صنایع وطنی پرداخت شود. به هر صورت، هر تعریفی که برای این کلمه در نظر بگیریم واضح است که سوبسید در نهایت نوعی انعام و بخشش است که با ولخرجی و سخاوت‌مندی از سوی کسی به دیگران داده می‌شود، اما مشکل این‌جا است که اولاً در این ریخت و پاش و سخاوت‌مندی همیشه بین «دیگران» تبعیض صورت می‌گیرد و دیگریانی که نورچشمی هستند انعام بیشتری می‌گیرند، و ثانیاً آن کسی که جایزه و انعام می‌دهد (یعنی دولت) خودش چیزی ندارد که بخواهد به کسی ببخشد و بنابراین همیشه از جیب دیگران ولخرجی می‌کند - مترجم.

خواهند گرفت. سوبسید از هر نوعی که باشد، صرفاً تجارت کشور را به اجبار به مسیری متفاوت و غیر سودمندتر سوق می‌دهد. سوبسید یک مالیات دوگانه بر دوش عموم مردم است زیرا مردم یک بار باید برای تأمین مالی این سوبسیدها مالیات بدهند و سپس ناچارند کالایی را که می‌توانستند از جای دیگری ارزان‌تر تهیه کنند با قیمتی بالاتر خریداری کنند.^۱

علاوه بر این، سوبسیدها در معرض تقلب نیز هستند. به طور مثال، سوبسیدهای تعلق گرفته به صنایع صید شاه ماهی سفید بر اساس گنجایش وزن کشتی (تناژ) تعیین شده است و نه بر اساس سخت‌کوشی و میزان موفقیت صیادان و خدمه کشتی. بنابراین، جای تعجبی نیست که کشتی‌ها تجهیزات خود را به قصد به حد اکثر رساندن دریافت سوبسید تهیه و تعبیه می‌کنند [تا وزن کشتی بیشتر شود] و نه به قصد بیشینه‌سازی صید. ادامه روند پرداخت سوبسید به صیادان این ماهی خاص، صنعت شیلات در بنادر محلی را تباه ساخته و قیمت تجهیزات اساسی کشتی را بالا برده است (به طور مثال، قیمت بشکه‌های آهنی دو برابر شده و از ۳ شلینگ به ۶ شلینگ رسیده است).

کمک هزینه پرداختی به صنعت صید شاه ماهی سفید کمک هزینه تناژ است و به نسبت وزن کشتی تعیین می‌شود و نه متناسب با سخت‌کوشی و موفقیت در صید؛ و این متأسفانه تبدیل به رویه‌ای معمول شده که کشتی‌ها نه به قصد صید ماهی بلکه فقط به قصد صید «کمک هزینه» تجهیز می‌شوند.^۲

یک شکل دیگر از مداخله دولتی «کنترل قیمت‌ها»^۳ است. از جمله صنایعی که مشمول این کنترل‌ها شده صنعت تولید غله است. وقتی برداشت محصول به دلایلی کم باشد

✎

۱. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصول چهارم و پنجم

۲. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل پنجم، ص. ۵۲۰، پاراگراف ۳۲

۳. price controls گر چه باید این ترکیب معروف را به فارسی «ظارت‌های قیمت» یا «نظام تثبیت دولتی قیمت‌ها» یا «کنترل‌های قیمت» ترجمه کرد، اما ظاهراً ترکیب «کنترل قیمت‌ها» برای همه آشکار است و لذا در این ترجمه نیز از همین ترکیب آشنا استفاده شده است - مترجم.

دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی

قیمت‌ها به طور طبیعی بالا می‌روند. در این شرایط، هر گاه که دولت‌ها سعی کنند با مداخله در بازار و تعیین سقف قیمت برای غلات به یاری مصرف‌کنندگان بیایند، مداخله ایشان تولیدکنندگان را از عرضه غلات در بازار دلسرد کرده و یا موجب تشویق مصرف‌کنندگان در خرید سریع آن می‌شود و احتمال بروز کمبود و قحطی در پایان آن فصل مسلم می‌گردد. برداشت بد محصول قابل پیشگیری نیست [چون یک امر طبیعی است و بعضی سال‌ها اتفاق می‌افتد] اما بهترین راه برای تعدیل وضعیت در سال‌هایی که زمین محصول خوب نمی‌دهد این است که آزادی نامحدود و بی قید و شرط کشاورزان و بازرگانان حفظ گردد.

یکی دیگر از انواع مداخلات در بازار «ترجیحات وارداتی»^۱ است که به واسطه آن به برخی کشورهای خاص حق انحصاری وارد کردن کالاهایی خاص، یا حق وارد کردن آن کالاها با نرخ‌ی پایین‌تر از تعرفه‌های معمول برای دیگر کشورها داده می‌شود. مثال روشن در این زمینه، معاهده تجاری بریتانیا با پرتغال است که به این کشور اجازه می‌دهد آب میوه را با نرخ‌ی کمتر از دو سوم تعرفه‌های عادی به انگلستان وارد کند. گر چه «ترجیحات وارداتی» آشکارا به نفع بازرگانان و تولیدکنندگان کشور صادرکننده تمام می‌شود، اما کشور واردکننده به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر از چنین ترجیحاتی ضرر می‌کند زیرا مردم در کشور واردکننده از دسترسی به رقابت بازار جهانی محروم شده و در نهایت بابت این کالا بهای بیشتری به واردکننده انحصاری پرداخت خواهند کرد.

ممنوعیت‌های تجاری مستعمراتی

کشورها گاه حتی بر مستعمرات خودشان نیز ممنوعیت‌های تجاری تحمیل می‌کنند. مطابق با دیدگاه مرکانتیلیستی، انگیزه معمول برای تأسیس مستعمرات جدید، چشم‌انداز کشف طلا و نقره است. گر چه شاید از زمان «کریستف کلمب» نیت پارسایانه و مذهبی دعوت مردم بومی مستعمرات به دین مسیحیت یک وجهه مقدسی به پروژه

1. import preferences

کشف سرزمین‌های جدید داده باشد، اما انگیزه واقعی در این پروژه امید به یافتن گنج و ثروت بود.^۱ همین امید بود که کشورگشایان و دریانوردانی چون «اُخیدا»^۲، «نیکوئسا»^۳، و «دو بالبو»^۴ را به پاناما، «کورتز»^۵ را به مکزیک، و «آلمگرو»^۶ و «پیزارو»^۷ را به شیلی و پرو کشاند. اما جست‌وجوی گنج یک تکاپوی نامطمئن و تباه‌کننده است. پیش از آن که کوچک‌ترین اثری از طلا و نقره و الماس در برزیل کشف شود، بالغ بر ۱۰۰ سال از استقرار استعمارگران در آن سرزمین گذشته بود.^۸

اما تلاش استعمارگران چندان بی‌ثمر نیز نبوده و پادشاه‌هایی در بر داشته است. مستعمراتی که در زمین‌های هرز یا در مناطق کم جمعیت کشت و کار کرده‌اند سریع‌تر از هر جامعه‌ای به ثروت و بزرگی رسیده‌اند. استعمارگران مهارت‌های کشاورزی و دیگر فنون را با خود به سرزمین‌های جدید می‌برند. آن‌ها عادات و روش‌های حکومت‌داری منظم همراه با نظام قانونی و اداری برای پشتیبانی آن روش‌ها دارند. نیازی به پرداخت اجاره ندارند و مالیات چندان نیز نمی‌پردازند. اما در مستعمرات جدید زمین به قدری پهناور است که مالکین اگر از تمام نیروی کار موجود نیز استفاده کنند باز هم بسیار بعید است که بتوانند حتی به اندازه یک دهم ظرفیت تولیدی زمین برداشت کنند. بنابراین، مالکین مشتاقند که نیروی کار بیشتری فراهم بیاورند و حاضرند به کارگران خود برای

که

۱. اهمیت «کریستف کلمب» تنها در این نبود که او به طور تصادفی و با امید به رسیدن به شرق شبه قاره هند قاره جدیدی به نام آمریکا را کشف کرد، بلکه دلیل اشاره آدام اسمیت به کریستف کلمب اعتقادات شدید مذهبی او و تأمین هزینه هر چهار سفر عمده دریایی‌اش توسط اعلی‌حضرتان کاتولیک در اسپانیا بود (یعنی فردیناند دوم، پادشاه آراگون و ایزابلای اول، ملکه کاستیا که در زمره متعصب‌ترین کاتولیک‌های سلطنتی در سرتاسر اروپا بودند) که به مسابقه کشف سرزمین‌های جدید و تأسیس مستعمرات در اقصی نقاط عالم یک وجهه شدیداً مقدس و مذهبی بخشیده بود. در زمان آدام اسمیت بیش از دو قرن از نخستین کشفیات کریستف کلمب گذشته بود، اما آن وجهه مقدس و مذهبی هم‌چنان به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف و انگیزه‌های تأسیس مستعمرات قلمداد می‌شد. آدام اسمیت در این جا با اشاره به «کریستف کلمب» به خوانندگان خود یادآور می‌شود که علی‌رغم وجود برخی نیات پارسایانه در آغاز این مسابقه، نیت و انگیزه واقعی و موتور محرکه این مسابقه همان طرز برداشت مرکانتیلیستی از ثروت است. به واقع قدرت‌های بزرگ آن زمان نظیر اسپانیا، پرتغال، و بریتانیا تصور می‌کردند با کشف گنجینه‌های طلا و نقره در سرزمین‌های جدید و انتقال آن گنجینه‌ها به کشور خودشان، به ثروت واقعی خواهند رسید یا ثروتمندتر خواهند شد. اما آدام اسمیت نشان داد که ثروت واقعی در تشریک مساعی بین افراد متخصص و در کار مولد و ایجاد مازاد تولید است و به قدرت‌های استعماری هشدار داد که در صورت پای‌بندی به این دیدگاه مرکانتیلیستی و تداوم این روند، نه تنها ثروتمند نمی‌شوند بلکه فقیرتر می‌گردند- مترجم.

2. Alonso de Ojeda
3. Diego de Nicuesa
4. Vasco Nunez de Balboa
5. Hernan Cortes
6. Diego de Almagro
7. Francisco Pizarro

کارشان سخاوتمندانه مزد بدهند. همین دستمزدهای بالا، همراه با ارزانی و فراوانی زمین، به کارگران امکان می‌دهد تا در مدت زمانی کوتاه رشد کرده و خود صاحب زمین شوند و سپس به جذب کارگران جدید بپردازند و به آن‌ها دستمزدهای خوب بدهند و این چرخه به همین منوال ادامه می‌یابد.

به نظر می‌رسد که کلید رشد و شکوفایی برای یک مستعمره جدید، فراوانی زمین حاصل‌خیز و آزادی آن مستعمره در ادارهٔ امور خود باشد. مستعمرات انگلیسی در آمریکای شمالی سریع‌تر از هر مستعمرهٔ دیگری رشد کرده‌اند؛ زمین در آمریکای شمالی به قدری فراوان و ارزان است و نیروی کار نیز به همین دلیل به قدری ارزشمند است که مردم این مستعمرات قادرند تقریباً تمام مصنوعات مورد نیازشان را از بریتانیا وارد کنند. لذا این واقعیت که بریتانیا آن‌ها را از ساخت برخی کالاها منع می‌کند تا انحصار تولیدکنندگان خودش را حفظ نماید در عمل چندان آسیبی به این مستعمرات وارد نمی‌سازد. اما به میزانی که اقتصاد آمریکای شمالی توسعه می‌یابد، این قبیل ممنوعیت‌ها حقیقتاً ظالمانه و توجیه‌ناپذیر می‌گردند.

در ضمن، سیاست وادارسازی مستعمرات آمریکای شمالی به تجارت انحصاری با میهن [یعنی با بریتانیا] خطرانی برای بریتانیا نیز در بر خواهد شد. این سیاست موجب شده تا سرمایهٔ بریتانیا از دیگر بازارهای جهان بیرون کشیده شود و فقط روی تجارت با آن مستعمرات متمرکز گردد. در نتیجه، نسبت بزرگی از صنایع بریتانیا که به گونه‌ای غیرطبیعی رشد کرده، در این بازار بیش از اندازه متورم شدهٔ مستعمراتی در معرض خطر قرار گرفته است. سایهٔ تهدید قطع روابط تجاری با آمریکای شمالی چنان وحشتی در دل مردم بریتانیا ایجاد می‌کند که هرگز نظیر آن را حتی در زمان حملهٔ ناوگان دریایی اسپانیا و یا احتمال اشغال کشور توسط فرانسه نیز تجربه نکرده بودند.^۱

۱. برای درک بهتر تأثیر اشارات تاریخی آدام اسمیت در این مورد خاص باید ذهنیت تاریخی مردم بریتانیا را در نظر داشت. ساکنین جزایر دورافتاده‌ای که بریتانیا نام گرفته (شامل انگلستان، اسکاتلند، ویلز، و ایرلند) در طول تاریخ خود به ندرت طعم تلخ اشغال توسط بیگانگان را چشیده‌اند و آن چه از هجوم و اشغال بیگانگان در ذهن دارند عمدتاً مربوط به گذشته‌های بسیار دور است—مثلاً اشغال توسط امپراتوری رم که آغاز آن پیش از میلاد مسیح بوده و یا حمله «وایکینگ‌ها» در بیش از هزار و دویست سال پیش و هجوم «ترمن‌ها» که حدود هزار سال قبل بوده است. بنابراین، در زمان آدام اسمیت، نزدیک‌ترین و ملموس‌ترین وحشت از تاخت و تاز و اشغال بیگانگان به حملهٔ ناوگان دریایی ...

تنها چاره کار برای حل این مشکل آن است که قوانینی که به بریتانیا حق انحصاری تجارت با مستعمرات را می‌دهد تعدیل گردند و به کشورهای دیگر نیز اجازه داده شود تا با مستعمرات بریتانیا به تجارت بپردازند. در این صورت، سرمایه به استفاده‌های پرشمار دیگری باز خواهد گشت؛ استفاده‌هایی که اکنون به واسطه وجود قوانین تجاری از سرمایه دریغ گشته و آن را تا حد مرگ لاغر و بی‌رمل ساخته است. برای اجتناب از آسیب پایدار لازم است که آزادسازی قوانین آهسته و به تدریج صورت بگیرد. به طور مثال، قطع ناگهانی و از بین رفتن تجارت تنباکو برای کشتی‌هایی که در حال حاضر ۸۲۰۰۰ بشکه بزرگ تنباکو را از مستعمرات به بریتانیا حمل می‌کنند و بعد از فرآوری و بسته‌بندی مجدداً از بریتانیا به دیگر نقاط دنیا صادر می‌کنند خود به تنهایی یک شوک عمده اقتصادی خواهد بود.

اما ماهیت سیستم مرکانتیلیستی همین است: این سیستم تحریقاتی چنان عظیم در اقتصاد ایجاد می‌کند که اصلاح و جبرانش بسیار دشوار می‌گردد. انحصار تجاری استعماری حتی به رشد و پویایی صنایع داخلی نیز منجر نشده است، بلکه در واقع، با انحراف صنایع به سمت بازاری که بازگشت سرمایه در آن کندتر است و در محلی بسیار دور قرار گرفته (به جای صرف سرمایه در بازاری که نزدیک‌تر است و تناوب و تکرار گردش سرمایه در آن بیشتر است) باعث شده تا سرمایه بریتانیا با بهره‌وری کمتری کار کند و حتی عملاً به کاهش درآمدها بیانجامد.

از آن جا که سرمایه فقط از درآمد و پس‌انداز حاصل می‌شود، انحصار تجاری مزبور به معنای این است که انباشت سرمایه بریتانیا کندتر صورت می‌گیرد و درآمدهای آتی نیز

اسپانیا در سال ۱۵۸۸ مربوط می‌شد که قدرتمندترین ناوگان دریایی جهان بود و حتی نام این ناوگان «Spanish Armada» وحشتی عظیم در مردم بریتانیا ایجاد می‌کرد. حمله مزبور در زمان ملکه الیزابت اول رخ داد و بریتانیا به شکلی مجزده‌آسا و بر اثر شرایط طوفانی دریا و زیرکی و دلاوری تعدادی از ناخدایان انگلیسی از آن حمله جان به در برد و بخش بزرگی از ناوگان افسانه‌ای و شکست‌ناپذیر اسپانیا در این حمله نابود شد. ترس از اشغال بریتانیا توسط فرانسه نیز (که یک بار در زمان «ترن‌ها» رخ داده بود) یک ترس تاریخی و همیشگی بوده چون فرانسه همیشه رقیب و دشمن بریتانیا محسوب می‌شد. آدام اسمیت با اشاره به وحشت تاریخی مردم از این دو موضوع، به نوعی نشان می‌دهد که سیاست‌های غلط و انحصارطلبانه بریتانیا در باب تجارت با مستعمراتش (که ظاهراً قرار بوده مضمّن منافع مین و ساکنینش باشد) به چنان وضعیتی انجامیده که اینک حتی فکر این که روابط تجاری بریتانیا با مستعمراتش دچار اختلال گردد وحشتی به مراتب عظیم‌تر از حمله ناوگان دریایی اسپانیا در دل مردم تولید می‌کند. بنابراین، سیاست‌های مزبور با هر هدف و بنا به هر مصلحتی هم که وضع شده باشند فی‌نفسه اشتباه و خطرناک بوده‌اند که اکنون بریتانیا را در معرض این همه هراس و خطر قرار داده‌اند— مترجم.

دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی

از آن چه در شرایط غیر انحصاری می‌توانستند باشند پایین‌تر خواهند بود. انحصار تجاری حتی بازار اجاره زمین را نیز کساد می‌کند زیرا همراه با افزایش سود صنایع، مشوقی برای سرمایه‌گذاری در بهبود زمین باقی نمی‌ماند [تمام سرمایه‌ها به سمت ساخت کالاهای صنعتی کشیده می‌شود و برای مردم صرف نمی‌کند که به توسعه کشاورزی و زمین بپردازند]. و از آن جا که انحصار تجاری انباشت سرمایه را هم به کساد می‌اندازد، در دراز مدت مقدار درآمدی که تحت عنوان سود کسب گردیده نیز کمتر می‌شود. به عبارت دیگر، صرفاً برای نفع عده اندکی از تولیدکنندگان دستمزدها، اجاره‌ها، و سودها همگی از انحصار آسیب می‌بینند.

به نظر می‌رسد که سودهای کلان و غیر عادی (نظیر سودهای کلان حاصل از انحصار) عقل معاش طبیعی بازرگانان را زایل می‌کنند. بازرگانی که چنین سودهای عظیم و غیرطبیعی می‌برند، به عوض پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مجدد به خرید تجملات گران‌قیمت روی می‌آورند و سرمایه کشور به عوض انباشته شدن تحلیل رفته و به مصرف می‌رسد. به طور مثال، سودهای گراف بازرگانان «کادیس»^۱ و «لیسبون»^۲ نه سرمایه کشورهای اسپانیا و پرتغال را افزایش داده، نه به پیشرفت صنایع انجامیده، و نه حتی از رنج فقر مردم در این دو کشور فقیر و گدامنش کاسته است. بازرگانان لندن از نرخ‌های سود پایین‌تری بهره می‌برند، اما باز هم به نظر [نسبت به هم‌تایان خود در دیگر کشورهای اروپایی] وضعشان بهتر است. نرخ‌های سود در آمستردام هلند از لندن هم پایین‌تر است، اما شهرنشینان محتاط و صرفه‌جویی آمستردام حتی از لندن‌ها هم ثروتمندترند.

علاقه‌آدام اسمیت به مباحث مربوط به سیاست استعماری فقط یک علاقه
صرفاً آکادمیک نیست. او درست مدت کوتاهی پیش از اعلام استقلال
مستعمرات آمریکا از بریتانیا سرگرم نوشتن این کتاب بوده است و

۱. Cadiz قدیمی‌ترین شهر بندری اسپانیا که در قرن هیجدهم یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری اسپانیا و کل اروپا محسوب می‌شد- مترجم.
۲. Lisbon پایتخت پرتغال و غربی‌ترین پایتخت بندری در اروپا واقع در شرق اقیانوس آتلانتیک شمالی که از دیرباز در زمره مهم‌ترین مراکز تجارت دریایی جهان بوده است- مترجم.

می‌خواهد به مقامات بریتانیا اندرز دهد که فقط آزادی تجاری بیشتر و نمایندگی سیاسی متناسب‌تر است که می‌تواند مانع از بروز بحران شود. متأسفانه پند و اندرز او کمی دیر به مقامات بریتانیایی رسید.^۱

امتناع رم باستان از اعطای مزایای شهروندی به متحدینی که [با شرکت در نبردهای مختلف] هزینه دفاع از امپراتوری رم را پرداخته بودند منجر به بروز ناگهانی جنگ اجتماعی شد. اکنون بریتانیا بر اخذ مالیات از مستعمراتش پافشاری می‌کند، اما از دادن نمایندگی پارلمانی به آن‌ها امتناع می‌ورزد. این موضوع به بروز ناخشنودی دامن زده و آمریکایی‌ها را از بازرگانی آرام و صلح‌طلب، به سیاستمدارانی ستیزه‌جو تبدیل کرده است. تنها راه حل ممکن برای بریتانیا این است که به مستعمرات خود متناسب با سهم و نقشی که در تأمین مالی هزینه‌های عمومی بریتانیا دارند نمایندگی سیاسی اعطا کند [تا آن‌ها نیز بتوانند در پارلمان بریتانیا نماینده داشته باشند و در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها شرکت کنند].

به میزانی که مستعمرات نیرومندتر می‌شوند، غضب ناعادلانه کل مزایای حاصل از تجارت با آن‌ها برای کشورهای استعمارگر دشوارتر می‌گردد و آن چه برای استعمارگران



۱. گرچه آدام اسمیت ده سال برای نوشتن این کتاب وقت صرف کرده بود، اما رساله «ثروت ملل» دقیقاً در همان سال اعلام بیانیه استقلال آمریکا (یعنی در سال ۱۷۷۶) برای نخستین بار چاپ و منتشر شد و از این لحاظ پارلمان و پادشاه لئوچ بریتانیا دیگر فرصتی برای تعمق در اندرزهای خردمندانه آدام اسمیت و اصلاح سیاست‌های اشتباه خود نداشتند. بسیاری از متفکران بریتانیایی معتقدند که هیچ واقعه‌ای در تاریخ کشورشان به اندازه از دست دادن آن سیزده مستعمره در آمریکای شمالی (که بعدها ایالات متحده آمریکا لقب گرفت) دردناک و تعیین‌کننده نبوده است. سیاست‌های غلط اقتصادی و خیره‌سری‌ها و حماقت‌های بی‌پایان سیاستمداران و خصوصاً پادشاه وقت بریتانیا (جرج سوم) و اصرار آن‌ها بر حفظ انحصارات تجاری و اخذ مالیات‌های سنگین از مستعمرات آمریکای شمالی به هر قیمتی (حتی به قیمت اعزام نیروی نظامی برای سرکوب اعتراضات مردم آمریکا) منجر به جنگ و از دادن مستعمرات شد.

در رویداد این شکست تاریخی، که ریشه‌هایی عمیقاً اقتصادی داشت، یکی از نکات جالبی که می‌تواند اهمیت آموزه‌های اقتصادی و نگرش فلسفی آدام اسمیت را برای خواننده دو چندان کند توجه به نگرش یا موضع شخصی پادشاه وقت بریتانیا «جرج سوم» در باب میهن است. جرج سوم در واقع سومین پادشاه بریتانیا از یک خانواده اصالتاً آلمانی (معروف به The House of Hanover «خانان هانوفر») بود، اما او، برخلاف اسلاف خود، در انگلستان و در شهر لندن متولد شده بود، زبان انگلیسی زبان مادری‌اش بود، و هرگز به «هانوفر» آلمان سفر نکرده بود. جرج سوم علاقه و تعصب شدیدی نسبت به بریتانیا داشت و همواره در کردار و گفتار خود سعی می‌کرد از اصل و نسب آلمانی‌اش دوری جسته و به شکلی افراطی به بریتانیایی بودن خودش مباحث کند. لذا بسیار محتمل است که سوداگران انحصارطلب و طرفداران طرز تفکر مکرانتیلیستی با پیشنهادات به ظاهر خیرخواهانه خود از این احساسات وطن‌پرستانه و افراطی جرج سوم نهایت استفاده را برده و قوانین انحصاری بسیاری را به نفع خود در پارلمان به تصویب رسانده باشند زیرا هر طرح و سیاستی که در ظاهر به سود بریتانیایی کبیر و منافع داخلی‌اش به نظر می‌رسیده طبیعتاً می‌بایست برای چنین پادشاهی مطلوب مطلق بوده باشد. از دست دادن مستعمرات آمریکای شمالی مهر تأییدی بر درستی تأکیدات مداوم آدام اسمیت بود که سعی داشت به مقامات کشورش بفهماند که چنین سیاست‌های انحصارطلبانه و ظالمانه‌ای نه تنها به نفع بریتانیا و مردمش نیست، بلکه از عظمت و ثروت میهن می‌کاهد. و پیش‌بینی‌های او بی‌هیچ کم و کاستی درست از آب درآمد. پافشاری در اجرای سیاست‌های انحصاری به ظاهر وطن‌پرستانه نه تنها مجد و ثروت پایداری برای بریتانیا به ارمغان نیاورد، بلکه در نهایت به صدور بیانیه استقلال آمریکا انجامید و همراه با آن کمر امپراتوری بریتانیایی کبیر برای همیشه شکسته شد- مترجم.

دفتر چهارم: تئوری و سیاست اقتصادی

باقی می ماند فقط هزینه هایی است که صرف حفظ اقتدارشان می کنند. در سیستم مرکانتیلیستی منافع تولیدکننده بر همه چیز استیلا و ارجحیت دارد. اما مقصود و منظور از تولید به تمامی و در حقیقت فقط مصرف است و آن چه می بایست استیلا و ارجحیت داشته باشد منافع مصرف کننده است.

تولید در کلیتیش غایت و مقصودی جز مصرف ندارد و به نفع تولیدکننده فقط تا آن اندازه می بایست توجه گردد که شاید برای پیشبرد نفع مصرف کننده لازم باشد.^۱

نظام کشاورزی^۲

دومین سیستم نظری علم فعلی اقتصاد اظهار می کند که محصول زمین تنها منبع ثروت و درآمد ملی است. باورمندان به این سیستم نظری جامعه را به سه گروه تقسیم می کنند: نخست صاحبان زمین؛ دوم مزرعه داران و کارگران مزرعه؛ و سوم صنعت گران، سازندگان کالاهای تولیدی، و بازرگانان (که این گروه سوم از نظر ایشان طبقه ناموّل هستند).

این عده استدلال می کنند که صاحبان زمین به واسطه هزینه هایی که برای آماده سازی و بهبود زمین می کنند (نظیر ساختمان سازی و فاضلاب و حصارکشی) در درآمد ملی ایفای سهم و نقش می کنند. مزرعه داران نیز با صرف هزینه در کشاورزی، خرید بذر، نگهداری از احشام، و تأمین معاش کارگران مزرعه در درآمد ملی ایفای سهم و نقش می کنند. اما در این سیستم سهم و نقش سازندگان کالا در درآمد ملی صفر است. نفع نیروی کار این عده دقیقاً با هزینه مواد اولیه، ابزارآلات و دستمزدهای ایشان رفع



۱. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل هشتم، ص. ۶۶۰ پاراگراف ۴۹

۲. the agricultural system در این مبحث در دفتر چهارم از رساله ثروت ملل، مقصود آدام اسمیت از «نظام کشاورزی» نحوه کشت و کار و فنون مربوط به کشاورزی نیست. واژه ترکیبی «agriculture» از ریشه لاتین و از دو بخش «ager» به معنای دشت یا زمین و «cultura» به معنای پرورش است و آدام اسمیت در این مبحث بیشتر به قسمت نخست این ترکیب کار دارد و به طرز تفکر کسانی حمله می کند که زمین را دشت را مبنای یگانه و تعیین کننده همه چیز در اقتصاد می دانستند (که در اصطلاح به آن ها «زمین گرا» یا «agrarian» می گفتند). این طرز تفکر حاصل یک نظام فلسفی به نام «فیزیوکراسی» (physiocracy) بود که واضعان و طرفداران عمده آن فرانسوی بودند. واژه «فیزیوکراسی» از ریشه یونانی و به معنای حاکمیت و اقتدار طبیعت است - مترجم.

می‌گردد [یعنی منفعتی که از بابت نیروی کار این عده عاید کشور می‌شود با هزینه‌ای که کشور باید بابت دستمزدها و مواد و ابزار کار ایشان بپردازد سر به سر است و در نتیجه مجموع کار آن‌ها صفر می‌شود]. [طرفدارن سیستم کشاورزی اظهار می‌کنند که] البته ممکن است این عده به واقع مفید هم باشند و به بخش‌های خاصی از آن چه صاحبان زمین و کشاورزان تولید می‌کنند ارزش هم اضافه کنند، اما به همان اندازه که ارزش ایجاد کرده‌اند از جای دیگر خورده‌اند و مصرف کرده‌اند. به طور مثال، آن‌ها تجهیزات لازم برای کاشت گندم و پرورش احشام را فراهم می‌آورند، اما به همان میزان نیز نان و گوشت و لبنیات مصرف می‌کنند.

معهد این طبقه سوم علی‌رغم نامولّد بودن (در این معنا که ثروت را صرفاً بازچینی یا جابه‌جا می‌کنند) باز هم برای تولیدکنندگان واقعی [یعنی صاحبان زمین و مزرعه‌داران و کشاورزان] بسیار مفید هستند چرا که برای آن‌ها بازار و تجهیزات و کالاهای ساخته‌شده فراهم می‌آورند. هیچ دلیل و مناسبتی ندارد که تولیدکنندگان بخواهند به این عده ظلم کنند، بلکه بر عکس، [اصلاً نباید به آن‌ها ظلم کنند] زیرا به واقع هر چه این عده از آزادی بیشتری برخوردار باشند رقابت بین آن‌ها بیشتر شده و در نتیجه قیمت آن چه عرضه می‌کنند پایین‌تر خواهد آمد. به همین منوال، دو طبقه دیگر نیز هر چه از آزادی بیشتری برخوردار باشند بر مازاد محصول زمین‌هایشان افزوده گردیده و در نتیجه، غذا و تولیدات بیشتری برای مصرف آن طبقه نامولّد در کشور موجود خواهد بود. طبق دیدگاه نظریه‌پردازان این سیستم، بهترین سیاست برای ترویج رشد و شکوفایی، سیاست «آزادی کامل»^۱ است.

این دیدگاه احتمالاً در مورد نیاز به کامل بودن آزادی اغراق می‌کند. در مقام قیاس می‌شود گفت که ظاهراً بدن انسان می‌تواند به‌رغم یک رژیم غذایی متغیر و گاه حتی ناسالم کاملاً سلامت بماند. به همین منوال، به نظر می‌رسد که اقتصاد نیز علی‌رغم سیاست‌های دولتی نآزاد قادر است به بقای خود ادامه دهد؛ این سیاست‌ها ممکن است موجب کندی اقتصاد شوند، اما متوقف کردن اقتصاد کار ساده‌ای نیست.

1. perfect liberty

«ژاک تورگو»^۱ (از حامیان برجسته این دیدگاه) نه تنها اقتصاددانی پیشنهاد، بلکه پزشک مخصوص «ماری آنتوانت»^۲ نیز بود. لذا آدام اسمیت با مقایسه سیستم اقتصادی با بدن انسان فلسفه «تورگو» را به زبانی رد می‌کند که برای او به خوبی قابل درک بوده است.

با وجود این، خطای اصلی «نظام کشاورزی» در این است که به صنعت‌گران و سازندگان و بازرگانان چونان طبقه‌ای سترون و نامولّد می‌نگرد. این نظریه ابتدا می‌پذیرد که طبقه مزبور هزینه‌های مربوط به خودش را پوشش می‌دهد- و این از سترونی به دور است [به زحمت می‌توان کسی را که از پس مخارج خودش بر می‌آید عقیم و نامولّد

۱. Anne-Robert-Jacques Turgot آن رابرت ژاک تورگو، اقتصاددان، پزشک، شاعر و سیاستمدار معروف فرانسوی، از پرشورتین حامیان فلسفه «فیزیوکراسی» (Physiocracy) است. وی و دیگر فیزیوکرات‌های معروف فرانسه نظیر «فرانسوا کینی» (Francois Quesnay) از واضعان و طرفداران تنها نظریه علمی اقتصادی موجود در نیمه دوم قرن هیجدهم محسوب می‌شدند. فیزیوکرات‌ها طبیعت را حاکم بلامنازع می‌دانستند و خواستار پیروی محض از قوانین طبیعت در تمام امور بودند. از معروف‌ترین نوشته‌های او یادداشت بلندی است با عنوان «ملاحظات در باب تشکیل و توزیع ثروت» (Réflexions sur la formation et la distribution des richesses). تقسیم جامعه به سه گروه (که آدام اسمیت در ابتدای این میبحث به آن اشاره می‌کند) در همین اثر معروف «تورگو» به تفصیل و با جزئیات بررسی شده است. اهمیت کانونی طبیعت در فلسفه فیزیوکراسی ایجاب می‌کرد که پیروان این فلسفه همه ثروت و عظمت ملتها را صرفاً ناشی از زمین و توسعه زمین بدانند. آدام اسمیت با تشریح کاستی‌های فلسفه «فیزیوکراسی» این پندار نادرست را شناسایی کرد و به چنان شناساند. البته فیزیوکرات‌ها نقش بسیار مهمی در تحول نظام سیاسی و اقتصادی زمانه خود داشتند، با قرض دولتی، افزایش مالیات، و وضع مقررات دست و پا گیر به شدت مخالف بودند، و ایده آزادی اقتصادی یکی از افاضات ارزشمند آنها بود. اما آنها درک درستی از ماهیت اصلی اقتصاد نداشتند و در قضاوت خود در مورد منشأ ثروت دچار خطایی بنیادین شده بودند. با انتشار رساله ثروت ملل در سال ۱۷۷۶ عصر فیزیوکرات‌ها به پایان رسید و فصل جدیدی در علم اقتصاد گشوده شد که دامنه نفوذ و تأثیراتش تا همین امروز ادامه دارد. «تورگو» مورد عنایت پادشاه فرانسه «لویی شانزدهم» بود و مدتی ریاست امور مالیه کشور فرانسه را برعهده داشت و اصلاحات اقتصادی بسیاری در آن کشور انجام داد. او هم‌چنین از دوستان صمیمی نویسنده و فیلسوف شهیر فرانسوی «ولتر» بود و «ولتر» نثر شعرگونه او را بسیار ستایش می‌کرد. البته «تورگو» در عین چیره‌دستی در بیان، زبانی تند و سخت بی‌پروا داشت و حتی در نوشتن نامه به شخص پادشاه نیز پروای رعایت مقام شاه را نداشت و عاقبت همین تندزبانی به عزل او انجامید- مترجم.

۲. Marie Antoinette همسر «لویی شانزدهم» که یک شاهزاده مجاری-آتریشی بود و با به سلطنت رسیدن لویی شانزدهم در سال ۱۷۷۴ ملکه فرانسه شد. اسناد و شواهد بیشمار وجود دارد مبنی بر این که لویی شانزدهم و همسرش در بسیاری از زمینه‌های اقتصادی و سیاسی به نصایح مشاوران متفکری نظیر «تورگو» گوش داده و در اجرای آن نصایح تلاش کرده‌اند، اما ناکارآمدی و فساد نهاده شده در سلطنت در فرانسه به قدری عمیق بود که اصلاحات اقتصادی پادشاه و همسرش نتوانست مانع از بروز انقلاب اول فرانسه گردد. لویی شانزدهم در ژانویه ۱۷۹۳ و «ماری آنتوانت» در اکتبر همان سال در میدان معروف «کنکور» در پاریس (میدان انقلاب سابق) گردن زده شدند. در فرهنگ عامیانه «ماری آنتوانت» را ملکه‌ای به غایت ابله معرفی کرده‌اند و مشهور است که وقتی صدای فریاد و اعتراض مردم گرسنه پاریس به کاخ ایزه می‌رسد و ملکه علت اعتراض ایشان را جوی می‌شود، ندیمه‌ها به وی می‌گویند که «مردم گرسنه‌اند و نان ندارند بخورند» و «ماری آنتوانت» در پاسخ با شگفتی و بلاهتی کودکانه اظهار می‌کند: «خب، بگذارید کیک بخورند!» (یا «چرا به جای نان کیک نمی‌خورند؟»). البته امروزه هیچ آدم عاقلی در نادرستی و مجعول بودن این قبیل داستان‌های عوام‌پسند تردید ندارد. ظاهراً یکی از دلایل رواج این داستان مجعول و انتساب آن به «ماری آنتوانت» جمله‌ای کنایه‌آمیز از «ژان ژاک روسو» در کتاب «عترافات» اوست که اشاره به شخص خاصی ندارد و بسیار واضح است که بیشتر کنایه‌ای طنزآلود و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است و نه گزارشی از یک واقعیت تاریخی: «...و نهایتاً به خاطر آورد راهکار موقتی یک شاهزاده بزرگ را که به او گفتند دهقانان نان ندارند و او در پاسخ گفت: بگذارید بیوش بخورند.» («بیوش»، brioche نوعی نان شیرین فرانسوی است)- مترجم.

نامید]. ثانیاً، افراد این طبقه به واقع ارزشی به چیزها ضمیمه می‌کنند که پایدار می‌ماند و می‌شود آن را بعداً به فروش رسانند- و این به وضوح نیروی کار مولّد است.

این نظام نظری علی‌رغم نواقصی که دارد [نسبت به بقیه نظامات نظری] در زمره بهترها است. این نظریه لااقل تشخیص می‌دهد که ثروت نه در پول، بلکه در تولید کشور است، و دیگر این که «آزادی کامل» را بهترین راه بیشینه‌سازی ثروت می‌داند. در شرایطی که فقط قواعد عدالت بر مردم حاکم است، و در غیاب محدودیت‌ها یا ترجیحات تجاری، مردم آزادند که پی‌گیر منافع خودشان باشند و سرمایه و نیروی کار خود را در رقابت با دیگران به میدان بیاورند. در چنین شرایطی، سرمایه و نیروی کار به سمت سودمندترین استفاده‌ها به جریان می‌افتد و حکومت از الزام نظارت بر حیات اقتصادی مردم و هدایت امور خلاص می‌شود. به واقع، در سیستم «آزادی کامل»، برای حکومت فقط سه وظیفه جهت رسیدگی باقی می‌ماند: دفاع، عدالت، و برخی کارهای عمومی.

[به این ترتیب] حکومت به کلی از وظیفه‌ای معاف خواهد شد که برای انجامش هیچ حکمت و دانش بشری هرگز کفایت نخواهد کرد؛ یعنی وظیفه سرپرستی بر «پیشه اشخاص خصوصی»^۱ و هدایت آن به سمت مناسب‌ترین مشاغل برای نفع جامعه.^۲



۱. البته آدم اسمیت در این جمله معروف خود ترکیب «industry of private people» را به کار می‌برد و منظورش کار و عادات و پیشه و جزئیات زندگی فرد فرد مردم است که هر یک برای خود حریمی خصوصی و منحصر به فرد دارند. از نظر او هیچ دانش و حکمتی نزد بشر وجود ندارد که یک مجموعه چند نفره از چند آدم معمولی (به نام «دولت») بخواهد، یا اصولاً بتواند، با استفاده از آن دانش ناموجود بر اقیانوسی از حریم‌های خصوصی (که هر قطره‌اش با قطره دیگر متفاوت است) نظارت یا سرپرستی داشته باشد، چه رسد به آن که بخواهد آن را به سمتی هدایت کند. در واقع او دارد به تلویح می‌گوید که اولاً فهم چنین گستره عظیمی از حریم‌های خصوصی و چگونگی جزئیاتش به کلی ناممکن است و در نتیجه سرپرستی بر چیزی که نمی‌شود ابعاد آن را فهمید یک امر محال خواهد بود و ثانیاً هدایت یک چیز درک نشدنی و نظارت‌ناپذیر (حالا به هر سمتی که می‌خواهد باشد) علاوه بر محال بودن، مضحک هم هست. لذا ملاحظه خردمندانه او مبنی بر «معاف شدن حکومت از وظیفه سرپرستی» هم خیرخواهانه است هم کنایه‌آمیز- مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر چهارم، فصل نهم، ص. ۶۸۷ پاراگراف ۵۱

~~~~~

## دفتر پنجم: نقش حکومت

~~~~~

هزینه‌های دفاعی

اولین وظیفه حکومت و نخستین هزینه ضروری او «دفاع از کشور» است: یعنی حفاظت از جامعه در مقابل خشونت و تجاوز و اشغال دیگران.

در ملت‌های شکارچی نظیر قبایل بومی آمریکای شمالی، مردم ناچارند که هم رزمنده باشند و هم شکارچی. آن‌ها می‌بایست حتی در زمان جنگ نیز با نیروی کار خود امرار معاش کنند. هیچ پادشاه یا کشوری نیست که با منابعش از آن‌ها حمایت کند.

ملت‌های چوپانی عشایری نظیر تاتارها یا عرب‌ها، ریس طایفه یا بزرگ قوم دارند، اما جنگجویان آن‌ها نیز ناچارند از راه گله‌داری امرار معاش کنند. چوپانان، و به واقع کل ملت، همراه گله‌های احشام کوچ می‌کنند. البته این ملت‌های عشایری و بادیه‌نشین چشم‌انداز غنیمت گرفتن از دشمنان شکست‌خورده را نیز در پیش رو دارند.

در عصر کشاورزی، مردم از کوچیدن باز می‌ایستند و در یک مکان سکونت می‌گزینند. مزارع را نمی‌توان به حال خود رها کرد؛ بنابراین، مردانی که در سنین مناسب رزم هستند عازم جنگ می‌شوند و بقیه در محل باقی می‌مانند. مادامی که بذر در زمین باشد مردم کشاورز تأمین هستند—طبیعت خودش بیشتر کارها را انجام می‌دهد.

در عصر صنعتی اما اوضاع متفاوت است. در این عصر وقتی مردم از حرفه خود به عنوان یک آهنگر یا نجار یا بافنده دست می‌کشند چشمه درآمدشان فوراً خشک می‌شود. این افراد وقتی عازم نبرد برای دفاع از ملت و کشور می‌شوند قادر به تأمین خود نیستند و می‌بایست که از کیسه یا خزانه عمومی تأمین شوند—و تازه لزوم تأمین

رزمندگان از کیسهٔ عمومی در این عصر خیلی بیشتر شده است چرا که لشکرکشی‌های نظامی گاه ممکن است ماه‌ها به طول بیانجامد. به علاوه، ادوات نظامی پیچیده‌تر و ترسناک‌تر شده‌اند که استفاده از آن‌ها مستلزم وجود ارتشی منضبط و متخصص است. به تمام این دلایل، تأمین مالی هزینه‌های دفاع از کشورهای پیشرفته باید توسط حکومت صورت پذیرد.

عدالت

حکومت همان گونه که موظف به محافظت از مردم در مقابل دشمنان خارجی است، وظیفه دارد از مردم در مقابل دشمنان داخلی نیز محافظت کند.

در بین ملت‌های شکارچی تقریباً هیچ مالکیتی وجود ندارد. مردم اغلب از آسیب رساندن به دیگران چیزی عایدشان نمی‌شود و نیاز چندانی نیز به اجرای رسمی عدالت نیست. اما در جایی که مالکیت وجود دارد وضعیت فرق می‌کند. دزدی در چنین جایی بالقوه منافی در بر خواهد داشت. آزمندی و جاه‌طلبی ثروتمندان، یا راحت‌طلبی و لذت‌جویی مستمندان ممکن است منجر به تجاوز به مالکیت خصوصی شود. کسب مال ارزشمند- که جمع کردنش است ممکن است سال‌ها به طول بیانجامد- ضرورتاً ایجاب می‌کند تا دولتی مدنی و دستگاهی قضایی برای نگاهداشت نظم و عدالت تأسیس گردد.

ثروت چشم‌گیر ثروتمندان برانگیزانندهٔ خشم مستمندان است که اغلب هم به واسطهٔ نیازشان و هم از سر حسادت، به تجاوز به اموال ثروتمندان تحریک می‌شوند. فقط در پناه دستگاه دادرسی مدنی است که مالک اموال ارزشمند- اموالی که از تلاش سال‌های بسیار به دست آمده و شاید که ثمرهٔ چندین نسل پی در پی باشد- قادر است حتی یک شب را در امنیت سر به بالین بگذارد.^۱

آشکارا مفید و ارزشمند است که همه مردم، به حکم عقل، اقتدار قضات مستقل را پذیرا باشند. اما علاوه بر این، انسان‌ها نسبت به اختیار و اقتدار نوعی احترام طبیعی

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش دوم، ص. ۷۱۰. پاراگراف ۲

قائل هستند که همین امر باعث می‌شود آن پذیرش محتمل‌تر گردد. مردم برای کیفیات شخصی مانند زور جسمانی، خردمندی، دوراندیشی، و فضیلت احترام قائل هستند و به بلوغ و سالخورده‌گی نیز احترام می‌گذارند. عامل دیگری که حس احترام را بر می‌انگیزد ثروت است، به ویژه در «عهد شبانی»^۱ که در آن مالکین بزرگ به جز در خدمت گرفتن هزاران نوکر و مستخدم چیز دیگری نداشتند که دارایی‌های خود را خرج آن کنند. به همین دلیل است که اقتدار یک شیخ بزرگ عرب بسیار زیاد و اقتدار یک خان تاتار به تمامی مستبدانه است.

چهارمین علتی که احترام را در انسان بر می‌انگیزد «نابرابری در تولد»^۲ است که خود از نتایج نابرابری در ثروت است. در عهد شکارچیان هیچ گونه نابرابری عمده ثروت وجود ندارد و پسر یک مرد خردمند یا دلیر ممکن است بیشتر از بقیه مورد احترام باشد، اما بعید است که این تفاوت‌ها چندان چشم‌گیر باشند. بر عکس، در ملت‌های شبانی ثروت ممکن است تا چندین نسل در یک یا چند خانواده باقی بماند و تولد [یا تخمه و نژاد] حرمتی بس عظیم می‌یابد. در همین عهد شبانی است که رفته رفته نابرابری‌های عظیم ثروت آشکار می‌گردد. همراه با این ثروت، «دولت مدنی»^۳ ظهور می‌کند- نهاده‌ای که به منظور پاسداری از آن‌ها که اموالی دارند در مقابل آن‌ها که اموالی ندارند طراحی شده است.

دولت مدنی، از آن رو که برای امنیت مال [و مالکیت] بنیان نهاده شده، در حقیقت برای دفاع از ثروتمندان در مقابل مستمندان بنا گردیده است، و یا برای دفاع از کسانی که قدری مال و ثروت دارند در مقابل آن عده که هیچ چیز ندارند.^۴



۱. age of shepherds عهد شبانی یا عصر و دوره چوپانان. استدلال آدام اسمیت هم در مورد دوران بادیه نشینی و چوپانی در گذشته‌های دور صادق است و هم در مورد جوامعی که در زمان او هم‌چنان به صورت عشایری و چوپانی زندگی می‌کردند و مدام در کوچ بودند- مترجم.

2. inequality of birth

۳. civil government ایده ظهور دولت مدنی چوپان پیامدی از انباشت ثروت و سپس وسیله‌ای برای پاسداری از حق مالکیت یکی از بینش‌های درخشان آدام اسمیت است. او یکریندی اندیشه‌های خود در این زمینه را تا حدود زیادی مدیون اندیشه و آثار فیلسوف نامدار انگلیسی «جان لاک» (به ویژه رساله دوم او در باب دولت مدنی) است- مترجم.

۴. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش دوم، ص. ۷۱۵. پاراگراف ۱۲

استدلال اسمیت مبنی بر این که قانون و دولت نهادهایی هستند که توسط ثروتمندان تأسیس گردیده تا مانع از دستبرد فقرا به اموال ایشان باشد به این معنا نیست که نظام دولت و قانون یک نظام بد است. او خود پیش‌تر اشاره کرده است که اصولاً مردم برای این که بتوانند ثروتی جمع کنند نخست باید اطمینان خاطر داشته باشند که اموالشان (که تحصیل آن ممکن است مستلزم سال‌ها تلاش و کوشش باشد) از آن‌ها دزدیده نمی‌شوند. و این انباشت ثروت لازمه اصلی رشد اقتصادی است.

کارهای عمومی^۱

سومین نقش حکومت بنا گذاشتن و حفظ کارهایی است که جنبه عمومی دارند- کارهایی که هرگز نمی‌توانند و قرار نیست به افراد خاصی سود برسانند، مثلاً نهادهایی که بازرگانی و تجارت را تسهیل می‌کنند، یا آموزش و پرورش کودکان و آموزش دادن به مردم در سنین مختلف.

به میزانی که سطح بازرگانی یک کشور افزایش می‌یابد نیاز به کارهای عمومی نظیر جاده‌ها، پل‌ها، و بنادر نیز بیشتر می‌شود. اکثر این تسهیلات را می‌توان از طریق اخذ عوارض تأمین اعتبار کرد، بدون آن که هیچ نیازی به تحمیل هزینه بر منابع مالی عمومی [یا بیت‌المال] باشد. به طور مثال، ضرب سکه، که کار بازرگانی را تسهیل می‌کند، به طور کلی خودش هزینه‌های مربوطه را تسویه می‌کند [یعنی هزینه‌های مربوط به استخراج معادن نیکل، حمل و نقل، ساخت کارخانه ذوب فلز، ساختن

۱. public works- اسمیت برای توضیح فعالیت‌هایی که جنبه عمومی دارند به طور کلی از واژه «کار» و «کارها» استفاده می‌کند. امروزه برای توصیف این قبیل کارها بیشتر از واژه «کالا» و «کالاها» استفاده می‌کنند و به آن‌ها «کالاهای عمومی» (public goods) می‌گویند. ترکیب «کالای عمومی» در علوم اقتصادی و سیاسی یک اصطلاح فنی محسوب می‌شود. البته ما در زبان فارسی (و اغلب در متون غیرتخصصی و ژورنالیستی و یا در محاوره) از ترکیب «خدمات عمومی» استفاده می‌کنیم که برای همه مردم نیز قابل فهم است. اما جدای از تفاوت‌های معنایی که بین کلمه «خدمات» (services) و کلمه «کالاها» (goods) وجود دارد، به نظر می‌رسد که ما در هنگام استفاده از کلمه «خدمات» در حالت مفرد با مشکلاتی مواجه می‌شویم و به همین دلیل هم سعی می‌کنیم که برای بیان منظور خود در این مورد خاص همیشه حالت جمع این کلمه را به کار ببریم. مثلاً به ندرت ممکن است بگوییم: «پل یک خدمت عمومی است» (بلکه می‌گوییم «پل یا ساخت پل از جمله خدمات عمومی است») چون در آن صورت شنونده تصور می‌کند که پل یک جور خدمت کردن است در حالی که پل، لنگرگاه، دفاع ملی، آموزش و پرورش، و غیره در واقع «کالا» هستند، کالایی که توسط نهادهای به نام دولت و به منظور استفاده عموم مردم ساخته یا «ایجاد» می‌شود- مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

قالب‌های دقیق برای سکه، هزینه استخدام نیروی کار، مصرف انرژی و غیره، همگی با سود حاصل از تسهیل بازرگانی و خرید و فروش کالا و خدمات در بازار که با استفاده از سکه امکان‌پذیر شده، جبران می‌شود^۱ و به علاوه یک درآمد کوچکی هم بابت حق‌الضرب سکه عاید حکومت می‌شود؛ و یا اداره پست^۲ سود بسیار سرشاری ایجاد می‌کند.

قسمت عمده این قبیل کارهای عمومی را می‌توان به سادگی مدیریت کرد به طوری که هر کدام دخل ویژه‌ای به دست دهد که برای تسویه خرج‌های مربوطه‌اش کفایت نماید بدون آن که باری بر دخل عمومی جامعه تحمیل کند.^۲

آن دسته از کارهای عمومی که قادر به ایجاد چنین دخل و عوایدی نیستند، اما واجد منفعتی برای یک منطقه خاص هستند، بهتر است که از طریق اخذ مالیات در همان منطقه و با مدیریت منطقه‌ای اجرا شوند. به طور مثال، روشنایی و سنگفرش خیابان‌های لندن به این خوبی نمی‌بود اگر هزینه روشنایی و سنگفرش بر دوش خزانه کشور می‌افتاد. به علاوه، هزینه این دو کار نیز به جای آن که از طریق اخذ مالیات از ساکنین یک خیابان، محله، یا منطقه خاص در لندن تأمین شود به صورت مالیات سراسری و از جیب همه شهروندان کشور (که اکثرشان هیچ استفاده‌ای از روشنایی یا سنگفرش آن خیابان‌ها نمی‌برند) پرداخت می‌گردید.

برخی افراد که طرفدار بیشتر شدن هزینه‌های عمومی هستند در اشارات آدام اسمیت در مورد کارهای عمومی و آموزش همگانی قوت قلب و تأییدی برای عقاید خودشان می‌جویند، اما این تسلاهی خاطری بیهوده است زیرا اولاً آدام اسمیت اشارات خود را به طرح‌هایی محدود می‌کند که برای تجارت و بازرگانی ضروری هستند، نظیر کارهای زیربنایی و آموزش.

۱. آدام اسمیت اداره پست و مرسولات را در ردیف کالاهای عمومی (یا به قول خودش «کارهای عمومی») قلمداد می‌کند که توسط دولت ایجاد می‌گردد و به واقع تا همین امروز هم در بسیاری از کشورهای دنیا ادارات پست عموماً جزو سازمان‌های دولتی هستند. اما در عین حال در دهه‌های اخیر سازمان‌های پستی بزرگ و بسیار موفق (نظیر DHL و UPS و غیره) توسط بخش خصوصی در اروپا و آمریکا به وجود آمده‌اند که از بسیاری ادارات پستی دولتی کارآمدتر و موفق‌تر هستند. مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش سوم، گفتار نخست، ص. ۷۲۴، پاراگراف ۲.

او از طرح‌های عمومی که بخواهند جایگزینی برای بازرگانی خصوصی باشند حمایت نمی‌کند. شکافی ژرف و پرناسدنی هست میان این حمایت محدود از کارهای عمومی و بی‌شمار وظایف و کارهای بزرگی که دولت مدرن امروزه برای خودش قائل می‌شود. ثانیاً حتی در مواردی که اسمیت می‌پذیرد که صرف هزینه‌های عمومی ممکن است برای ساخت طرح‌های زیربنایی ضرورت داشته باشد، نظرش بر این است که هزینه‌های مزبور می‌بایست از طرف کسانی بازپرداخت گردد که از آن طرح‌ها بهره می‌برند^۱ و نه از طرف عموم مردم و با اخذ مالیات مستقیم. چنان چه تأمین هزینه طرح از طریق اخذ عوارض از استفاده‌کنندگان امکان‌پذیر نباشد، در آن صورت می‌بایست کل ساکنین آن محل یا منطقه که مستقیماً در آن طرح ذینفع هستند با پرداخت مالیات هزینه‌های مربوطه را بپردازند. سوم آن که در زمان آدام اسمیت تعداد شرکت‌های خصوصی‌ای که قادر به تأمین هزینه طرح‌های عظیم زیربنایی باشند انگشت شمار بود (البته به جز چند شرکت سهامی مشترک که اسمیت به دلایل دیگر نسبت به آن‌ها سوء ظن بسیار داشت). این وضعیت امروزه تغییر کرده است و شیوه‌های اخذ عوارض نیز امروزه بسیار پیچیده‌تر از سابق شده است.^۲ بنابراین، نسبت به زمان آدام اسمیت، ساخت و اداره طرح‌های زیربنایی توسط بخش خصوصی عملی‌تر و امکان‌پذیرتر شده است.

هدف این کارهای عمومی به طور کلی تسهیل بازرگانی است. اما برخی شاخه‌های خاص بازرگانی، نظیر داد و ستد با ملت‌های وحشی و غیرمتمدن، نیاز به حفاظت فوق‌العاده دارد. یک فروشگاه یا دفتر کار معمولی نمی‌تواند برای کالاهای بازرگانانی که با آفریقای غربی یا شبه قاره هند تجارت می‌کنند چندان تأمین کند. اغلب

۱. مثلاً اگر شاهراهی در یک منطقه کشیده می‌شود هزینه ساخت و نگهداری آن فقط از طریق اخذ عوارض از ترددکنندگان از آن شاهراه تأمین گردد و یا اگر بندری تجاری در منطقه‌ای احداث شود، هزینه‌اش صرفاً می‌بایست از طریق اخذ عوارض از کشتی‌هایی تأمین شود که در آن بندر لنگر می‌اندازند و از تسهیلات آن استفاده می‌کنند - مترجم.

۲. تعداد شرکت‌های خصوصی عظیم و ثروتمند که توان انجام طرح‌های زیربنایی داشته باشند خیلی زیاد است - مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

وجود منافع حاصل از تجارت بوده که اعزام سفیر به کشورهای بیگانه را ضروری کرده است: تجارت «کمپانی ترکیه»^۱ لزوم استقرار سفیر در «قسطنطنیه»^۲ را سرعت بخشید و نخستین سفارت‌خانه‌های انگلیسی در روسیه تماماً به خاطر منافع تجاری ایجاد شدند.^۳

به نظر عاقلانه می‌آید که چنین هزینه‌های فوق‌العاده‌ای باید از طریق اخذ مالیاتی نه چندان سنگین از کسانی که دست اندر کار تجارت‌های مربوطه هستند تأمین گردد. هم‌چنین به نظر عاقلانه می‌آید که وقتی بازرگانان پذیرای ریسک می‌شوند و تجارت جدیدی با برخی مناطق دورافتاده و وحشی برقرار می‌کنند نوعی انحصار موقتی به آنان اعطا شود. اعطای این انحصارات موقتی، درست مانند حقوق ثبت اختراع برخی ماشین‌آلات، ساده‌ترین راهی است که حکومت می‌تواند ریسک بازرگانان را جبران کند- ریسکی که بعدها پس از پا گرفتن تجارت با آن مناطق دورافتاده می‌تواند برای عموم مردم منفعت داشته باشد.

البته سیاست ملی تا کنون نامنسجم و متناقض بوده است و گاهی اوقات وظیفه حفاظت از تجارت به شرکت‌های خصوصی واگذار گردیده است. اما این شرکت‌ها عموماً یا در اداره امور تجاری سوء مدیریت داشته‌اند یا همیشه تجارت را به نفع خودشان محدود کرده‌اند. شرکت‌های مزبور شامل کمپانی‌هایی نظیر «هامبورگ»^۴،



۱. Turkey Company کمپانی ترکیه یا کمپانی شام (منظور شامات، یعنی سرزمین‌های سوریه و فلسطین است) یک کمپانی بزرگ انگلیسی بود که در اواخر قرن شانزدهم میلادی و بنا به درخواست رسمی تعدادی از بازرگانان انگلیسی از «ملکه الیزابت اول» جهت ارتقای سطح تجارت بین انگلستان و مناطق شرق دریای مدیترانه (به ویژه منطقه شامات و هم‌چنین قسطنطنیه و اسکندریه) تأسیس گردید. این کمپانی در زمان آدام اسمیت هم‌چنان دایر بود، اما تا حدود زیادی از قدرت انحصاری و سرمایه آن کاسته شده بود تا این که سرانجام در اواسط نیمه دوم قرن نوزدهم منحل گردید- مترجم.

۲. Constantinople مرکز امپراتوری بیزانس (یا روم شرقی) و بعدها پایتخت امپراتوری عثمانی و شهر استانبول فعلی در ترکیه- مترجم.
۳. بنا به استدلال صحیح و ساده آدام اسمیت، علت وجودی تأسیس دستگاه دیپلماسی خارجی (که امروزه به آن وزارت امور خارجه می‌گوییم) تجارت و بازرگانی بین کشورها بوده است که فی‌نفسه امری بسیار نیکو و پسندیده است. اما متأسفانه با بزرگ‌تر شدن دولت‌ها و طولانی‌تر شدن فهرست بی‌انتهای وظایف نامربوطی که دولت‌ها برای خودشان قائل شده‌اند، کار به جایی رسیده است که امروزه دستگاه دیپلماسی ابردولت‌هایی نظیر ایالات متحده آمریکا به همه چیز در این دنیا کار دارند و در بسیاری امور نامربوط دخالت می‌کنند. قاعداً «وابسته بازرگانی» می‌بایست قدرت مسلم و رئیس یک سفارت‌خانه باشد (یعنی او باید در واقع «سفیر» باشد) اما امروزه قدرت و اختیار رایزن یا وابسته بازرگانی خیلی کمتر از سفیر یا کنسول و حتی معاونین سفارت و کنسول‌گری است- مترجم.

۴. Hamburg Company بازمانده‌ای از کمپانی قدیمی و عظیمی به نام «کمپانی ماجراجویان بازرگان لندن» (Company of Merchant Adventurers of London) که تاریخ تأسیس آن به ۱۴۰۷ میلادی باز می‌گردد- مترجم.

«روسیه»^۱، «ایستلند»^۲، «ترکیه» و «رویال افریکن»^۳ می‌شوند که هر فرد واجد شرایطی می‌تواند با پرداخت حق عضویت به آن‌ها بپیوندد. به عبارت دیگر، این کمپانی‌ها تقریباً شبیه اتحادیه‌های تجاری هستند و مانند آن‌ها رفتار می‌کنند. این شرکت‌ها هم‌چنین شامل «شرکت‌های سهامی مشترک»^۴ هستند که توسط دولت تأسیس گردیده و به هر کدام انحصارات ویژه‌ای در تجارت خارجی اعطا گردیده است که از آن جمله می‌توان به کمپانی‌های «دریای جنوب»^۵، «خلیج هادسون»^۶ و «رویال افریکن» اشاره کرد. اما این قبیل امتیازهای انحصاری الزاماً از شکست و سقوط این کمپانی‌ها جلوگیری نکرده‌اند و اعطای انحصارات دائمی به ایشان مالیات مضحک و نامعقولی بر عموم مردم تحمیل می‌کند.

«شرکت‌های سهامی مشترک» در کسب و کارهایی که تکرارشونده هستند (نظیر بانکداری یا بیمه یا صنعت ساخت تأسیسات زیربنایی مثل حفر کانال آب یا فاضلاب) بدون امتیازات ویژه هم شانس موفقیت دارند. اما آهنگ حرکت در انواع دیگر کسب و کار خیلی تند است [که آن‌ها را در معرض تغییر و تحول دائمی قرار می‌دهد] و در نتیجه، این کسب و کارها مستلزم ریسک‌پذیری و توجه به جزئیات متغیر هستند. در این گونه صنایع و کارها، شرکتی که توسط گروه یا هیئتی از مدیران مختلف اداره می‌شود به قدری کند حرکت می‌کند که نمی‌تواند به موفقیت برسد.

از نظریات آدام اسمیت عموماً به گونه‌ای استنباط می‌کنند که گویی او با «شرکت‌های سهامی مشترک» مخالف بوده است (یعنی با آن نوع از ترتیبات که امروزه بر اکثر شرکت‌های بزرگ دنیا حاکم است). اما در واقع چیزی که آدام اسمیت از اساس با آن مخالفت داشت، نه شرکت‌های سهامی مشترک،

۱. Russian Company معروف به «مسکووی کمپانی» (Muscovy Company) ثبت شده در انگلستان به تاریخ ۱۵۵۵ جهت گسترش تجارت با روسیه- مترجم.

۲. Eastland Company یا «کمپانی دریای شمال» (North Sea Company) که برای گسترش تجارت در اسکاندیناوی و حوزه دریای بالتیک در سال ۱۵۹۷ در انگلستان تأسیس شد- مترجم.

۳. Royal African Company تأسیس شده در سال ۱۶۶۰ جهت در دسترس گرفتن انحصار تجارت طلای معادن در غرب آفریقا- مترجم.
۴. joint-stock companies به شرکت‌هایی گفته می‌شود که در مالکیت مشترک سهامداران مختلف باشند. در این گونه شرکت‌ها هر یک از سهامداران به نسبت سهمی که دارد مالک شرکت است- مترجم.

۵. South Sea Company این کمپانی انحصار تجارت با آمریکای جنوبی را در اختیار داشت و در سال ۱۷۱۱ بر بنیاد تأسیس شد- مترجم.
۶. Hudson's Bay Company یکی از عظیم‌ترین کمپانی‌های جهان که هم اکنون نیز در آمریکای شمالی فعالیت دارد و در سال ۱۶۷۰ با فرمان سلطنتی پادشاه انگلستان «چارلز دوم» تأسیس شد- مترجم.

بلکه امتیازات ویژه‌ای بود که به برخی شرکت‌های خاص اعطا شده بود. او هم‌چنین معتقد است شرکت‌هایی که توسط هیئتی از مدیران سهامدار اداره می‌شوند به علت چندگانگی در تصمیمات از سرعت لازم برای موفقیت در بسیاری از رشته‌های کسب و کار برخوردار نیستند. اما امروزه در شرکت‌های بزرگ سهامداران معمولاً هیئت چند نفره‌ای از مدیران ارشد را انتخاب می‌کنند و آن مدیران ارشد نیز به نوبه خود برای اداره امور به یک گروه کوچک اجرایی متکی هستند و این ترتیبات به شرکت‌های بزرگ امکان می‌دهد تا عملیات اداره شرکت را با چالاک‌ی بسیار انجام دهند.

آموزش جوانان

تخصص‌گرایی علی‌رغم منفعت مسلمی که به واسطه کارآمدی اقتصادی نصیب جامعه می‌کند می‌تواند تأثیرات مخربی بر فرد هم داشته باشد. شخصی که سال‌ها از عمرش را صرف انجام و تکرار یک کار ساده می‌کند دیگر هیچ فرصتی برای تفکر خلاق نخواهد داشت. ادامه این روند موجب می‌گردد که افراد فقیر و زحمتکش به «مرگ کاذب ذهنی»^۱، یا به کوتاه فکری، ترس از دگرگونی، و وحشت از ناشناخته‌ها دچار شوند مگر آن که دولت با انجام اقداماتی مانع از این روند گردد.

اسمیت در این جا ایده «آلیناسیون»^۲ (یا بیگانگی) «کارل مارکس» را پیش‌بینی می‌کند- یعنی ایده‌ای که معتقد است کارگران کارخانه‌ها بر اثر تکرار مداوم یک کار و بدون داشتن چندان علاقه‌ای به محصول نهایی کارشان، از خود بیگانه می‌شوند.

۱. mental torpor- این حرف‌های آدم اسمیت بی‌اختیار انسان را به یاد جمله معروفی منتسب به «آلبرت اینشتن» می‌اندازد که: "در همان دم که از یادگیری (و فکر کردن) باز می‌ایستی شروع به مردن می‌کنی". اما ویژگی ملاحظه آدم اسمیت در این است که افراط در تخصص‌گرایی محض را از عوامل این مرگ کاذب ذهنی می‌داند. در واقع، این ملاحظه آدم اسمیت به نوعی یادآور صحنه‌هایی از فیلم معروف «عصر جدید» اثر چارلی چاپلین نیز هست که در آن کارگران کارخانه بر اثر تکرار مداوم یک کار، ماهیت انسانی خود را از دست داده و تا حد ابزار و ماشین سقوط کرده‌اند. گر چه عموماً این فیلم را (با استناد به برخی نظرات «هگل» و «مارکس») بیانیه‌ای علیه سرمایه‌داری و عصر صنعتی می‌دانند و مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها (خصوصاً فرانسوی‌ها) از این فیلم برای تقبیح نظام سرمایه‌داری بهره‌برداری تبلیغاتی بسیار کردند، اما جالب این جا است که نزدیک به صد سال قبل از «مارکس» و حتی سال‌ها پیش از طرح ایده «آلیناسیون» توسط «هگل»، آدم اسمیت (که خود بنیان‌گذار نظام سرمایه‌داری است) به چنین موضوعی اشاره کرده بود. - مترجم.

2. alienation

در کشورهای غیرمتمدن، چه شکارچی چه چوپانی، تنوع مشغولیت‌های مردم و مشکلاتی که هر روزه با آن دست و پنجه نرم می‌کنند باعث حدّت ذهن و قوّه قضاوتشان می‌شود.

کسی که زندگی‌اش سراسر صرف انجام چند کار ساده‌ای می‌شود که احتمالاً آثار و نتایجشان نیز همیشه یکسان (یا تا حد بسیار زیادی یکسان) است، دیگر هیچ فرصتی برای به کار انداختن فهم خود یا به کارگیری خلاقیت خود در یافتن مقتضیات برای رفع مشکلاتی که هرگز اتفاق نمی‌افتند ندارد.^۱

در کشورهای متمدن [که تخصص‌گرایی اساس اقتصاد و جامعه را تشکیل می‌دهد و بیشتر از دیگر جوامع در معرض خطر تکرار مکررات و روزمرگی هستند] آموزش مردم عادی توجه ویژه‌ای طلب می‌کند. مردم ثروتمند تمایل بیشتری به آموزش فرزندان‌شان دارند و در پرداخت هزینه آموزش نیز توانمندتر هستند. در ضمن، ثروتمندان مشاغل متنوع‌تری دارند که تمرین و ورزیدگی ذهنی بیشتری می‌طلبد و به همین دلیل احتمال سستی ذهن نزد ایشان کمتر است. اما مردم عادی پول چندانی برای خرج آموزش ندارند- و همچنین وقت و فرصتشان نیز بسیار اندک است چرا که کودکان آن‌ها به محض آن که توانایی کار کردن پیدا می‌کنند ناچار می‌شوند تا برای تأمین معاش خانواده شروع به کار کنند.

اما عناصر ضروری آموزش می‌بایست در سنین بسیار پایین کسب شوند. دولت می‌تواند با صرف هزینه‌ای بسیار اندک این ضرورت کسب یادگیری‌های ابتدایی را در جامعه تشویق و حتی بر همه افراد جامعه تحمیل کند. این هدف را می‌شود با تأسیس مدارس محلی جهت آموزش کودکان محقق کرد، مدارس که شهریه آن‌ها به قدری معقول و ارزان باشد که حتی یک کارگر ساده هم بتواند از پس هزینه‌اش بر آید. بخشی از حقوق مدیران و آموزگاران این مدارس را می‌توان از خزانه عمومی کشور پرداخت (گر چه کل حقوق این عده و یا حتی قسمت عمده حقوقشان نباید از این منبع پرداخت گردد زیرا در

ک

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، ص. ۷۸۲، پاراگراف ۵۰

آن صورت خیلی زود نسبت به شاگردان خود بی‌اعتنا خواهند شد). با تأسیس این گونه مدارس محلی در اسکاتلند به تقریباً تمام مردم عادی خواندن تدریس شده و به بسیاری از آن‌ها نوشتن و حساب نیز آموزش داده شده است. تأسیس مدارس خیریه در انگلستان هم کما بیش همین تأثیر را داشته است.

موقوفات و شهریه‌های عمومی اعطا شده به مدارس و دانشکده‌ها ضرورت دقت و توجه سخت‌کوشانه آموزگاران را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تا حدودی کاهش داده است. معیشت آموزگاران، تا آن جا که از مواجب ماهیانه ایشان تأمین می‌گردد، آشکارا از صندوقی پرداخت می‌شود که به کلی مستقل از موفقیت آموزگاران و شهرت آن‌ها در حرفه خاص ایشان است.^۱

اسمیت خودش در یکی از همین مدارس محلی در اسکاتلند درس خوانده بود که با بودجه عمومی اداره می‌شد. اما توصیه‌های راهبردی وی در این زمینه، علی‌رغم انگیزه‌های شرافتمندانه او، از انسجام کامل برخوردار نیستند. مثلاً او از ساخت مدارس با بودجه دولتی حمایت می‌کند اما با پرداخت کل حقوق معلمین از بودجه دولتی مخالف است. در عین حال او مدارس خصوصی تدریس موسیقی و دیگر هنرها را ستایش می‌کند. به یقین می‌توان گفت که آدام اسمیت آن گونه آموزش و پرورش سراسری دولتی را که امروزه در بسیاری از کشورها مرسوم هستند مد نظر نداشته است.

ک

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش سوم، گفتار دوم، ص. ۷۶۰. پاراگراف ۵
با مطالعه پاراگراف‌های قبل و بعد از نقل قول فوق در متن اصلی رساله «ثروت ملل» منظور آدام اسمیت تا حدودی روشن‌تر می‌شود. او معتقد است که رابطه مستقیمی بین دستمزد افراد و نحوه کار کردن آن‌ها وجود دارد. به نظر او اگر معیشت آموزگاران (یعنی آن حداقل معاشی که برای ادامه بقا لازم است) تماماً وابسته به مقدار حقوق ماهانه آن‌ها باشد، و اگر آن حقوق تماماً از محل بودجه عمومی پرداخت گردد، امکان دارد که آموزگاران به تدریس شاگردان خود چندان توجه نکنند و انگیزه چندانی برای موفقیت در کار نداشته باشند و حتی خوش‌نامی و شهرت در حرفه آموزگاری برایشان زیاد مهم نباشد زیرا حقوق ماهانه آن‌ها به هر حال از صندوق بسیار بزرگی به نام خزانه عمومی پرداخت می‌شود و ماهیت خزانه عمومی (بر خلاف یک صندوق یا منبع مالی خصوصی که به افراد شخصی تعلق دارد) به گونه‌ای است که بر اساس موفقیت یک معلم به او حقوق نمی‌دهد، بلکه به هر کس که حرفه‌اش معلمی باشد و در مدرسه‌ای مشغول به تدریس باشد (فارغ از این که چه قدر در کارش موفق است) هر ماه حقوق می‌دهد. متأسفانه این تقیصه در اکثر نظام‌های دولتی وجود دارد و بسیاری از کارکنان بخش دولتی انگیزه‌ای برای سخت‌کوشی و موفقیت ندارند چون حقوقشان به صورت خودکار هر ماه از بودجه دولتی پرداخت می‌شود- مترجم.

کتاب‌های درسی نیز البته می‌توانند آموزنده‌تر از وضع فعلی باشند: تدریس هندسه و مکانیک پایه مفیدیت بیشتری برای مردم عادی دارد تا تدریس زبان لاتین. تعیین جوایز عمومی برای دستاوردهای آموزشی نیز سودمند خواهد بود. در ضمن، می‌توان با برگزاری برخی آزمون‌ها قبل از ورود افراد به یک حرفه خاص از آن‌ها امتحان گرفت.

این همان روشی است که با آن جمهوری‌های یونان و رم باستان روحیه سلحشوری را در شهروندان خود حفظ می‌کردند. آن‌ها برای تحصیل و تمرین شهروندان خود «دبیرستان‌های ورزشی»^۱ تأسیس می‌کردند و آموزگاران را به خدمت می‌گرفتند که دستمزدشان را شاگردان می‌پرداختند و برای تمایز افرادی که در کار خود از دیگران برتری داشتند به آن‌ها، اعم از شاگرد و آموزگار، نشان افتخار می‌دادند. امروزه شاید به استثنای چند مدرسه در سوییس، تنها به عده اندکی با این روحیه سلحشوری آموزش داده می‌شود و خطر رواج بزدلی و فقدان حس ارزش نفس، کم از خطر گسترش نادانی و حماقت نیست.^۲ پرورش احساس ارزش نفس و ترویج دانش هر دو به نفع جامعه هستند و به ترویج نظم شایسته و نجابت و بزرگ‌منشی می‌انجامند.^۳

آموزش دینی

نهادهایی که به آموزش مردم در تمام رده‌های سنی می‌پردازند عمدتاً نهادهای آموزش دینی هستند. کشیش‌ها و مبلغین مذاهب رسمی که متکی به عواید املاک یا مالیات «عشر»^۴ هستند اغلب از خود راضی و غافل می‌شوند [و چون به واسطه عواید حاصل از



۱. gymnasia - دبیرستان‌های معروف علمی-ورزشی-رزمی در یونان باستان که علاوه بر تمرین فنون رزمی و ورزشی، محلی برای انجمن و معاشرت شهروندان و تحصیل فلسفه و هندسه و علوم رایج در آن زمان بودند. رومی‌ها به تقلید از یونانی‌ها مدارس مشابهی در رم بنیان نهادند و این سنت را حفظ کردند - مترجم.

۲. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش سوم، گفتار دوم، صفحات ۷۸۷ و ۷۸۸، پاراگراف ۶۰.
۳. آدام اسمیت به روحیه سلحشوری و آمادگی دفاعی مردم بسیار اهمیت می‌داد و در فصل اول دفتر پنجم رساله ثروت ملل به تفصیل در این مورد بحث می‌کند. او به همین خاطر جوامع یونان و رم باستان (در دوران جمهوری رم) را بسیار ستایش می‌کند و معتقد است که اهمیتی که این جوامع به آمادگی‌های رزمی و دفاعی افراد می‌دادند نه تنها به سلامت جسمانی و جدت ذهن مردم کمک می‌کرد، بلکه به واسطه انضباط حاکم بر این قبیل آموزش‌های دفاعی، نوعی نظم و ترتیب شایسته در بین افراد جامعه رواج می‌یافت - مترجم.

۴. tithe در لغت به معنای یک دهم یا عشر است. مالیات «عشر» به واقع مالیاتی به میزان یک دهم از مال است که یا به صورت داوطلبانه به نهادهای مذهبی پرداخت می‌شد (که همچنان نیز در برخی کشورهای اروپایی رواج دارد) و یا به صورت مالیات اجباری از طرف دارنده مال به حکومت پرداخت می‌شد - مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

املاک وسیع و مالیات «عشر» هیچ دغدغه‌ای برای تأمین معاش و حفظ سمت خود ندارند، نسبت به ضعف‌های کار خود و خطراتی که احیاناً تهدیدشان می‌کند دچار بی‌اعتنایی و غفلت می‌شوند] و غیرت و سخت‌کوشی مدعیان تازه وارد آن‌ها را به محاق می‌برد [جدّیت تازه واردان هشیار و پرتلاش رفته رفته این کشیشان تن‌آسا و از خود راضی را از صحنه به در کرده و مهجور می‌سازد]. به همین جهت این عده برای حفظ مقام و موقعیت خود به قانون متوسل می‌شوند. به طور مثال، کشیشان کاتولیک بدعت‌گذاران را با توسل به قانون مجازات می‌کردند که خودشان هم بعدها به دست کشیشان پروتستان کلیسای انگلستان و با توسل به قانون به دار مجازات آویخته شدند.

نظام‌های اخلاقی می‌توانند یا سخت‌گیرانه و ریاضت‌کشانه باشند یا آزادمنشانه. مردمی که با رسم و آداب زمانه پیش می‌روند عموماً به سمت نظام آزادمنشانه گرایش می‌یابند، به تجملات و خوشی‌های بی‌نظم و ترتیب روی می‌آورند و گاه، البته در حد معقول، زیاده‌روی هم می‌کنند. اما باید توجه داشت که این عده از پس هزینه تجملات بر می‌آیند. در مقابل، در بین مردم عادی آن‌ها که عاقل‌تر هستند از این زیاده‌روی‌ها نفرت دارند چرا که می‌دانند تجمل‌گرایی و ولخرجی بالقوه به تباهی ایشان خواهد انجامید. مشکل اخلاقی این عده به ویژه در شهرها شدیدتر است، یعنی در جایی که گمنامی افراد باعث می‌شود که ساده‌تر در ورطه غفلت از خویشتن و ولخرجی بیافزند مگر آن که جذب یکی از فرقه‌های مذهبی کوچک و ریاضت‌کش و اغلب گریزان از جامعه شوند.

نخستین چاره و درمان چنین مشکلی تحصیل علم و فلسفه است که حکومت می‌تواند آن را گسترش دهد، البته نه با پرداخت مواجب مکفی به آموزگاران (که به تبلی و غفلت آنان خواهد انجامید) بلکه با الزام مردم به یادگیری علم و فلسفه پیش از آن که به حرفه و تجارتی ورود کنند. دومین چاره آن است که با تروج هنرها برای مردم تفریح و سرگرمی فراهم آورند.

تأمین هزینه‌های دولتی

برخی مخارج برای پشتیبانی از شأن و وقار پادشاه لازم است؛ پادشاهی که به عنوان حاکم و دادرس اصلی کشور می‌بایست مورد احترام همگان باشد. به همین ترتیب، هزینه دستگاه عدالت کیفری نیز از جمله مخارجی است که کل جامعه می‌بایست متقبل آن گردد. هزینه دعاوی مدنی اما بهتر است توسط کسانی پرداخت گردد که از آن منتفع می‌گردند، یعنی از استفاده‌کنندگان آن. در واقع، بنا به یک قاعده کلی، پرداخت به مستخدمین دولتی می‌بایست بر اساس دستاوردها باشد.

خدمات دولتی هرگز به نحوی بهتر انجام نخواهند شد مگر زمانی که اجر و پاداش آن خدمات چنان پیمادی از انجام و ارائه خدمات بوده و متناسب با سخت‌کوشی به کار رفته در انجامشان باشد.^۱

هزینه‌های منطقه‌ای یا استانی که منفعتی منطقه‌ای یا استانی دارند باید از مالیات اخذ شده از ساکنین همان منطقه یا استان تأمین گردند و نه از طریق تحمیل مالیات بر کل جامعه. البته هزینه جاده‌های خوب و مخابرات سراسری را می‌شود به شکلی منصفانه از مالیات عمومی تأمین نمود. اما قسمت عمده این هزینه‌ها از طریق اخذ عوارض از استفاده‌کنندگان قابل بازگشت است، مانند عوارض جاده‌ای در انگلستان و «پیاز»^۲ در دیگر کشورها.

هزینه آموزش و پرورش نیز ممکن است «به شکلی مشروع»^۳ از طریق مالیات عمومی تأمین گردد، اما در این مورد نیز مانند موارد پیش‌گفته به همان میزان شایسته و چه بسا سودمندتر است که هزینه آموزش و پرورش توسط کسانی پرداخت گردد که بلاواسطه از آن نفع می‌برند.

در دیگر مواردی که کارهای عمومی به کل جامعه نفع میرساند ولی تمام هزینه آن را نمی‌توان از استفاده‌کنندگان خاص دریافت کرد، کسری بودجه لازم معمولاً می‌بایست از محل مالیات عمومی تأمین شود.

✎

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل اول، بخش دوم، ص ۷۱۹، پاراگراف ۲۰.

۲. peage واژه فرانسوی معادل «toll road» (یا همان عوارض جاده‌ای یا اتوبانی).

۳. legitimately البته واضح است که منظور نویسنده از «legitimately» «به شکلی بر حق و منصفانه» است و نه مطابق با شرع- مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

دولت‌ها ممکن است اقدام به جمع‌آوری پول از طریق پروژه‌های تجاری کنند، اما دولت‌ها عموماً تاجران موفق نیستند. مستخدمین دولتی بیت‌المال را کیسه‌ای تهی ناشدنی می‌پندارند، خرج‌های غیر لازم و بیهوده می‌کنند، و به خودشان دستمزدهای کلان می‌دهند، در حالی که بازرگانان و کسبه موفق همیشه جانب احتیاط را نگه می‌دارند و در مدیریت منابع محدودی که در اختیار دارند صرفه‌جو هستند. هم‌چنین برخی از دولت‌ها از زمین‌هایی که در اختیار دارند اقدام به ایجاد دخل و عواید می‌کنند، اما دخل و دریافت‌های مزبور عموماً کفاف پرداخت کلیه مطالبات از کیسه بیت‌المال را نمی‌دهد و در ضمن، دارایی‌های حکومتی (از جمله زمین‌های دولتی) به طور کلی ضعیف‌تر از مایملک خصوصی مدیریت و اداره می‌شوند و در نتیجه بازده خوبی هم ندارند و دخل و دریافت چندان از آن‌ها عاید دولت و کشور نمی‌شود.

اگر زمین‌های سلطنتی تبدیل به ملک خصوصی شده بودند در یک مدت کوتاه چند ساله بهبود می‌یافتند و کشت و کار در آن‌ها رونق می‌گرفت. در آن صورت عوایدی که سلطنت از مالیات‌های غیرمستقیم و عوارض سالانه این زمین‌ها دریافت می‌کرد ضرورتاً میزان دخل و مصرف مردم را نیز بالا می‌برد.^۱



۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش اول، ص. ۸۲۴، پاراگراف ۱۸ — نویسنده کتاب بخش‌هایی از جملات آدام اسمیت در نقل قول فوق را جهت اختصار حذف کرده است و لذا ممکن است برای خواننده این ابهام به وجود آید که عواید بیشتر برای سلطنت، به چه دلیل و به چه نحو ممکن است به نفع همه مردم باشد. اسمیت در این بخش و در پاراگراف‌های قبل و بعد جملات فوق، به تفصیل و با ذکر مثال‌های مختلف در مورد زمین‌های متعلق به خانواده‌های سلطنتی در سرتاسر اروپا بحث کرده و نشان می‌دهد که موضوع مالکیت زمین‌های پهنآوری که در انحصار نهاد سلطنت قرار داشته تا چه اندازه به ضرر این کشورها و حتی به ضرر خاندان سلطنتی بوده است. او تأسف می‌خورد از این که اکثر این زمین‌ها قرار است جنگل‌ها و مراتع کشور باشند در حالی که در بیشتر مواقع به قول خودش "اگر چندین مایل هم در کنار این زمین‌ها سفر کنی حتی به زحمت یک عدد درخت می‌بینی و همه تبدیل به زمین‌های هرز و اراضی بایر شده‌اند". او با ارائه محاسبات روشن در مورد نرخ فروش و اجاره زمین‌های بایر و تفاوت آن با زمین‌های آباد و رابطه مستقیم میان آبادانی زمین و رشد جمعیت کشور ثابت می‌کند که چنان چه خانواده‌های سلطنتی دست از خیرمسی بردارند و قسمتی از این اراضی بایر را به مردم بفروشند یا اجاره دهند، میزان عواید خزانه سلطنتی تا چه اندازه بالا رفته و وضع مردم به چه نحو بهتر می‌شود. نکته جالب این جا است که او مدام از «قرض سنگین دولتی» حرف می‌زند (یعنی از بلای خانمان‌سوزی که تمام کشورهای اروپایی گرفتارش بودند و در یک مورد درست چند سال بعد از انتشار رساله «ثروت ملل» گردن خاندان سلطنتی فرانسه را به زیر تیغ گیوتین برد) و مدام تأکید می‌کند که حکومت‌ها می‌توانند با تجدید نظر در شیوه‌ها و سیاست‌های ابلهانه خود در مورد مالکیت زمین، قرض‌های سنگین دولتی را پرداخت کنند و کشورشان را از ورطه آشوب و انقلاب نجات دهند و هم‌زمان به زندگی مردم نیز رونق ببخشند — مترجم.

اصول اخذ مالیات

چهار اصل وجود دارد که می‌بایست راهنمای قانون‌گذاران در طراحی امور مربوط به اخذ مالیات باشد.

در بین هنرها هیچ هنری نیست که یک دولت زودتر از هنر خالی کردن جیب مردم آن را بیاموزد.^۱

نخست آن که مردم می‌بایست، تا آن حد که مقدور باشد، به نسبت درآمدی که تحت حمایت یک حکومت کسب می‌کنند در پرداخت مالیات سهمی ایفا کنند.

دوم آن که مالیات‌ها باید معلوم و معین باشند و نه دلبخواه. زمان و شیوه پرداخت مالیات باید برای همه افراد روشن باشد. هر قاعده‌ای غیر از این به مأمورین وصول مالیات قدرتی خودسرانه و بیش از اندازه خواهد داد و منجر به فساد و ارباب مؤدیان خواهد شد.

سوم این که مالیات‌ها باید در زمانی مناسب وصول گردند. به طور مثال، مالیات اجاره زمین یا مسکن باید زمانی وصول گردد که اجاره‌ها پرداخت شده‌اند. مالیات بر کالاهای مصرفی نیز باید مناسب حال کسبه باشند، به گونه‌ای که به تدریج و همگام با به فروش رفتن کالاها از ایشان وصول گردد.

چهارم آن که نظام اخذ مالیات نمی‌بایست بیش از حد لزوم ایجاد هزینه کند. وصول مالیات‌ها نباید مستلزم استخدام تعداد پرشماری از مأموران با دستمزدهای کلان باشد. مالیات‌ها نباید در حرفه‌ها و صنایع ایجاد یأس کنند یا منجر به نابودی سرمایه گردند و همچنین نه می‌بایست افراد را به گریز از پرداخت مالیات تشویق کنند (چنان که مالیات‌های گزاف بر کسب و کار خود مشوقی برای رونق بازار قاچاق است) و نه این که جریمه‌های آن زندگی کسانی را که از پرداخت مالیات طفره رفته‌اند به تباهی بکشانند.

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، ضمیمه گفتار اول و دوم، ص. ۸۶۱

دفتر پنجم: نقش حکومت

در ضمن، وصول مالیات نمی‌بایست مستلزم سرکشی‌های مکرر، نفرت‌انگیز، و آزاردهندهٔ مأموران جهت وصول مالیات باشد.^۱

اصول مالیاتی فوق‌امروزه کاملاً طبیعی به نظر می‌رسند. این که آدم اسمیت ناچار به بیان آن‌ها بوده خود نشان‌گر آن است که مالیات‌ها در زمان وی تا چه اندازه خودسرانه و ناعادلانه بوده‌اند. با وجود این، برخی ناسازواری‌ها در دیگر پیشنهادات مالیاتی آدم اسمیت وجود دارند. به طور مثال، او با مالیات بر مصرف مخالف است، اما از وصول مالیات از چیزهای تجملی حمایت می‌کند (از جمله چیزهایی مانند «ماکین»^۲ که ما امروزه آن‌ها را خیلی بدیهی و ابتدایی می‌دانیم). یا مثلاً او معتقد است که مردم باید متناسب با درآمدشان مالیات بدهند، اما انتظار دارد که ثروتمندان «قدری بیشتر از آن تناسب» پرداخت کنند.

مالیات بر زمین

چنانچه مالیات‌ها بر اساس اجاره زمین وضع می‌گردند لازم است تا میزان آن‌ها متناوباً مورد ارزیابی مجدد قرار بگیرد چرا که اجاره‌ها هر از گاه تغییر می‌کنند و در نتیجه مالیات‌ها، در صورت ثابت ماندن، نابرابر و غیرمنصفانه خواهند بود. این البته نیازمند نوعی دیوان‌سالاری معین است – اجاره‌نامه‌ها باید به روشنی اعلام و ثبت شوند و در واقع باید بر نحوهٔ اعلام و ثبت آن‌ها نظارت دقیق صورت بگیرد تا از هر گونه تبانی بین موجد و مستأجر برای فرار از مالیات جلوگیری شود.^۳

وصول مالیات‌های مختلف بر محصول زمین، نظیر مالیات «عشر»، بسیار نامنصفانه است زیرا پرداخت این قبیل مالیات‌ها برای صاحبان و کشاورزان زمین‌هایی که



۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، ص. ۸۲۷، پاراگراف ۶

۲. poultry اصولاً گوشت مرغ و دیگر انواع پرندگان (درست مانند صابون و ادویه‌جات و برخی اقلام که امروزه برای ما خیلی عادی هستند) در زمان آدم اسمیت در بریتانیا یک جور کالای لوکس محسوب می‌شدند – مترجم.

۳. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، صفحات ۸۳۲ و ۸۳۳، پاراگراف ۱۷

بهره‌وری کمتری دارند سخت‌تر خواهد بود و به همین دلیل زمین‌داران را از توسعه زمین مایوس می‌کند یا مزرعه‌داران و کشاورزان را از سرمایه‌گذاری در زراعت بهتر روی گردان می‌سازد- به ویژه وقتی کلیسا یا حکومت که صاحبان عمده زمین هستند متحمل هیچ از یک مخارج مزرعه‌داران نمی‌شوند، اما بخشی از سود را می‌برند.^۱

اجاره مسکن را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی اجاره ساختمان (یعنی سود سرمایه‌ای که برای ساخت مسکن استفاده شده) و دیگری اجاره زمین (یعنی اجاره ناشی از مالکیت بر زمینی که در آن ساختمان ساخته شده است). سنگینی بار مالیات مسکن در بیشترین حدش بر دوش ثروتمندان خواهد افتاد، که شاید غیرمعقول هم نباشد.^۲ در ضمن یقین حاصل کردن از درآمد ناشی از اجاره نیز کار بسیار ساده‌ای است.^۳ مزیتی که مالیات بر ملک دارد این است که مالیاتی بر مالکیت زمین است و مالک را [از ترس پرداخت مالیات بیشتر] از ساخت و ساز و توسعه زمین دلسرد نمی‌کند، اما مشکل در این است که به سختی می‌توان به یقین معین کرد که چه بخشی از کل اجاره را باید برای اجاره زمین ملک در نظر گرفت.^۴

مشکلاتی از این قبیل، قانون‌گذاران را به سمت اتخاذ روش‌های ساده‌تر در برآورد اجاره سوق داده است. اکنون به طور مثال، مالیات بر اجاره مسکن به نسبت تعداد پنجره‌های هر خانه وضع می‌شود. متأسفانه خانه یک خانواده فقیر در بیرون شهر با اجاره‌بهای پایین ممکن است تعداد پنجره‌های بیشتری نسبت به خانه یک خانواده ثروتمند با اجاره‌بهای بیشتر در مرکز شهر داشته باشد و در نتیجه شیوه مزبور تأثیری بسیار نابرابر و نامنصفانه خواهد داشت.^۵



۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، صفحات ۸۳۷ و ۸۳۸، پاراگراف ۶

۲. این همان نکته‌ای است که نویسنده کتاب درباره برخی ناسازواری‌ها در پیشنهادات مالیاتی آدم اسمیت در چند سطر قبل اشاره کرده بود- مترجم.
۳. در بحث وصول مالیات، مانند بسیاری امور دیگر، آدم اسمیت مدام تکرار است که مبدا حکومت از جاده عدالت و انصاف منحرف گردد. همان طور که در این بخش مشاهده می‌شود، او به طور کلی اخذ مالیات را مجاز نمی‌داند مگر در مواردی که اکیداً لازم باشد. در این جا تأکید وی بر آسانی ایجاد یقین از درآمد حاصل از اجاره ناظر بر سختی ایجاد یقین از درآمد حاصل از بسیاری کسب و کارهای دیگر است. زمین و اجاره نسبت به دیگر حرفه‌ها و صنایع در بازار از پایداری بیشتری برخوردار هستند و لذا راحت‌تر می‌شود فهمید که زمین‌داران و موجران چه قدر اجاره می‌گیرند، در حالی که برآورد حکومت از درآمد یک بقال ممکن است چندان دقیق نباشد و به همین دلیل احتمال دارد در وصول مالیات بر درآمد بقال به وی ظلم و اجحاف شود- مترجم.

۴. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، صفحات ۸۴۳ و ۸۴۴، پاراگراف‌های ۷ تا ۱۱

۵. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، صفحات ۸۴۵ و ۸۴۶، پاراگراف‌های ۱۶ تا ۲۰

مالیات بر سرمایه و سود

دو نوع درآمد از سرمایه حاصل می‌شود که مشخصاً عبارتند از سود و بهره. سود مقوله یا چیز مناسبی برای اخذ مالیات نیست زیرا سود به واقع تلاقی آن خطر و زحمتی است که بکارگیری سرمایه در بر داشته و اگر بخواهند از آن مالیات بگیرند، استخدام‌کنندگان ناچار می‌شوند که یا حاشیه سود خود را افزایش دهند (که در نتیجه کالایشان برای مشتری گران‌تر تمام خواهد شد) و یا بهره‌ای را که به وام‌دهندگان می‌پردازند کاهش دهند (که در نتیجه وضع پس‌اندازکنندگان را خراب خواهد کرد).^۱

از طرفی در ظاهر چنین می‌نماید که از بهره نیز مانند اجاره به سادگی می‌شود مالیات گرفت، اما حقیقت امر این گونه نیست. اولاً وام‌ها و بازپرداخت‌ها را خیلی آسان‌تر از زمین و اجاره می‌توان پنهان کرد و نظارت بر آن‌ها مستلزم ایجاد دستگاه دیوان‌سالاری برای سرکشی‌های سر زده است. ثانیاً سرمایه بسیار متحرک است و صاحبان سرمایه می‌توانند به سادگی و با انتقال سرمایه خود به خارج، از پرداخت مالیات (و سرکشی‌های آزاردهنده مأموران وصول مالیات) اجتناب کنند. و این صنایع داخلی کشور را از سرمایه‌ای که برای رشد و توسعه نیاز دارد محروم می‌کند.

مالک سرمایه به واقع شهروند دنیا است و الزاماً دلبسته کشور خاصی نیست. او مستعد آن است تا کشوری را که در آن در معرض استنطاق آزاردهنده مأموران مالیات جهت برآورد ثروت و اخذ مالیاتی سنگین قرار گرفته ترک کند و سرمایه‌اش را به کشور دیگری انتقال دهد، کشوری که در آن قادر باشد یا به کسب و کار خود ادامه دهد و یا از ثروت خود با آسودگی لذت ببرد.^۲

برخی کشورها از سود حرفه‌های خاصی مالیات می‌گیرند—مثلاً از سود دستفروش‌ها و فروشندگان دوره‌گرد و از درشکه‌چی‌ها و «کجاوه‌برها».^۳ مجوز فروش برخی نوشابه‌ها

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار دوم، ص. ۸۴۷، پاراگراف‌های ۱ و ۲.
۲. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار دوم، صفحات ۸۴۸ و ۸۴۹، پاراگراف ۸.

۳. sedan-chairs یا litter البته کجاوه را بر شتر می‌بندند، اما متأسفانه من معادل مناسبی در فارسی برای این کلمه پیدا نکردم؛ شاید به این دلیل که این شیوه جابه‌جایی مسافر در یک اتاقک کوچک مسقف، مانند تخت روان، که دو نفر یکی از پیش و یکی از پس آن را بلند ...

نیز شکل دیگری برای مالیات است. اما در همه این موارد بار مالیات نهایتاً و همیشه بر دوش مشتریان خواهد افتاد، و نه فروشندگان که برای جبران مالیات به سادگی حاشیه سود خود را افزایش می‌دهند.^۱

هم‌چنین می‌توان به هنگام انتقال دارایی از آن مالیات گرفت- نظیر «عوارض ماترک»^۲ و یا عوارض نقل و انتقال ملک. اما این گونه مالیات‌ها سرمایه ملی را می‌خورند و کاهش می‌دهند. به واقع، این مالیات‌ها سرمایه ملی را به مصرف جاری هزینه‌های عمومی انتقال می‌دهند و سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری در اقدامات مولد اقتصادی باقی نمی‌گذارند.^۳

مالیات بر دستمزدها، افراد، و کالاها

همان گونه که تولیدکنندگان برای حفظ حاشیه سود خود مالیات را به مشتریان انتقال می‌دهند، مالیات بر دستمزد هم در نهایت توسط استخدام‌کنندگان پرداخت می‌گردد- و در نتیجه باز هم این مشتریان هستند که هزینه آن را می‌پردازند. این قبیل مالیات‌ها علی‌رغم ماهیت احمقانه و ویرانگری که دارند هم‌چنان در بسیاری از کشورها اعمال می‌شوند.^۴

مالیات‌های وضع شده بر ثروت نیز خودسرانه و نامنصفانه هستند چرا که میزان ثروت افراد در هر لحظه ممکن است متفاوت باشد.^۵ «مالیات نفوس»^۶ نامنصفانه است زیرا عمده سنگینی آن بر دوش افراد فقیر می‌افتد و درست مانند مالیات بر

می‌کرده و به اطراف حمل می‌کرده‌اند چنان در ایران رواج نداشته است. تخت روان معمولاً مخصوص پادشاهان بوده، اما نوع کوچک‌تر و ساده‌ترش در حکم تاکسی قدیمی بیشتر در طی قرون ۱۷ تا ۱۹ در اروپا و به ویژه در چین و کشورهای شرق آسیا مرسوم بوده است. در ترکیه هم به آن «تهتیروان» می‌گویند- مترجم.

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار دوم، صفحات ۸۵۲ و ۸۵۳، پاراگراف‌های ۱ تا ۴

۲. death duties یا مالیات اموات (یا death tax)

۳. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، ضمیمه گفتار اول و دوم، ص. ۸۶۲، پاراگراف ۱۴

۴. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، ضمیمه گفتار اول و دوم، صفحات ۸۶۴ الی ۸۶۶، پاراگراف ۲

۵. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار چهارم، ص. ۸۶۷، پاراگراف‌های ۲ تا ۴

۶. capitation tax مالیاتی که از هر فرد دارای حق رأی در یک کشور می‌گیرند و از آن جهت که مالیات بر فرد به طور عام است (و نه بر حرفه یا تجارتی خاص) به آن مالیات سرانه نیز می‌گویند- مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

درآمد، فقط به افزایش دستمزدها (و در نتیجه نهایتاً به افزایش نرخ کالاهای مصرفی) می‌انجامد.^۱ مالیات بر مایحتاج اولیه زندگی (از قبیل نمک، چرم، صابون و شمع) نیز همین تأثیر را دارد.^۲

مالیات بر تجملات فقط به افزایش قیمت کالاهای تجملی منجر می‌شود^۳، اما مانند عوارض گمرکی، وصول این قبیل مالیات‌ها بسیار هزینه‌بر است. این مالیات‌ها برخی از صنایع را از ادامه کار دلسرد خواهند کرد و سنگینی آن‌ها باعث می‌شود مردم به طفره رفتن از پرداخت مالیات تشویق شوند که این خود ایجاب می‌کند تا دستگاه دیوان‌سالاری گسترده‌ای برای نظارت و سرکشی‌های سرزده ایجاد شود [که هزینه‌اش را در نهایت مردم باید بپردازند].^۴

قرض دولتی

هر گاه تأمین مالی هزینه‌های گرداندن و اداره بخش دولتی از طریق استقراض دولتی انجام پذیرد، مقداری از سرمایه‌ای که در طی زمان در داخل کشور جمع‌آوری شده به مصرف خواهد رسید. در نتیجه این روند، سرمایه خصوصی که قرار است برای تأمین و نگهداری نیروی کار مولّد به کار گرفته شود معطوف به پشتیبانی از نیروی کار نامولّد می‌گردد.^۵

بحث و استدلال آدام اسمیت دقیقاً ناظر به «نامولّد» بودن مستخدمین دولتی نیست (آن گونه که ما امروزه از واژه «نامولّد» برداشت می‌کنیم) هر چند که او معتقد است خدمات بخش عمومی یا دولتی، نسبت به بخش خصوصی، به طور کلی از کارآمدی کمتر و مدیریت ضعیف‌تری



۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار چهارم، ص. ۸۶۹. پاراگراف ۸.

۲. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار چهارم، صفحات ۸۷۴ و ۸۷۵. پاراگراف‌های ۱۰ تا ۱۳.

۳. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار چهارم، ص. ۸۷۳. پاراگراف ۹.

۴. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، گفتار چهارم، صفحات ۸۹۶ الی ۸۹۹. پاراگراف‌های ۶۰ تا ۶۵.

۵. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل سوم.

برخوردارند؛ بلکه او می‌خواهد بگوید که خدمات دولتی عمدتاً شکلی از مصرف است، و چنان چه هزینه مالی این مصرف از طریق استقراض تأمین شود، این به معنای مصرف سرمایه کل کشور خواهد بود.

از طرف دیگر، هر چه میزان قرض دولت بیشتر باشد می‌بایست از میزان جمع‌آوری پول از طریق اخذ مالیات کاسته شود. استقراض البته برای تأمین هزینه اقدامات کلان، پرخرج، و طولانی مدت مانند جنگ می‌تواند شیوه‌ای معقول باشد. قطعاً اگر قرار می‌بود همه هزینه‌های جنگ از طریق افزایش مالیات در زمان جنگ تأمین شود سرمایه‌های خصوصی متحمل خسران عظیمی می‌شد (هر چند چنین اقدامی احتمالاً از محبوبیت جنگ می‌کاست، زمانش را کوتاه‌تر می‌کرد، و وقوع جنگ را نامحتمل‌تر می‌ساخت).

با وجود این، در مواقع و شرایطی که سنت استقراض دولتی تبدیل به رویه‌ای مستقر شده است، تعداد مالیات‌های مختلفی را که با خود همراه می‌آورد باز هم باری گران بر گرده عموم مردم تحمیل می‌کند، مردمی که حفظ و انباشت سرمایه مدام برایشان دشوارتر می‌گردد. در نتیجه همین قرض دولتی، بودجه عمومی زمان صلح در بریتانیا اکنون به بیش از ۱۰ میلیون پوند رسیده است - چنین مبلغی اگر از طریق تأمین بودجه مبتنی بر مالیات تحت شرایط عادی فراهم شده بود کفاف یک جنگ تمام عیار را می‌داد.

عده‌ای استدلال می‌کنند که قرض دولتی صرفاً یک جور انتقال پول از یک جیب به جیب دیگر است چون هیچ پولی به خارج از کشور نمی‌رود و در نتیجه کشور حتی یک «پنی»^۱ هم فقیرتر نمی‌شود. اما این موضوع حقیقت ندارد. به طور مثال، هلندی‌ها مالک بخش بسیار بزرگی از قرض دولتی ما هستند. به علاوه، این قرض سرمایه زمین‌داران و استخدام‌کنندگان ما را به سمت بستانکاران دولت سوق می‌دهد. وقتی سرمایه کمتر باشد زمین کمتر توسعه می‌یابد و کشاورزی افول می‌کند. همین موضوع

۱. البته این جا اسمیت از کلمه «فارتینگ» (farthing) استفاده می‌کند که در قدیم در بریتانیا پول خرد بسیار کوچکی معادل یک چهارم «پنی» (penny) بود و به زبان ما می‌شود گفت «کشور حتی یک شاهی یا یک عباسی هم فقیرتر نمی‌شود» - مترجم.

دفتر پنجم: نقش حکومت

در مورد صنایع نیز صادق است. صاحبان صنایع مدام با سرکشی‌های ضروری اما آزاردهندهٔ مأموران وصول مالیات (و هزینهٔ مرتبط با این سرکشی‌ها) مواجهند. بنابراین، سرمایه از جیب مردمی که سخت مشتاق استفاده مؤلّد از آن هستند به جیب عده‌ای می‌رود که فقط بستانکار دولت هستند و مطلقاً هیچ علاقه‌ای به وضعیت زمین‌های ما یا مدیریت شایسته سرمایه‌های ما ندارند.

استقراض هر کشوری را که اقدام به قرض گرفتن کرده به سستی کشانده است. «جنوا»^۱ و «ونیز»^۲ تنها جمهوری‌های ایتالیایی هستند که استقلال خود را حفظ کرده‌اند. اسپانیا که در اواخر قرن شانزدهم (زمانی که انگلستان یک شلینگ هم بدهی نداشت) تا خرخره در قرض فرو رفته بود، ظاهراً از شیوهٔ ایتالیایی‌ها درس گرفته است و از قرض خود کاسته است. فرانسه نیز در حال حاضر متحمل بار سنگین قرض دولتی است. به نظر می‌رسد که هزینه‌های نظامی و بار مالیاتی انگلستان آن قدر کمرشکن نبوده که سرمایه خصوصی افراد توانسته کفاف ترمیم از هم‌گسیختگی‌های حاصل از اتلاف و زیاده‌روی‌های دولت را بدهد، اما بروز یک جنگ دیگر ممکن است کشور را در معرض بی‌اعتباری و تهدید قرار دهد.

و در ضمن، ما باید به خاطر داشته باشیم که وقتی قرض‌های دولتی به پایان رسیدند و پرداخت شدند حتی یک نمونه هم نمی‌توان یافت که قرضی به تمام و کمال بازپرداخت شده باشد [و همواره آثار و عواقب زیان‌بار این قرض‌ها به نوعی باقی خواهند ماند].

هزینه تأمین و نگهداری مستعمرات برای بریتانیا خیلی گران تمام شده است. آخرین جنگ هزینه‌ای بالغ بر ۹۰ میلیون پوند برای ما در بر داشت. جنگ با اسپانیا در سال ۱۷۳۹ که هزینه‌اش عمده‌تاً از کیسهٔ مستعمرات تقبل شده بود، بیش از ۴۰ میلیون پوند خرج برداشت. اگر به خاطر این جنگ‌ها نبود، قرض دولتی ما تا کنون می‌بایست به کلی تمام شده باشد.

۱. Genoa یکی از مهم‌ترین شهرهای ساحلی در شمال دریای مدیترانه که در زمان آدام اسمیت شهرت و ثروتی مثال زدنی داشت و همچنان تا همین امروز یکی از مراکز عمده تجاری و مالی در ایتالیا است - مترجم.

2. Venice

گاه استدلال می‌شود که باید از مستعمرات حفاظت گردد چرا که مستعمرات در حکم استان‌های بریتانیا هستند. اما این مستعمرات دیگر نه سهم و نقشی در درآمدهای بریتانیا دارند و نه نیروی نظامی در اختیارش می‌گذارند، بلکه صرفاً ضمایم پر زرق و برق امپراتوری هستند. و چنان چه امپراتوری دیگر توان پرداخت هزینه نگهداری این ضمایم را ندارد، باید اجازه دهد که بروند، هزینه‌ها را پس‌انداز کند، و با امکانات محدود و بی‌تکلف خویش زندگی کند.



چکیده‌ای بسیار کوتاه از رساله

«تئوری عواطف اخلاقی»



یکدلی طبیعی به مثابه مبنای فضیلت

انسان‌ها همگی یک احساس عاطفی طبیعی نسبت به دیگران دارند. حتی بدترین ما هم وقتی دیگران در رنج هستند نوعی احساس ترحم می‌کند. ما وقتی می‌بینیم که کسی را کتک می‌زنند دلمان به درد می‌آید، و از دلهره به خود می‌پیچیم وقتی هنرمند بنده‌باز روی طناب راه می‌رود. ما هم‌چنین در شادمانی دیگران نیز سهیم می‌شویم. بگذارید این را حس «همدردی»^۱ بنامیم.

هر اندازه که انسان خودخواه فرض شود، آشکارا اصولی در سرشتش وجود دارند که او را به خوشبختی دیگران علاقه‌مند می‌کنند و شادمانی دیگران را برایش ضروری می‌دارند، هر چند که او از شادمانی دیگران چیزی جز لذت مشاهده عایدش نمی‌شود.^۲

اما در این حس همدردی محدودیت‌هایی هست. حس همدردی تنها زمانی در ما ایجاد می‌شود که کنش‌ها و عواطف دیگران درخور شرایط آن‌ها به نظر برسند. ما وقتی

۱. sympathy آدام اسمیت از واژه «همدردی» استفاده می‌کند؛ بنابراین، ما نیز در این جا همان را به کار می‌بریم، اما امروزه برای منظوری

که او در نظر دارد شاید واژه «یکدلی» (empathy) اصطلاح توصیفی دقیق‌تری باشد.

۲. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر اول، بخش نخست، فصل اول، ص. ۹، پاراگراف ۱

می‌بینیم غم و اندوه وجود کسی را فرا گرفته می‌خواهیم بدانیم که چه مصیبتی بر او وارد آمده است. آن چه حس همدردی ما را بر می‌انگیزد بیشتر آن شرایط به وجود آورنده احساسات است، و نه خود احساسات. بر همین قیاس، افرادی که به زوال عقل و فراموشی دچار هستند ممکن است در شادمانی کامل به سر ببرند، یا مردگان که دیگر کارشان از توجه کردن ما گذشته است؛ ولی ما همچنان نسبت به ایشان احساس داریم چرا که قادریم خودمان را در چنان شرایط هولناکی تصور کنیم.^۱ در عین حال، ما با اندوه بیش از اندازه، با احساس شدید شیدایی، یا با خشمی که از دید ما به خود فرد احساس‌کننده یا به دیگران آسیب می‌رساند احساس همدردی نمی‌کنیم.

از سوی دیگر، در ما یک حس لذت اصیل و واقعی ایجاد می‌شود وقتی کسی دقیقاً عواطف و عقایدی مشابه خودمان داشته باشد.^۲ ما خودمان را [در دوستی‌ها و] نزد دوستان سبک‌بار می‌کنیم و همدردی ایشان حال ما را بهتر می‌کند. نظرات کسانی را که با ما موافقت دارند منصفانه، مناسب، و مقتضی می‌پنداریم، اما هر گاه که با دیگران احساسات مشترکی نداریم، یا کنش‌ها و عقایدشان را نمی‌پسندیم، آن‌ها را در اشتباه می‌پنداریم و این موجب آزار و ناخشنودی هر دو طرف می‌شود.

با وجود این، ما به عنوان یک تماشاگر محض واقعاً قادر نیستیم شدت عواطف شخص دیگری را به تمامی درک کنیم یا در آن عواطف با او سهیم شویم—مثلاً در شدت عصبانیت کسی که به او ظلم یا بی‌حرمتی شده، و یا اندوه عمیق کسی که به تازگی عزیزی را از دست داده و داغدار شده است. احساسات همدلانه ما با دیگران، هر اندازه هم که اصیل و واقعی باشند، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر ضعیف‌تر از احساسات خود آن‌ها است.



۱. گرچه شاید منظور اسمیت در این جا برای بسیاری از خوانندگان روشن باشد، اما برای روشن‌تر شدن موضوع باید توجه داشت که او (همان طور که خودش در دو جمله قبل به اختصار اشاره کرده) بین «نفس احساس» و «شرایط به وجود آورنده احساس» تمایز قائل می‌شود. مثال او در مورد افرادی که دچار جنون و فراموشی شده‌اند ناظر به این معنا است که نفس احساس فرد دیوانه ممکن است شادمانی مطلق باشد، ولی ما به احساس او کاری نداریم (یعنی حس شادی او در ما ایجاد شادمانی نمی‌کند) بلکه برای او غصه می‌خوریم چون «وضعیت و شرایط» او غم‌انگیز و دردناک است. در مورد مردگان نیز که اصولاً فرد مرده حضوری ندارد که خودش بخواهد احساسی را به ما انتقال بدهد یا حسی را در ما برانگیزد ولی ما همچنان با او احساس همدلی می‌کنیم زیرا «وضعیت و شرایط» غم‌انگیز مردن و از دنیا رفتن او را در ذهن خود مجسم می‌کنیم و برایش غصه می‌خوریم—مترجم.

۲. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر اول، بخش نخست، فصل دوم

اما این دیگران خودشان نیز تماشاگر احساسات ما هستند و می‌بینند و در می‌یابند که احساس ما نسبت به احساس آن‌ها از شدت و قوت کمتری برخوردار است. همین ناسازگاری [یا ناهمسانی و درکی که آدم‌ها از وجود این ناهمسانی بین احساسات خود و دیگران دارند] افراد را به رنج و ناراحتی می‌اندازد و انگیزه‌ای می‌شود که احساسات خود را مهار کنند تا به این ترتیب هماهنگی بیشتری بین [واقعیت وضعیت] خودشان و دیدگاهی که ما نسبت به وضعیتشان داریم ایجاد کنند. ما به تدریج یاد می‌گیریم که کدام عواطف و کنش‌ها در چشم دیگران مناسب به نظر می‌رسند و تلاش می‌کنیم آن‌ها را به گونه‌ای تعدیل کنیم و به سطحی برسانیم که تماشاگران به تمامی در عواطف ما سهیم شوند و آن‌ها را مناسب و مقتضی ارزیابی کنند. به واقع ما ترغیب می‌شویم که از این مرحله نیز پیش‌تر رفته، و به دیگران نشان دهیم که حقیقتاً در فکر آن‌ها هستیم زیرا می‌دانیم که تماشاگر بی‌طرف این را می‌پسندد و ما از تأیید و پسند او لذت می‌بریم.

و لذا این گونه است که بیشتر در فکر دیگران بودن و کمتر به خود پرداختن، مهار کردن خودخواهی، و رها ساختن مهربانی‌های نیک‌خواهانه عناصر برساننده کمال سرشت انسان هستند. همین عناصر به تنهایی قادرند بین انسان‌ها آن هماهنگی عواطف و احساسات شورانگیزی را ایجاد کنند که وقار و برازندگی و نزاکتشان یکسره در بطن آن [هماهنگی] نهفته است.^۱

توضیح آدام اسمیت درباره خاستگاه اخلاق انسانی کاملاً جدید و بی‌سابقه است. بسیاری از فلاسفه، از فلاسفه دوران باستان مانند «زنون»^۲ گرفته تا فیلسوفان مدرنی نظیر «دیوید هیوم»^۳، در پی آن بوده‌اند که کنش اخلاقی را چونان امری سودمند توضیح کنند (سودمند به حال فرد یا به حال



۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر اول، بخش نخست، فصل پنجم، ص. ۲۵، پاراگراف ۵.
 ۲. Zeno البته منظور نویسنده زنون اهل «سیتیوم» (Zeno of Citium) معروف به «زنون رواقی» است و نه «زنون» فیلسوف پیش‌سقراطی اهل اتنا و معروف به «زنون الئایی» (Zeno of Elea) - مترجم.
 ۳. David Hume فیلسوف و مورخ نام‌آشنای اسکاتلندی در قرن هیجدهم که از دوستان بسیار صمیمی آدام اسمیت بود. دیوید هیوم در همان سالی که آدام اسمیت «رساله ثروت ملل» را منتشر کرد در سن ۶۵ سالگی درگذشت - مترجم.

جامعه). اسمیت به طرح این موضوع می‌پردازد که گر چه کنش اخلاقی به واقع سودمند است، اما چیزی نیست که بر اساس محاسبه باشد، بلکه انسان‌ها یک «یکدلی طبیعی»^۱ نسبت به هم دارند و به همین سبب ما آدم‌ها به سرعت یاد می‌گیریم که دیگران چه چیزی را تحمل می‌کنند و چه چیزی را تحمل نمی‌کنند.^۲

احساسات نیرومندی مانند درد، گرسنگی و عشق به میزان بسیار زیادی خاص هر فرد هستند. اما احساسات اجتماعی (نظیر حس هم‌نوعی) یا احساسات غیراجتماعی (نظیر نفرت) نیز وجود دارند و در حوزه همین احساسات غیرفردی است که حس همدلی نقشی کلیدی دارد.^۳

هم‌چنین، ما بیشتر تمایل داریم با شادمانی دیگران همدلی کنیم تا با اندوه آن‌ها. همین موضوع مؤید آن است که چرا فقرا فقر خود را پنهان می‌کنند و ثروتمندان ثروتشان را به رخ می‌کشند. با پول واقعاً نمی‌شود شادمانی خرید، ولی ما بیهوده خیال می‌کنیم که می‌شود چنین کاری کرد، در حالی که در نظر ثروتمندان توجهات و همدلی‌ها و ستایش‌های ما خیلی ارزشمندتر از چیزهای قشنگ و بی‌مصرف و راحتی‌های ناچیزی است که آن‌ها با پول می‌توانند خریداری کنند.

پاداش، تنبیه، و جامعه

پاداش برای تشویق احساسات اجتماعی، و تنبیه برای ایجاد دلسردی و جلوگیری از احساسات غیراجتماعی اهمیت دارد. بنابراین، آن چه تأیید یا تکذیب ما را بر می‌انگیزد بیش

1. natural empathy

۲. شاید در نگاه اول این گونه به نظر برسد که نظر اسمیت تفاوت ماهوی با نظر فلاسفه پیش از او ندارد و ممکن است عده‌ای در تأیید هسانانی ظاهری نظر او با دیگر فلاسفه این طور استدلال کنند که «تشخیص» این که دیگران چه چیز را تحمل می‌کنند و چه چیز را تحمل نمی‌کنند، خود یک تشخیص و «محاسبه عقلی» است و بنابراین، اسمیت نیز ناخواسته بر این امر صحنه می‌گذارد که سودمندی کنش اخلاقی در نهایت بر اساس «محاسبه عقلی» صورت می‌پذیرد. اما تفاوت نگرش فلسفی آدام اسمیت در باب اخلاق در این است که او مبنای اخلاق و فضیلت را در «یکدلی طبیعی» انسان‌ها می‌داند، یعنی به عقیده او انسان به واسطه طبیعت و سرشت خود یک موجود اخلاقی است و آن «تشخیص یا محاسبه» متأخر از طبیعت اوست. به واقع «یکدلی طبیعی» (که یک امر اخلاقی است) تقدم دارد بر محاسبه عقلی در باره سودمندی یک کنش اخلاقی - مترجم.

۳. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر اول، بخش دوم

تئوری عواطف اخلاقی

از آن که پیامد یک عمل باشد، مراد و نیت در انجام عمل است.^۱ ما یک کردار مفید را تنها زمانی سزاوار پاداش می‌دانیم که از نیت و انگیزه‌های مثبت ناشی شده باشد.^۲

در واقع ما به عنوان موجوداتی اجتماعی، نفس وجودمان ایجاب می‌کند که به وسیله تنبیه و مجازات از بدخواهی ناخوانده و ناشایسته جلوگیری شود و طبیعت غرایز نیرومندی در وجود ما به ودیعت نهاده تا ما را در این امر راهنمایی کنند^۳ (هر چند که ما، از سر خوش خیالی و تکبر، ممکن است این تشخیص و راهنمایی را به حساب عقل و تدبیر خودمان بگذاریم).^۴

البته ما قادر نیستیم قلب و نهان مردم را ببینیم، و لذا به جای تنبیه هر آن کس که گمان می‌بریم انگیزه و نیت بدی دارد، فقط آن زمان که کنش‌های افراد به قصد آسیب رساندن باشند اقدام به تنبیه ایشان می‌کنیم.^۵ حتی سارقین و جنایتکاران نیز قادرند در صلح و صفا با هم زندگی کنند البته به شرطی که انگیزه‌های خود برای دزدی و جنایت را صرفاً به یکدیگر محدود سازند [به گونه‌ای که سارق فقط از جنایتکاران دزدی کند و جنایتکار نیز فقط در حق سارقین جنایت کند].^۶ ما برای جلوگیری افراد از آسیب رساندن به دیگران قواعدی داریم و این قواعد را «عدالت» می‌نامیم. بدون عدالت، جامعه امکانی برای بقا و پایداری نخواهد داشت- و به همین دلیل است که غریزه ما برای حفظ عدالت تا این اندازه نیرومند است.^۷

وجدان

اما طبیعت برای حفظ عدالت چیزی بسیار مؤثرتر از قوانین و مجازات‌ها به ما داده است، یعنی «وجدان».^۸ ما در مورد کنش‌های دیگران قضاوت می‌کنیم، اما در عین



۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر دوم، بخش دوم، قسمت نخست، فصول ۳ و ۴

۲. همان، فصل ۴

۳. همان، فصل ۵، ص. ۷۷، پاراگراف ۱۰

۴. همان، فصل ۳ (شبهات نگرش آدم اسمیت به یافته‌های آزمایشگاهی و علمی دانشمندان زیست‌شناسی در چند دهه اخیر که خاستگاه کنش اخلاقی در گونه انسان را در فرگشت بیولوژیک و مختصات ژن‌های او نشان می‌دهند حقیقتاً شگفت‌انگیز و باور نکردنی است- مترجم).

۵. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر دوم، بخش سوم، فصول ۱ و ۲

۶. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر دوم، بخش دوم، فصل ۳، ص. ۸۶، پاراگراف ۳

۷. همان، فصل ۱

8. conscience

حال در مورد کنش‌های خودمان نیز قضاوت می‌کنیم.^۱ این داور درونی منتقدی خشن و بی‌ملاحظه است. اهمیتی ندارد که دیگران ما را ستایش کنند، آن چه اهمیت دارد این است که ما نیازمند آنیم که خودمان احساس کنیم که شایسته ستایش دیگران هستیم.^۲

وجدان یک کارکرد نیرومند اجتماعی دارد. وجدان ما را از پرداختن بیش از حد به خود و غافل گشتن بیش از حد از دیگران باز می‌دارد. از دست دادن انگشت کوچکمان ممکن است برای ما فوریت و اهمیتی بیشتر داشته باشد تا زلزله‌ای که کل کشور چین را نابود کرده است. اما وجدان هرگز به ما اجازه نمی‌داد که تباهی جان آن همه انسان در کشوری دور دست را نادیده بگیریم، اگر می‌دانستیم که با فدا کردن انگشت کوچکمان می‌شد جلوی وقوع آن فاجعه را بگیریم. برای طبیعت، و از نظرگاه طبیعت، همه انسان‌ها اهمیت دارند و وجدان جلوه‌ای از این نظرگاه را به ما ارزانی داشته و می‌نمایاند و ما را، صرفاً به خاطر نفع شخصی خودمان، نسبت به آسیب رساندن به دیگران بی‌اشتیاق می‌کند.^۳

یکی دیگر از غرایز سودمند تمایل طبیعی ما به ایجاد قواعد و پیروی از آن‌ها است. ما می‌بینیم و در می‌یابیم که کنش‌های ما بر دیگران و کنش‌های دیگران بر ما چگونه تأثیر می‌گذارند و به تدریج به پرورش طرح و ایده‌هایی می‌پردازیم مبنی بر این که چه نوع کنش‌هایی مناسب و کدام یک نامناسب هستند. این قواعد اخلاقی نشانه‌ای به دست می‌دهند تا به سرعت دریابیم که چگونه باید رفتار کنیم بدون آن که ناچار به بازاندیشی هر وضعیتی باشیم [که پیش‌تر در آن قرار داشته‌ایم]. جوامع مختلف ممکن است هنجارهایشان قدری با هم تفاوت داشته باشند، اما هر نظامی از هنجارها که قادر به پیشبرد سعادت اجتماعی نباشد به زودی از ادامه حیات باز خواهد ماند. گرچه ما قواعد اخلاقی و هنجارهای اجتماعی را صرفاً به این خاطر رعایت می‌کنیم که دچار

۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر سوم، فصل اول

۲. همان، فصل دوم

۳. همان، فصل سوم

تئوری عواطف اخلاقی

عذاب وجدان نشویم، اما در نهایت با رعایت هنجارها و پیروی از قواعد به پیشبرد خوشبختی اجتماعی کمک می‌کنیم.^۱

در نظر اسمیت اخلاق یک موضوع روان‌شناسی اجتماعی است. برخی قواعد کنش و رفتار هستند که جامعه‌ای بسیار کارکردی و پویا ایجاد می‌کنند. هر گاه از این قواعد پیروی شود، جامعه به رونق و کامیابی می‌رسد و هر گاه از این قواعد پیروی نگردد، جامعه به تباهی کشیده خواهد شد. اسمیت این مطالب را یکصد سال پیش از «داروین»^۲ طرح می‌کند اما سعی دارد دیدگاهی فرگشتی را بیان کند با این مضمون که: طبیعت به ما وجدان و اخلاق ارزانی داشته زیرا این دو به بقای ما کمک می‌کنند.

اخلاق و پول

ثروتمندان نیز بدون آن که منظور داشته باشند به بقیه ما نفع می‌رسانند. آن‌ها خواستار تجملات و نمادهای پر زرق و برقی هستند که معرف شأن و مقام باشد و برای تمام کسانی که دستی در کار ساخت این قبیل تجملات داشته باشند ایجاد اشتغال می‌کنند. همین موضوع خود یک عامل بزرگ «برابرسازنده»^۳ است. منافع فرضی ثروت شاید که پنداری بیهوده تلقی گردد، اما نفس پی‌گیری ثروت مردم را به تکاپویی عظیم وا می‌دارد؛ تلاش و تکاپویی که نه تنها به بهبود صنایع می‌انجامد، بلکه به همراه و در مسیر خود علم را، و انواع هنرها و حیات فکری را، ارتقا می‌بخشد.^۴



۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر سوم، فصل چهارم، ص. ۱۵۹، پاراگراف‌های ۷ و ۸

۲. Charles Darwin دانشمند معروف انگلیسی، پدر علم زیست‌شناسی، و واضع نظریه فرگشت انواع در فرایند «انتخاب طبیعی». امروزه بسیاری از دانشمندان و متفکران برجسته جهان «چارلز داروین» را مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دانشمند تاریخ دوران مدرن می‌دانند. اشاره نویسنده به یک قرن فاصله بین طرح نظریات آدام اسمیت و یافته‌های داروین از آن جهت جالب توجه است که رساله «تئوری عواطف اخلاقی» در سال ۱۷۵۹ در اسکاتلند منتشر گردید و کتاب بسیار معروف «منشاء انواع» چارلز داروین نیز دقیقاً یکصد سال پس از آن در سال ۱۸۵۹ در انگلستان منتشر شد—مترجم.

3. equalizer

۴. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر چهارم، فصل اول

ثروتمندان را دستی نامرئی به سمتی سوق می‌دهد که ضروریات زندگی را تقریباً به همان میزان توزیع کنند که چنان چه سیاره زمین به قطعات مساوی بین ساکنینش تقسیم شده بود باز هم آن ضروریات به همان اندازه توزیع می‌شد.^۱

فضیلت و جامعه نیک

انسان حقیقتاً با فضیلت دارای دوراندیشی، عدالت، و لطف و احسان است. دوراندیشی به تعدیل زیاده‌روی‌های فرد کمک می‌کند و در نتیجه، به کل جامعه نفع می‌رساند.^۲ قواعد عدالت ما را از آسیب رساندن به دیگران منع می‌گردند. لطف و احسان شادمانی دیگران را ترویج می‌کند و بنابراین به جامعه نیز کمک می‌کند.

خویش‌داری و مهار شور و احساسات شدید نیز می‌تواند حاکی از فضیلت باشد، اما خویش‌داری مانند شمشیری دو لبه است چرا که ممکن است به سمت دنیا‌گریزی و خشکی و سردی افراد متعصب منحرف گردد. بیشترین توجه و نگرانی ما در شرایط عادی ابتدا معطوف به شخص خودمان است، سپس به خانواده خودمان و فقط پس از آن است که به دیگران توجه می‌کنیم.^۳ اما از آن جهت که انسانیت مهم‌تر از فرد است، گاه نیاز به از خودگذشتگی هست.^۴ برای این قبیل از خودگذشتگی‌ها طبیعت به برخی افراد خویش‌داری داده است، که ما آن را ستایش می‌کنیم—البته تا جایی که برای مقاصد مفید استفاده گردد و نه مقاصد ویرانگر.

مهر و دلبستگی نسبت به وطن به طور ضمنی دلالت می‌کند بر احترامی که ما برای نهادهای کشورمان قائل هستیم و این مهر نسبت به میهن با همدلی با دیگران تفاوت دارد. در مواقع آشوب و آشفتگی، نهادهای یک کشور ممکن است در تعارض با شادمانی شهروندانش قرار بگیرند.^۵ در این گونه مواقع سیاستمداران شروع به طرح پیشنهادهای

۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر چهارم، فصل اول، صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵، پاراگراف ۱۰

۲. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر ششم، بخش نخست، فصل اول

۳. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر چهارم، بخش نخست، فصل اول

۴. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر چهارم، بخش سوم، فصل سوم، ص. ۲۳۵، پاراگراف ۳

۵. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر ششم، بخش دوم، فصل دوم، ص. ۲۲۹، پاراگراف ۴

تئوری عواطف اخلاقی

مبنی بر سرنگونی نهادهای موجود و تعویض آن‌ها با جایگزین‌های «معقول» می‌کنند. ولی ما باید به خاطر داشته باشیم که نهادهای قدیمی ممکن است منافع واقعی در بر داشته باشند که چندان بر اصلاح‌طلبان روشن نباشد، و دیگر این که افراد همگی انگیزه‌های خودشان را دارند و ممکن است به سادگی تسلیم طرح‌های کلان سیاستمداران شوند. برای ایجاد یک جامعه هماهنگ و کارکردی، آزادی و طبیعت انسانی راهنمایی مطمئن‌تر هستند تا متصورات ذهنی خیال‌اندیشان و متعصبان سینه‌چاک.

آدمی که اهل طرح و سیستم است به نظر گمان می‌کند که به همان سادگی که مهره‌های مختلف را روی صفحه شطرنج جابه‌جا می‌کند می‌تواند به چیدمان اعضای گوناگون یک جامعه بزرگ بپردازد. او این را در نظر نمی‌گیرد که در صفحه پهن‌اور شطرنج جامعه انسانی هر تک مهره‌ای اصول حرکتی خودش را دارد که به کلی تفاوت دارد با آن چه قانون‌گذاران ممکن است سعی در تحمیل بر آن مهره داشته باشند.^۱

در این جا تحلیل اخلاقی آدم اسمیت بسیار شبیه تحلیل اقتصادی او است. اخلاق و بازار هر دو سیستم‌هایی کارکردی هستند که بر اساس اصولی غریزی عمل می‌کنند و چنان چه به حال خود رها شوند، در حد بسیار معقولی در جهت پیشبرد رفاه و خوشبختی انسان عمل می‌کنند. اگر ما غرایز ویرانگری مغایر با غرایز پیش‌گفته می‌داشتیم، اکنون [نسل انسان منقرض شده بود و ما دیگر] این جا نبودیم که بخواهیم در باره این موضوع بحث کنیم. بنابراین، می‌بایست در کوششی که برای تغییر شکل دادن به این سیستم‌ها می‌کنیم جانب احتیاط را نگه داریم زیرا ممکن است این تغییرات را به شیوه‌هایی انجام دهیم که از دید خودمان معقول به نظر برسند، اما به واقع کل مکانیسم این دو سیستم را یکسره دچار بی‌ثباتی کنند.



۱. تئوری عواطف اخلاقی، دفتر ششم، بخش دوم، فصل دوم، صفحات ۲۳۳ و ۲۳۴، پاراگراف ۱۷

منابع دیگر برای مطالعه بیشتر

Butler, Eamonn (2007) *Adam Smith – A Primer*, Institute of Economic Affairs, London.

A brief, simple introduction to Smith's life and writings.

Haggarty, J. (1976) *The Wisdom of Adam Smith*, Liberty Fund Indianapolis, IN, USA.

If you are just after Smith quotations, this is the book for you.

O'Rourke, P. J. (2006) *On The Wealth of Nations*, Atlantic Monthly Press, New York, USA.

A witty but perceptive summary of Smith's main ideas.

West, E. G. (1976) *Adam Smith: The Man and His Works*, Liberty Fund Indianapolis, IN, USA.

A short biographical overview of Smith's life, work and influence.

آثار دیگری که با نام همین مترجم توسط انتشارات سارگل به چاپ رسیده‌اند

این کتاب پیش از هر چیز یک تکاپوی فکری و منطقی است برای گشایش راهی به سوی یک شناخت روشن‌تر از سرشت و کارکرد داد و ستد؛ این که اصولاً مبادله چیست، چگونه در روابط انسان‌ها سازواری و هماهنگی پدید می‌آورد، و چرا بدون آن ما آدم‌ها گزینه‌ای جز زیستن در فقر و توحش و جداسری نمی‌داشتیم. مقالات کتاب در بستر همین تکاپوی فکری (و از زوایای مختلف اقتصادی، اجتماعی، فلسفی، تاریخی و فرهنگی) به بررسی واقعیات روشنی می‌پردازند که همگی به نحوی به سرشت داد و ستد مربوط هستند، اما به دلایل گوناگون نادیده انگاشته شده‌اند (و حتی در مواردی، یا از سر بی‌اطلاعی یا با قصد و غرض، تحریف شده‌اند).



«ناکامی بازار» اصطلاحی است که به کرات استفاده می‌شود، اما کسانی که آن را به کار می‌برند اغلب نسبت به توانایی دولت در تصحیح ناکامی‌های بازار درک درستی ندارند. این ناآگاهی تا حدی ناشی از فقدان دانش عمومی و نیز فقدان پوشش رتوس مطالب اقتصاد «انتخاب عمومی» است.

نظریه اقتصادی «انتخاب عمومی» بینش‌ها و دریافت‌های واقع‌گرایانه پیرامون رفتار انسانی را در فرایند دولت به کار می‌بندد و فهم اصول این نظریه برای تمام کسانی که به سیاست عمومی علاقه دارند، یا در این زمینه کار می‌کنند، بی‌نهایت مفید خواهد بود. نویسنده به خواننده کمک می‌کند تا محدودیت‌های توانایی دولت در تصحیح ناکامی بازار را به درستی درک کند.



The Condensed Wealth of Nations

and The Incredibly Condensed
Theory of Moral Sentiments

Eamonn Butler

Translated by Bardia Garshasbi

رساله «ثروت ملل» آدام اسمیت یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کتاب‌های تحریر شده در تاریخ اندیشه اقتصادی و سیاسی است. آدام اسمیت نخستین کسی بود که تشخیص داد «همکاری میان افراد و تخصص‌گرایی اقتصادی» کلید پیشرفت جوامع بشری و تنها راه حل برای بهبود استانداردهای زندگی است. آدام اسمیت نگرش‌های قدیمی و برداشت‌های رایج در باب تجارت، بازرگانی، و سیاست عمومی را در هم شکست و راه‌گشای تأسیس رشته تحصیلی نوینی به نام «علم اقتصاد» شد.

با وجود این، امروزه خیلی به ندرت پیش می‌آید که کسی رساله مهم آدام اسمیت را مطالعه کند زیرا حجم انبوه صفحات و سبک نوشتاری قدیمی «ثروت ملل» مطالعه نسخه اصلی آن را برای بسیاری از خوانندگان امروزی دشوار و حتی ناممکن می‌سازد. دکتر «ایمون باتلر» در این کتاب کوچک و ارزشمند رساله «ثروت ملل» را خلاصه کرده و مفاهیم کلیدی در این اثر سترگ آدام اسمیت را به شیوه‌ای ساده و روشن برای خوانندگان توضیح می‌دهد.

این کتاب هم‌چنین در بر دارنده مقدمه‌ای بسیار کوتاه بر یکی دیگر از آثار مهم آدام اسمیت به نام رساله «تنوری عواطف اخلاقی» است که سال‌ها پیش از «ثروت ملل» نوشته شده و به بررسی ماهیت اخلاق می‌پردازد.



انتشارات سارگل

ISBN 978-964-5890-95-5



تهران، میدان فاطمی، خیابان یکم، پلاک ۱۲، طبقه پنجم
تلفن: ۴۱ ۹۵ ۸۸ - ۲۴ ۳۳ ۸۸
www.goto847.ir



ADAM SMITH
INSTITUTE